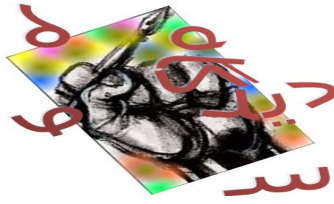


از ویژگیهای نیروی سرنگونی طلب

- صفت سازش ناپذیر با تمام جناح های رژیم
- صف آرایی منسجم در برابر دشمن
- بهره گیری از تمام ابزارها و روش ها
- گسترش پایگاه اجتماعی
- ارتقاء فرهنگ مبارزاتی
- احترام به آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات
- باور عملی به گفتمان سازنده و فعال
- تشکیل جبهه وسیع آزادخواهان



دیدگاه سوم
برای ایمیل به دوستان
در داخل و خارج از ایران
دانلود فایل پ.د.اف

اسفند 1392، فوریه 2014

دیدگاه سوم، شماره 2

آغازین سخن
ماهنامه دیدگاه سوم
صفحه 25

نامه های دریافتی
صفحات 2 و 24

اسناد و گفته ها
صفحه 23

هنر و ادبیات
صفحه 22

تماس با دیدگاه سوم
iran crises@gmail.com

صفحه 19

پاسخ به 5 سوال
دیدگاه سوم

سیاوش دانشور

حسن ماسالی

آزادبخاوی،
استوار بر آگاهی
سیاسی

صفحه 16

آشنایی با...

رابطه
دین و حکومت
بخش(1)

سکولاریسم
لانیستیته
بخش(1)

مارکسیسم
بخش(1)

سرسخن اسفند 92

روزنامه تازه تأسیس آسمان در صفحه 23 زیر عنوان "علم سیاست در زمانه سخت" به نقل از داوود هرمیداس یابوند، نوشته که حکم قصاص "غیر انسانی" است. البته، یک حکم می تواند انسانی باشد، اما حقوقی و قانونی نباشد، و در مقابل، غیر انسانی باشد، اما حقوقی و قانونی هم باشد.

در ایران، حکم قصاص هم حقوقی است و هم قانونی. صدور حکم اعدام هم به همچنین، و یا چشم را از حلقه درآوردن، و یا دست و انگشت را قطع کردن. اینها همه وحشیانه، اما حقوقی و قانونی هستند؛ 35 سال است که این قوانین و حقوق حاکم بوده اند؛ حقوق و قوانین اسلامی.

جواد آملی با اشاره به سوره بقره می گوید: قصاص، عامل حیات شماست؛ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ. و ادامه می دهد که کسی نباید بگوید قصاص شستن خون با خون است زیرا خون بی گناه با خون قاتل شسته نمی شود. وی ادامه می دهد: حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید: "رَدُّوا الْحَزْرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ". حسینی بوشهری در اصفهان، غیر انسانی خواندن حکم را "اهانت" خوانده و آن را "هدف دشمن" برای "حذف اسلام" ارزیابی می کند.

علی مطهری با تأیید ضمنی اختناق و سانسور، خاطر نشان می کند که: در واقع باید یک مرجع برای رسیدگی اولیه به امور مطبوعات وجود داشته باشد نه دو مرجع. این گونه رفتار دادستانی با مطبوعات که فوراً توقیف و مدیر مسئول را بازداشت کنیم برای زمان جنگ مناسب است نه زمان عادی. شمس الواعظین این توقیف را بهانه ای برای عقب راندن اصلاح طلبان تلقی کرده است. اما، صادق کوشکی به اصل قانون اشاره می کند: ما قرار نیست ثابت کنیم قصاص غیر انسانی است یا خیر فقط اینکه باید بدانیم بر اساس قانون اساسی اسلام دین رسمی کشور ما است و توهین به دین اسلام براساس قانون باید موجب توقیف آن نشریه شود. برای این پژوهشگر تاریخ و نویسنده، ابراز نظر در باره حکمی از قرآن، حتی در حد دو واژه، مستوجب توقیف می شود. وزیر ارشاد از اظهار نظر طفره رفته و می گوید توقیف روزنامه دست ما نیست.

فاطمه هاشمی معتقد است که: در صد سال پیش وضع مطبوعات ایران بهتر بود... چراید باید در چارچوب قانون و با رعایت قانون به انجام امور مطبوعاتی خود بپردازند، اما متأسفانه الان مجوز که هیچ، حتی اشد مجازات را برای یک روزنامه در نظر می گیرند. در واقع، فقط مطبوعات و ژورنالیستهای اصلاح طلب زیر ضرب نیستند. 16 دسامبر هفته نامه پائتارات الحسین توقیف می شود، و وطن امروز پس از آنکه در 30 دسامبر با عنوان "هولوکاست هسته ای" منتشر می کند مورد غضب دولت اعتدال قرار می گیرد، تا به آن حد که شورای عالی امنیت ملی از حسین قدیان، یکی از "افسران جنگ نرم" و حامی سرسخت خامنه ای شکایت می کند.

ساده اینکه، هر دو جناح عملاً ثابت کرده اند که آزادی مطبوعات و رسانه ها تا به آنجا تحمل می شود که منافع نظام به خطر نیفتد. دولت امید و تدبیر تحت عنوان "اقدام برخلاف مصوبات شورای عالی امنیت ملی" ژورنالیستها را موعوب، و چماقداران رهبر اسلام عزیز با توسل به اهانت به اسلام، مدیران رسانه را راهی اوین می کنند.

5 اسفند 1392

صفحه 2

داریوش افشار: چشم انداز ایران در سال 2015، از دیدگاه "مرکز روابط جهانی دانشگاه نیویورک" بخش 1

صفحه 4

سعید اطلس: ضرورت کهنه زدایی از اندیشه و دیدگاههای جرمی

صفحه 5

مازنیار رازی: مفهوم دمکراسی (1)

صفحه 6

بهرام رحمانی: درد و رنج کارگران و محرومان جامعه در مقطع عید نوروز 93!

صفحه 8

کوروش طاهری: کرد باد فوتبال و خشم مردم برزیل

صفحه 9

عزیز فولادوند: اسناد آزادی - گذری بر کشاکش انسان برای دستیابی به آزادی - قسمت دوم

صفحه 10

علی فیاض: نوآوری های شریعتی؛ در جدال با کفر انگاری و تکفیر

صفحه 11

میلاد مخنوم: ملا نارزان بین ربسمان الله و ربسمان شیطان—(وَ اعْتَصِمُوا بِخِلَتِ الشَّيْطَانِ ...)

صفحه 12

مجید منبیدی: مجازات اعدام، کلید دولت روحانی!

صفحه 13

علی ناظر: من، سرنگونی، و شعار باید یکی شویم

صفحه 14

بصیر نصیبی: سینمای مکتبی و ارزشی زیر عنوان دفاع مقدس، شبه جشنواره ی فجر و دولت گداساز و گدا پرور روحانی!!

کلیه مطالب ویژه ماهنامه دیدگاه سوم نوشته شده، و شامل قوانین کپی رایت می شوند. مسئولیت هر مطلب منتشر شده با نویسنده آن می باشد! و "ماهنامه دیدگاه سوم" هیچ نوع مسئولیتی در برابر انتشار آن به عهده نمی گیرد. "ماهنامه دیدگاه سوم" در انتخاب و انتشار مطالب ارسالی کاملاً آزاد می باشد.

پیشگفتار

نوشتاری که در پیش رو دارید، بر پایه گزارشی که از سوی "مرکز روابط جهانی دانشگاه نیویورک" تهیه و انتشار داده شده است ارائه میشود. در این نوشتار، تلاش شده تا بجای بردگان مستقیم این گزارش بفارسی، محتویات اصلی آن با ادبیات نگارنده ارائه شود. بر واضح است که کمی ها و کاستی ها وجود خواهند داشت، اما امید بر آنست تا ارائه محتوی این مطلب، برای ایرانیان سودمند واقع شود. موارد متعددی در این نوشتار وجود دارند که مورد تأیید و یا همسویی با دیدگاه نگارنده نیست (برای نمونه، اشارات این گزارش به جناح "اصلاح طلبان" حکومتی بمنابه "مخالفان رژیم" و وجود برخی "مخالفان متدول" در حکومت و یا، اتخاذ سیاستهای ماشاات طلبانه از سوی غربی ها در قبال حاکمیت جمهوری اسلامی)، بلکه صرفاً از آن جهت مهم است، تا با برخی از نشست ها و جزئیات "اتاقهای فکر" که توسط متفکرین جهانی صورت گرفته میشود و احتمالاً مورد استفاده سیاستمداران جهانی در قبال موقعیت های ویژه ای در عرصه جهان واقع میشوند آشنایی پیدا کنیم.

در زانویه 2008، مرکز روابط جهانی دانشگاه نیویورک (Center for Global Affairs, New York University) کارگاهی را بمنظور تبادل نظر و گفتگو در رابطه با اتخاذ سیاست های احتمالی ایالات متحده آمریکا با ایران برگزار کرد. متن اصلی و کامل آنچه که از این کارگاه بیرون داده شده است را در اینجا بخوانید.
<http://cgascenarios.files.wordpress.com/2013/02/iran-2015-scenarios.pdf>

برگزاری این کارگاهها و مطرح کردن "سناریو های پذیرفتنی و امکان پذیر" در رابطه با کشورهای گوناگون، با در نظر گرفتن چشم انداز منافع ایالات متحده با کشورهای گوناگون در جهان، یکی از وظایف اصلی این بخش از دانشگاه نیویورک است. هدف از برگزاری این کارگاهها، که اغلب با شرکت چهره های معتبر و سرشناس سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انجام میپذیرد، به بحث و گفتگو گذاشتن وقایع جاری در جهان، و پیامد آنها در رابطه با منافع ایالات متحده آمریکا، و ارائه نتیجه گیریهای گوناگون بدست آمده در پس تراوشتات فکری گروهی در این کارگاهها به مراکز ذینفع است. روش و شیوه های اتخاذ شده در این کارگاهها، از طریق مطرح کردن "سناریو" های گوناگون بر پایه آنچه که میتوان "پذیرفتنی" و "امکان پذیر" شمرده شود بنا میشود. بحث های جاری در جریان کارگاهها، کنفرانسها و دیگر محافل که با توسط شخصیتها یاز و شناخته شده مورد تحلیل و بررسی قرار میگیرند، و با از سوی متخصصین و مشاورین مرور میشوند. بدقت مورد بررسی و تحلیل این کارگاهها قرار میگیرند. تمامی بحثها، چه موافق و چه مخالف با نقطه نظرات یکدیگر، بطور کارشناسانه مرور میشوند. سپس، اعضای تشکیل دهنده کارگاه بدون اینکه وارد هرگونه "گفتمک" و یا بحث و جدلی در مقابل آنچه که پیش رو قرار دارد بشوند، صرفاً بر پایه داده ها و آنچه که میتوان "امکان پذیر" باشد، "سناریو" های ممکن را بر میگزینند و در قبال هریک از "سناریو" ها آنچه که میتوان رخ دهد و از درجه ای از اعتبار توریک برخوردار باشد را ارائه میدهند. این کارگاهها، پیشگویی و یا گمانه زنی نمیکند؛ بلکه بر پایه واقعیات موجود و آنچه که در حال رخداد است و پیامدهایی که بدور از عقل نیستند و میتوانند بوقوع بپیوندند، بحث و تبادل نظر میکنند و حاصل کار خود را در اختیار مراکز مربوطه همچون وزارت دفاع، وزارت امور خارجه، سازمانهای اطلاعاتی و غیره در ایالات متحده قرار میدهند. با انتشار نتایج بدست آمده از این کارگاهها و ارائه آنها به مراکز ذینفع، هرگونه حرکت و یا بازبینی در سیاستهای اتخاذ شده در راستای هرگونه تغییر مطلوب، تعیین مسیر سیاسی و یا گزینه های پیش رو میتواند مورد بهره برداری دولتمردان و یا دیگر نهادهای ذینفع در ایالات متحده قرار بگیرد.

بنیادگذار این پروژه در مرکز روابط جهانی دانشگاه نیویورک، "مایکل اوپنهايم" (Michael Oppenheimer) است. وی پروفیسور علوم زمین شناسی و روابط بین المللی در دانشکده "ودرو ویلسون" (Woodrow Wilson) در دانشگاه "پرینستون" واقع در ایالت "نیوجرسی" در آمریکا است. اوپنهايم" تا بحال بیش از 30 کنفرانس را به ارائه سناریوهای گوناگون و تحلیل در رابطه با اتخاذ سیاست خارجی ایالات متحده اختصاص داده و آنها را در اختیار وزارت خارجه (State Department)، وزارت دفاع (Defense Department)، شورای اطلاعاتی ملی (National Intelligence Council)، سازمان سما (Central Intelligence Agency)، بنیاد صلح آمریکا (US Institute of Peace)، بنیاد "بروکینگز" (Brookings Institution)، شورای روابط خارجی (Council on Foreign Relations)، بنیاد مالی برادران "راکفلر" (Rockefeller Brothers Fund)، کمیسیون "هارت رودمن" (Hart Rudman Commission) و مشاور علوم رئیس جمهور (Presidents Science Advisor) قرار داده است.

در همین راستا و در رابطه با سیاستهایی که ایالات متحده میتواند در قبال جمهوری اسلامی اتخاذ کند، و پیامدهای هریک از آنان در رابطه با منافع ایالات متحده، "مایکل اوپنهايم" از تعدادی از کارشناسان و تحلیلگران برجسته سیاسی و بین المللی دعوت بعمل آورد تا چشم انداز ایران در سال 2015 را از منظر سیاست خارجی ایالات متحده بررسی کنند و "سناریو" های "پذیرفتنی" را بر پایه آنچه که در بالا به آنها اشاره رفت رقم بزنند.
اوپنهايم" در مقدمه گزارش کارگاه "ایران در 2015" مینویسد:

ادامه... صفحه 3

نامه های دریافتی

ماهانامه دیدگاه سوم: با توجه به اینکه بیش از 80 نظر پیرامون هدف محوری ماهانامه، در فیسبوک منعکس شده، از هموطنان خواستیم که نظرات خود را برای انتشار در این صفحه، ایمیل کنند.
هموطن گرامی سروش آذرفام، نکاتی را در فیسبوک منعکس کرده، و کپی آن را جهت درج در ماهانامه ارسال کرده است. (صفحات 3 و 27)
خوشحال می شویم اگر هموطنان با انعکاس نقطه نظرات خود در ستون "نامه های دریافتی"، میحث "همبستگی ملی و اتحاد" را باز کرده، و به مشکلات پیش رو، و نقشه راه اشاره کنند. لطفاً نامه های خود را ایمیل کنید.
آدرس ایمیل: iranrcises@gmail.com

با سلام،

با خواندن یادداشتهای هموطنان گرامی در مورد مقوله اتحاد اپوزیسیون برانداز، برآن شدم که نکاتی را نشانگر شوم. هر نیروی سیاسی بر منافع اپیدولوژیک و طبقاتی و گروهی خود تکیه دارد و از آن موضع به دوری با نزدیکی با نیروهای دیگر میگذرد. در میان اپوزیسیون برانداز، امکان زیر یک سقف آوردن آنان از نیروهای چپ تا میانه و راست ممکن نیست، و این در عمل خود را نشان داده است. چنانکه دوستان گفتند هر نیروی با مقوله اتحاد به پوستن و اتحاد دیگران یا خود چشم میدوزد و اصالت و حقانیت را در خود میبندد.

چنانچه آقای علی ناظر گفته اند منظور از این دیالوگها یافتن راهکارهایی برای اتحاد در مد نظر میباشد. وضعیت نیروهای برانداز در این زمینه با مثالی توضیح میدهم. در هر شهری معازره هایی کوچک و بزرگ برای فروش خدمات و کالای مورد نیاز مردم موجود می باشد. که برای جلب رهگذران و مشتری به رفات با هم به شیوه های گوناگون میپردازند اگر این معازره ها را مانند احزاب و سازمانهای سیاسی و گروههای خرد و کلان، فرض کنیم که با تزیین و تزیینات مختلف برای جلب مردم تلاش میکنند چند حالت برای اتحاد آنان به چشم میخورد. پدید آمدن یک مرکز تجاری بزرگ که رفیان را به ورشکستگی و یا ادغام در خود میکشد و خود یکه تاز میدان میشود

شراکت داوطلبانه آنان برای ایجاد یک مرکز بزرگ تجاری برای سود دهی بیشتر وقتی که هیچ یک از دو مورد بالا ممکن نباشد، ادامه رفات و تضعیف یکدیگر و کاهش سود دهی برای خود و رفیانیشان تنها حالت موجود باقی میماند. در اینجا بر این نکته تاکید میکنم که ما در این فرضیه در مد نظر داشته باشیم که معازره ها بر سر گذرهای مردم واقع بوده و تلاش آنان برای جلب مردم رهگذر به سوی خود است تا کالاهایشان را بفروشند. و این حالت شبیه همان وضعیت اپوزیسیون برانداز ایرانی ماست که تا بحال تداوم داشته است و هر چقدر که برایشان دعوتنامه هم فرستاده شود، امکان تغییری در آن به چشم نمیخورد.

گفته شد که معازره ها در جای خود ایستا و ثابت هستند و برای جلب مشتریان رفات میکنند حال بیایم و صحنه را دگرگون کنیم و بینیم چه حالتی میتوان رخ دهد. در محلی که من زندگی میکنم روزهایی در سال که به مناسبتی جشنی بر پاست و مردم و بر سر گذرهای که معازره ها در آن واقع هستند بلکه در میدان و یا پارکی دور از آنان برای جشن و شادی جمع می شوند، همان معازره ها که در رفات با یکدیگرند از معازره های خود خارج میشوند و برای فروش کالا و خدمات خود با برپایی چادرهای فروش در میان مردمی که برای جشن جمع شده اند به فعالیت و عرضه اجناس خود میپردازند میکنند. من از این مثال استفاده کرده و این را می خواهم نشان دهم که نیاز ما به فرستادن دعوتنامه برای آن دکانهای سیاسی، بلکه برپایی یک جشنی و گرد هم آبی ایرانیان خواهان براندازی در یک مکان، نام کنگره ملی ایران آزاد می باشد تا اینبار آن صاحبان معازره ها خود برای عرضه خدمات و کالایشان به میان ما در کنگره آیند و با رای مردمی که خواهان اجناس آنها هستند غرقه ای در این کنگره برایشان تعلق گیرد تا برای تامین سود خودشان و تامین نیازهای مردم خدمت کنند.

بیایم اینبار با بر پایی کنگره بزرگ ایرانیان خواهان براندازی، نیروهای فعال در این راه را به سوی خود کشیده و جایگاهشان را با رای خود (خرید) تعیین کرده و جشن اتحاد را برگزار کنیم. زیرا که هر کجا مردمی جمع شوند آن نیروها برای کسب سود خود بدان سو خواهند رفت. مانند تظاهرات عمومی که هر نیرویی با پرچم خود در آن شرکت میکند.

سروش آذرفام

ادامه... صفحه 24



"فرآیند این گفتگوها بدینگونه طراحی شده بود تا گفتگوی آزاد و روان در مورد آنچه که میتوانست دستخوش تغییرات محتمل در قبال آینده ایران و روابط این کشور با دیگر بازیگران در منطقه و سطح جهان باشد انجام پذیرد. این کارگاه، یک شبیه سازی صوری با تعیین نقش مشخصی برای کسی که با گفتگوهای از پیش نوشته شده همراه باشد نبود، بلکه صرفاً مکانی بود تا در میان کارشناسان ایران، خاورمیانه و در رابطه با سیاست خارجی ایالات متحده گفتگو صورت بگیرد. هدف ما این بود تا اول تصویر را در ذهن خود بهیرواریم؛ سپس با بررسی دقیق موضوعات، تنظیمات متناوب توازن قدرت برای منطقه تا سال 2015 و نقشی که ایران شاید بتواند در تسریع، تقویت و یا تضعیف اینگونه الگوها بازی کند را بررسی کنیم. ما در نظر گرفتن نقش ایران در منطقه، ما به پویایی های این کشور در سیاست داخلی و تأثیرات آنها در استراتژی منطقه ای این کشور پرداختیم و نقش بازیگران منطقه ای و جهانی را در قبال عملکردهای ایران ارزیابی کردیم.

در خلال دو ساعت اول این کارگاه، برخی مفاهیم که میتوانستند قالب "سناریو" های بالقوه را بوجود بیاورند بدست آورده شدند. ما فرضیات آورده شده در پایین را، که منوط به بازبینی مجدد در ساعت دوم بودند، تعیین کردیم:

1- برنامه غنی سازی هسته ای ایران ادامه خواهد داشت؛ 2- هیچ حمله نظامی بر علیه ایران یا هرگونه جنگ غیر عمدی بر علیه این کشور صورت نخواهد گرفت؛ 3- حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در عراق تا سال 2010 تا میزان قابل توجهی کاهش پیدا خواهد کرد؛ 4- در خلال سال 2015، ما شاهد رقم های بالا در قیمت نفت خواهیم بود. عوامل متعدد دیگری نیز وجود داشتند؛ از جمله: روند سیاستهای داخلی ایران، میزان خشونت ها در عراق و تأثیرات آن در منطقه، تسلیحاتی شدن برنامه غنی سازی اورانیوم توسط ایران، مناقشه بین اسرائیل و فلسطین، فعل و انفعالات سیاسی در کشورهای عربی، اقدامات گروههای تروریستی، استراتژی و برنامه های هدفمند بازیگران بین المللی، بویژه و مهمتر از همه، ایالات متحده آمریکا.

سپس، سه "سناریو" در منطقه برای بررسی های دقیقتر انتخاب شدند. انتخاب این سه "سناریو"، از نقطه نظر معقول بودن و اهمیت آنها بود. این سه "سناریو" به طریقی طراحی شدند تا شرایط گسترده ای را در بر بگیرند. این شرایط، شامل برخی احتمالات پایین، اما با درجه بالایی اهمیت، که هم فرضیات ما و هم ترجیحات ما را به چالش بکشند میشدند. هدف ما، البته پیش بینی و یا پیشگویی نبود. بلکه دستیابی به تصویری بود که میتوانست برای آینده منطقه امکان پذیر باشد و اینکه زمینه کدام نیروهای میتواند تصویر آینده منطقه را رقم بزند و کدامین پیامد (از منظر ایالات متحده) میتواند مطلوب بوده و چلو رانده شود.

در مورد نحوه انتخاب سناریوها باید گفت که نخست، ما با ارائه یک معرفی کوتاه و سریع از برخی مفاهیم برانگیزه و برحاسته از آنچه که مورد بحث و گفتگو در سطوح ملی در ایران مطرح هستند، کار خود را آغاز کردیم. این سناریوها شامل مباحث زیر میشدند:

- مهار کردن ایران با تشکیل یک ائتلاف از حکومتهای عربی تحت رهبری ایالات متحده که نگران جاه طلبی های منطقه ای و گسترش قابلیت های نظامی (هسته ای) ایران هستند، بجای که چنین ائتلافی بتواند اختلافات داخلی بین عربها و پیچیدگی های حمایت ایالات متحده از اسرائیل را تخفیف دهد؛
- ایجاد یک توازن قدرت سیال، به همراه گروههای گوناگون ائتلاف با تعهدات قابل تغییر، که بتواند در حالیکه از یکسو رقابت و همکاری را در میان آنان دامن میزند، از سوی دیگر موجب بوجود آوردن قابلیت های مطلوب بین بازیگران منطقه ای نیز باشد. این ائتلاف های گوناگون، حکومتی را در بر میگیرد که با چندین تهدید مواجه هستند، اما این تهدیدات لزوماً محاب کننده نیستند. نقش ایالات متحده با این نیروها، ایجاد تعادل از طریق دریا است؛
- وارد تعامل شدن با ایران به رهبری حکومتهای عربی که اهداف مشترکی را با ایرانی که سیاستهای تعدیل شده اتخاذ کرده دارند، در حالیکه تهدیدات خارجی و با اسرائیل هنوز موجود هستند و اعتبار ایالات متحده هم کاهش پیدا کرده است؛
- وارد تعامل شدن با ایران به رهبری ایالات متحده، در حالیکه کسب همکاری برای ایجاد ثبات در عراق و رسیدن به یک توافق میان اسرائیلی ها و فلسطینیان در میان باشد. این در حالی خواهد بود که ایالات متحده راه را برای برنامه غنی سازی هسته ای توسط ایران باز نگه دارد.

از میان موضوعات اشاره شده در بالا و دیگر نظرات مطرحه، سه سناریو انتخاب شدند:

1. دستیابی به یک نیروی ائتلافی به رهبری ایالات متحده برای مهار ایران.
2. خروج نیروهای ایالات متحده از عراق، پویایی های توازن قدرت در خاورمیانه را دستخوش تغییر میکند.
3. تعامل میان ایالات متحده و ایران.

سپس هر یک از این مفاهیم، موضوع یک گفتگوی سه ساعته با پرداختن به جزئیات در مورد هر یک از آنها قرار گرفت. این گفتگوها با شرکت چند تن کارشناس، پژوهشگران "مرکز روابط جهانی دانشگاه نیویورک" (CGA) و تعدادی از دانشجویان انجام شد. در اینجا، برای باز شدن هر چه بیشتر موضوع و دور از هرگونه نظریات یا ترجیحات شخصی، و با احتمالات در قبال نظرات یکدیگر، پذیرفتنی ترین و قانع کننده ترین موارد برای هر یک از سناریوها بدست آمدند. برای دستیابی به یک چنین وضعیتی، ما چند پرسش را مطرح کردیم:

- نقش ایران در تسریع، تقویت و یا تضعیف سناریوی در نظر گرفته شده چیست؟ آیا ایران و سیاستهای داخلی آن میتواند نیروی پیشبرنده سناریوی در نظر گرفته شده باشد؟ عکس العمل سیاست داخلی ایران در قبال سناریوی طراحی شده چگونه خواهد بود؟ آیا منطق سناریوی طراحی شده، مواردی را در قبال سیاستهای ایران به فرض میگذارد که امکانپذیر نباشند؟
- نحوه بازی دیگر بازیگران منطقه ای و جهانی در سناریوی پیشنهادی چگونه است؟ کدامیک از این بازیگران میتواند پیشبرنده، و کدامیک در مقابل آن مقاومت خواهد کرد؟ آیا منافع بازیگران کلیدی در سناریوی طراحی شده به میزان کافی تأمین شده تا یک چنین سناریوی پذیرفتنی باشد؟
- وضعیت عراق در هر یک از این سناریوها چیست؟ سناریوی طراحی شده در مورد عراق چه خواسته ها و یا مفروضاتی را در نظر گرفته است، و آیا این خواسته ها یا مفروضات، پذیرفتنی بودن را بریز سوال میبرند؟
- اهمیت سیاست و قدرت ایالات متحده در سناریوی پیشنهادی چیست؟ منافع ایالات متحده در هر یک از سناریوها تا چه میزان است؟ در سناریوی بدست آمده، کدامین موارد میتوانند در مبادلات سیاسی از ایالات متحده مطالبه شوند؟

با چند نکته میبایست محتاطانه برخورد کرد: سناریو ها، ناسازگاری های متقابل با یکدیگر ندارند؛ اگرچه هر کدام، دارای گرایشات غالب با مفاهیم مشخص خود برای منطقه و منافع ایالات متحده هستند. در ضمن، آنها پیش بینی هم نمیکند و یا به سادگی در مقام احتمالات قرار نمیگیرند. آنچه ما به آن امیدوار هستیم آنست که، این سناریوها پذیرفتنی و تفکر برانگیز باشند و فرصتهایی را برای سیاستهای ایالات متحده نمایان کنند که در یک استنتاج ساده یا گمانه زنی در قبال آینده منطقه خاورمیانه بدست نیامد."

نتیجه گیری بخش پیشگفتار

مخالف و اتاقهای فکر جهان غرب، به همراه افراد کارشناس و صلاحیت دار، با بکارگیری روشهای علمی و بر پایه داده های موجود، مسائل جاری سیاسی در سطح جهان را به بحث و گفتگو میگذارند. هدف از این مباحث، بدست آوردن شناخت از پیامدهای در حال رخداد، تأثیرات آن بر کشور خود و دستیابی به راه حل های ممکن در جهت تأمین منافع خودشان است. در این راستا، هیچگونه گمانه زنی، پیش بینی، خوش بینی و یا بد بینی، در هیچ موردی دلالیت نمیکند؛ بلکه تجزیه و تحلیلها صرفاً بر مبنای منابع اطلاعاتی کسب شده، بحثها و گفتگو های جاری در مورد مسائل پیش رو و واقعیات موجود بنا نهاده میشوند. آنچه که "معقول" و یا "پذیرفتنی" باشد، انتخاب شده و سپس به جزئیات هر یک از آنها پرداخته میشود. نتیجه گیریهای گوناگون بدست آمده در رابطه با هر یک از مسیرهای طی شده (سناریو ها) بر پایه داده های پیش رو، در اختیار مراکز گوناگون ذینفع گذاشته میشوند و تصمیم گیری ها در سطوح بالای حکومتی و یا اجرایی به عهده دولتمردان و یا گردانندگان بنیادهای مربوطه گذاشته میشود. نکته اصلی در اینجا، روش بکار گرفته شده برای دستیابی به این "سناریو"ها و اعتبار هر یک از آنها به مثابه پایه های تصمیم گیری های سیاسی توسط دولتمردان غربی و یا تعیین راه و روش بنیادهای ذینفع در تعاملات خود در رابطه با هر پروژه مورد نظر است.





مانورهای جدیدی که دولت روحانی در عرصه سیاست خارجی کشور در دست اجرا دارد و به تبع آن به تصویر کشیدن یکسری اقدامات شبه رفرمیستی در جامعه، باز برای عده ای این شبهه را بوجود آورده است که حمایت از روحانی می تواند بتدریج زمینه های حذف نژاد روهایی حامی ولایت خامنه ای را از نظام حکومتی کشور فراهم آورد.

دلایلی که این افراد در صحت نظر فوق به آن استناد می کنند، اینست که چون تاکنون مخالفین رژیم جمهوری اسلامی نتوانسته اند حول یک محور مشترک، کارزار سرنگونی رژیم ایران را به پیش ببرند، پس می توان اینگونه نتیجه گرفت که در نهایت شناسن اپوزیسیون های وابسته به نظام کنونی بیشتر از شناسن سرنگونی طلبان در جایگزینی احتمالی این رژیم خواهد بود.

این گونه شبهات نسبت به آینده رژیم جمهوری اسلامی در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی هم وجود داشت، اما به احمدی نژاد ختم شد، اما صاحبان این نظریه اصرار دارند که این بار موضوع فرق می کند، آنهم به این دلیل که ولی فقیه (خامنه ای) به علت اشتباهات فاحش اش، سر انجام مجبور به نشاندن جام زهر هسته ای و روابط با آمریکا شده است. نتیجه اینکه معتقد اند که کودتای خزنده جناح مقابل بر علیه بساط خودکامگی ولی فقیه، میتواند به تضعیف و سپس حذف موقعیت کنونی او راه ببرد.

آنچه که در این گونه تحلیل ها در نظر گرفته نمی شود، ساختار و بنیان بوسیده این رژیم است که بر جهل مرکب، خشونت و حذف و تقدس گرایی های مشمزن کننده سوار است. متأسفانه عده ای بدون توجه به این ساختار غیر قابل ترمیم و تعویض، هنوز تصور می کنند که تغییر و تزئین دکوراسیون درونی و بیرونی نظام ولایت فقیه، ممکنست که به تغییر ماهیت اصلی این رژیم منجر گردد.

واقعیت اینست که اگر تلاش های محمد خاتمی و همفکرانش در رنگ آمیزی و زیبا سازی این بنای حکومتی، به احمدی نژاد ختم شد، حتماً دلایل مشخصی داشته است. بدون کالبد شکافی این اتفاق مهم، نمی توان به ماهیت واقعی این رژیم پی برد.

کسانی که بعد از قیام بهمن 57 بنای حکومت ولی فقیه را طراحی کردند، حتماً به فکر ابزار قدرت و اقتدار این جایگاه مقدس نیز بوده اند. لذا با نکیه بر همین قدرت و اختیارات نا محدود است که ولی فقیه در جمهوری اسلامی می تواند به آسانی بالا ترین مقامهای مذهبی شیعیان چون آیت الله قمی، روحانی، شیرازی، شریعتمداری و منتظری را به حجر و خانه نشینی بکشاند. نخست وزیر دوران جنگ خود، موسوی و رئیس مجلس خود، کروبی را به این روز بیندازد و محمد خاتمی را ممنوع الخروج کند.

میدان دادن روحانی برای ابزار بعضی از اظهار نظریه ای که مقبول خامنه ای نیست، مقطعی و برای باز کردن راه تنفسی حکومت اش است که بعلت فشار تحریم ها، به تنگی نفس شدید افتاده است.

وقتی که تمامی ابزار قدرت و افسار نیروهای نظامی، انتظامی، انصار حزب الله، قاضی شرع، دادستانی، رئیس زندان و زندانبانان و شکنجه گر همه و همه در دستن ولی فقیه است، چطور می توان انتظار داشت که حتی در عالم خیال، مثلث رفسنجانی، خاتمی و روحانی، بتوانند ولی فقیه را از قدرت خلع کنند؟ آیا سیگنال های تحرکات فرضی این مثلث می تواند از دید رادارهای نیروهای امنیتی رسمی و موازی ولی فقیه پنهان بماند؟

آیا شخصیت های فوق الذکر که خود از مسافران پیشانی سفید کشتنی نظام ولایت فقیه بوده و هستند، حاضر می شوند که بدست خود این کشتنی را که بر امواج پُر تلاطم مشکلات داخلی و خارجی شناور است، سوراخ کنند؟

آیا توان گرفتن سکان این کشتنی را از ولی فقیه یا کاپیتان کنونی این کشتنی طوفان زده دارند؟ یا چه قدرتی و با چه کسانی؟ البته اوضاع سیاسی ایران و منطقه خاورمیانه بدلیل اعمال سیاست های کشورهای غربی و حتی حکومت های متمول منطقه ای آنقدر پیچیده شده است که پیش بینی در مورد آینده این کشور ها از جمله ایران را بسیار دشوار می سازد. اما اگر به جای اتکا به فاکتورهای نامعین سیاسی و نظامی، به اطلاعات موجود و تجارب گذشته توجه بیشتری داشته باشیم، به این واقعیت میرسیم که جامعه ستم زده ما در اُفق آرزوهای خود، خواهان ادامه حکومتی نیست که ساختار آن تغییر ناپذیر است. آگاهان جامعه فریب مژده بازی های رژیم را نمی خورد که چهره های کلیدی آن همچنان در سطوح رهبری کننده، اجرایی و نظامی در راس حکومت حضور دارند. بسیار بعید بنظر می رسد که اکثریت مردم ستمدیده ایران، ادامه نظام به جا مانده از روح الله خمینی را حتی با یک مدیریت جدید و به اصطلاح مُدره، بر یک ساختار جدید حکومتی که بنیان اش در عمل، بر دمکراسی و پلورالیسم و حقوق بشر واقعی بنا نهاده شده باشد، معاوضه کنند.

اما در عین حال اگر شرایط خاصی بوجود بیاید، مثل مرگ ولی فقیه و ایجاد خلاء سیاسی در رهبری این نظام، هیچ تضمینی وجود ندارد که در نبود اپوزیسیونی مقبول و مقتدر، مردم ایران سرانجام تب را به مرگ ترجیح ندهند. این واقعیتی است که شمه ای از آن را در انتخابات فیلتریزه شده ریاست جمهوری رژیم در خرداد ماه امسال به چشم دیده ایم.

بنابراین اپوزیسیونی که در خارج از دایره جمهوری اسلامی و حامیان سیاسی اش برای سرنگونی این رژیم تلاش می کند، در صورت برخورداری از راک و اعتماد مردم ایران هنوز می تواند تهدید بالقوه ای برای موجودیت رژیم جمهوری اسلامی باشد. اپوزیسیون رژیم برای کسب اعتماد عمومی لازم است که در عمل بتواند معرفت حکومتی گردد که اولاً هیچ گونه آزاری از فرهنگ و تفکر و عملکردهای ویرانگر حکومت فعلی در آن دیده نشود و ثانیاً نشات دهد که قابلیت و پتانسیل اجرای یک دمکراسی مردمی و مدرن را داراست.

نشانی دادن این قابلیت ها از طریق آرایه مکتبی که بتواند بطور کامل عملکرد اپوزیسیون را در نظر مردم به تصویر بکشد، کاملاً میسر است. هرچند که به فعلیت در آوردن این ماکت از روی کاغذ به حیطه عمل، کاریست کارستان و در خور یک اپوزیسیون محبوب که می تواند به حمایت بیکران مردم ایران در داخل و خارج از مرزهای کشور امیدوار باشد.

با توجه به تاثیرات فرهنگی و مذهبی حاکم بر فضای کشور مان که کمتر ایرانی ای از آن بی نصیب مانده است، پیاده کردن معرفت های حکومتی فوق برای یک سیاستمدار یا فعال سیاسی ایرانی باید مبراتب مشکل تر از کسانی باشد که دوران رشدشان را در جوامعی طی کرده اند که دمکراسی و برسمیت شناختن حقوق فردی و جمعی در آنها نهادینه شده است. بنظر میرسد که تلاش برای پالایش دیدگاه های کهنه و درک پیچیدگی های دنیا مدرن، از جمله مشکل ترین بعد از مبارزه مخالفین رژیم ملاحا، در سی و اندی سال گذشته بوده باشد.

متأسفانه گاهی دیده میشود که برای بعضی از فعالین یا تشکل های سیاسی حفظ دیدگاه ها و فعالیت های بدون بازده مبارزاتی شان، مهمتر از دستیابی به هدف مرحله ای آنان که آزاد سازی کشور از جنگ آخوند های حاکم است، می شود. در پرتو عملکرد چنین دیدگاههای سنتنی و بسته ای است که دیوارهای خدایی بین افراد و تشکل های سرنگونی طلب بمرور زمان قطور و قطور تر شده است.

پالایش اندیشه

امروزه انسان با استفاده از امکانات وسیع علمی و پژوهشی به دست آوردهای بسیار بزرگی در همه عرصه های زندگی بشر، نایل آمده است. بسیاری از راه گشایی ها و آرایه راه حل در حیطه برنامه ریزی های پیچیده دنیای امروز، به مدد محققان و پژوهشگران صاحب صلاحیت صورت می گیرد. کسانی که باید بطور مستمر و همگام با پیشرفت ها و علوم و فنون روز، دانسته های خود را ارتقا بخشد، در غیر اینصورت از گردونه زمان خارج می شوند، چون نمی توانند آنگونه که باید، جوابگوی پیچیدگی های زمانه خود باشند و در زمینه های کاری شان، راه گشایی کنند.

این موضوع تنها منحصر به سطح آکادمیک نمی شود، بلکه در رابطه با ساده ترین موضوعاتی که در حیطه روابط و مناسبات اجتماعی و خانوادگی جریان دارد نیز صدق می کند. بطور مثال پدر و مادری که با افکار جزمی و روش های تنبیهی متعلق به گذشته های دور می خواهند، فرزند شان را بزور وادار به پذیرش راه و رسوم و خواسته های خود کنند، ممکن است که با ندانم کاری هایشان، آنان را دچار بحران های نا خواسته روحی کنند. پس به روز کردن اندیشه و استفاده از راه کارهای پیشرفته روز، برای حل معضلات امروز انسان یک امر ضروری است.

حال اگر این واقعیت را بپذیریم که پالایش و تغییر اندیشه و راهکارهای کهنه در مورد انسانهایی که فقط مسئول اداره خود و خانواده خود هستند، امری ضروری است، چگونه می توان این ضرورت را در مورد کسانی که قصد دارند مسئولیت اداره امور یک کشور را بر عهده بگیرند، نادیده گرفت؟ پذیرش تغییر در دیدگاه ها و عملکرد های فردی و جمعی، لزوماً به معنی دست شستن از باور ها و آرمان های مورد قبول افراد یا تشکل های آرمان گرا نیست، بلکه هدف نو گرایی و یافتن شناخت بهتری از پیچیدگی های دنیای امروز و درک نسل جدید آن است. ذهن تحول یافته، پدیده های سیاسی و اجتماعی را تنها در دو رنگ سیاه و یا سفید نمی بیند، بلکه توان دیدن لایه های خاکستری بین این دو رنگ را هم داراست. تنها در چنین موقعیتی است که می توان ترازوی عدالت را در تصمیم گیری ها به خدمت گرفت و به ندای وجدان پاسخ داد. اگر چنین شود، بسیاری از موانع بازدارنده ذهنی در ایجاد نزدیکی ها در بین مخالفین رژیم، بتدریج مرتفع خواهد شد.

جمع بندی

- جامعه ستم زده ما در اُفق آرزوهای خود، خواهان امتداد حکومتی نیست که ساختار آن تغییر ناپذیر بوده و چهره های رهبری کننده آن هنوز در راس قدرت قرار دارند.
- بعید است که اکثریت مردم داغیده ایران، ادامه نظام به جای مانده از روح الله خمینی را حتی با یک مدیریت جدید و به اصطلاح مُدره بر یک ساختار جدید حکومتی که بنیان اش در عمل، بر دمکراسی و پلورالیسم و حقوق بشر واقعی بنا نهاده شده باشد، معاوضه کنند.
- اپوزیسیون برای کسب اعتماد عمومی باید بتواند معرفت حکومتی شود که قابلیت و پتانسیل اجرای یک دمکراسی مردمی و مدرن را تا دوران انتقال حکومت به منتخبین مردم، در عمل دارا باشد.
- تنها موقعی می توان به مقوله همبستگی ملی امیدوار بود، که کلیه فعالین و گروه های متشکل اپوزیسیون، درک درستی از ضرورت تغییر در دیدگاه های غیر سازگار و غیر منطقی خود داشته باشند و در قضاوت نسبت به کردار و اعمال خود و دیگران پاسخگوی ندای وجدان خویش باشند.

با تشکر سعید اطلس
30 بهمن 1392



من سعی می‌کنم رئوس اساسی این مقوله را در دو بخش به طور فشرده ارائه بدهم، زیرا بحثی است مفصل و مسائل مختلفی حول و حوش آن وجود دارد. در این بخش در مورد مفهوم دموکراسی بورژوازی و دموکراسی و نظریات برخی از گرایش‌ها کمونیست از آن ا و در مقاله دوم در مورد دموکراسی سوسیالیستی در مقابل با دو نگرش دیگر از «دموکراسی» بحث را ارائه می‌دهم.

بخش اول

پیش از توضیح مفهوم مارکسیستی دموکراسی، می‌خواستم در ابتدا به دو بینش انحرافی که توسط مدافعان «سوسیالیسم» طرح گشته «طرح مسئله ی دموکراسی، اشاره کنم. این ها انحرافاتی هستند که از درون طیف مدافعی چپ و سوسیالیست مطرح شده اند. این دو موضع انحرافی از طرف دو جریان مختلف ارائه داده می‌شود. اولی از موضع جریان‌های لیبرالی است که امروزه در سطح اپوزیسیون بسیاری از آن‌ها دیده می‌شوند، جریاناتی که با نام‌های مختلف سوسیال دموکرات، مشروطه خواه، خواه، سکولار و انواع و اقسام گرایش‌هایی که از جریان‌های استالینیستی و مانوویستی برش کرده، مشاهده می‌شود. بسیاری از این گرایش‌ها کسانی هستند که زمانی طرفدار اردوگاه‌های سوسیالیستی بودند. به دلیل فرواشی این اردوگاه‌ها، چرخش ۱۸۰ درجه‌ای کرده و به اردوی سوسیال دموکراسی پیوسته‌اند. البته امروزه در کنار این طیف وسیع سوسیال دموکرات‌ها، سلطنت طلبان هم هستند و در واقع کل این اپوزیسیون سوسیال دموکرات و لیبرال، از لحاظ موضع طبقاتی، جناح چپ جریان بورژوازی داخل ایران یعنی اصلاح طلبان را نمایندگی می‌کنند.

در نتیجه طیف وسیعی از این جریان‌ها را ما در طی سال‌های گذشته ما مشاهده کرده و باید بینیم منظور این‌ها از «دموکراسی چیست؟» در واقع این دسته فرض را بر این می‌گذارند که بورژوازی حامل یک هدیه ی خیلی بزرگی برای ملت ایران است، و گویا بورژوازی غرب اصلاً یک «مدینه ی فاضله» است که ما می‌توانیم الگویی برای صادر کردن به ایران، از آن بسازیم

آن سوی سکه این موضع لیبرالی، موضع استالینی از دموکراسی هست. این دسته اعتقاد دارند که اصلاً دموکراسی ارتباطی با جنبش کارگری و کمونیست‌ها ندارد. آن‌ها بر این اعتقاد استوار هستند که اصلاً «دموکراسی» یک واژه بورژوازی است. و گویا کمونیست‌ها خواهان استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» و «دموکراسی» استوار است. این‌ها بر این اعتقاد است که بورژوازی را در جامعه سرکوب کند. از اینرو «دموکراسی» را یک پدیده «بورژوازی» متعلق به اقلیتی که قرار است توسط اکثریت سرکوب شود می‌شناسند. می‌را به رسمیت نمی‌شناسند. در نتیجه این دسته خود را کاملاً جدا از «دموکراسی» کرده و آن را و آن بورژوازی می‌پندارند.

از منظر مارکسیستی، هر دوی این بینش‌ها از «دموکراسی» نادرست و انحرافی است. اما در عین‌ها وجود اینکه این دو بینش در مقابل هم صف آرایی می‌کنند وجه اشتراکی نیز با یکدیگر دارند. اولاً وجه اشتراک این است که هر دو بینش، «دموکراسی» را از آن بورژوازی می‌دانند. دوماً وجه اشتراک این است که هر دو بینش برداشت نادرستی از نظریه کارل مارکس در مورد «دیکتاتوری پرولتاریا» داشته و این واژه را تحریف می‌کنند. بینش لیبرالی تصور می‌کند «دموکراسی» را بورژوازی به ایده «نوبس»، پس از انقلابات بورژوا دموکراتیک در ۱۷ و ۱۸ در اروپا، کشف کرده است. و به زعم این بینش تاریخ هم نشان داده که پدیده‌های بهتر و همه گیر تر از این شکل «دموکراسی» وجود نداشته، پس باید از این حمایت کرد و راه رسیدن به سوسیالیسم از طریق تقویت و قوام بخشیدن به این شکل از دموکراسی به فرجام رساند.

بینش استالینی از «دموکراسی» با استدلال مشابهی است، نتیجه ی معکوس بینش لیبرالی را می‌گیرد. این بینش اعتقاد راسخ دارد که اصلاً «دموکراسی» ارتباطی به جنبش کارگری ندارد. ثانیاً استناد این دو بینش از واژه «دیکتاتوری پرولتاریا» نیز نادرست است.

مفهوم دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا

بینش لیبرالی، مفروض می‌دارد که واژه ی «دیکتاتوری پرولتاریا» نوعی دیکتاتوری استبدادی است. یعنی ابزاری در دست دولت برای سرکوب مردم. و از اینرو آن را مردود اعلام می‌دارد. در مقابل، لقی می‌کند که دموکراسی بورژوازی خواهان دموکراسی برای همه ی مردم است.

بینش استالینی نیز بر این اعتقاد متکی است که گویا قرار است طبقه کارگر، رژیم تحت عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» بوجود می‌آورد که سایر جامعه غیر کارگری را تحت دیکتاتوری خود قرار دهد و در صورت اختلاف نظر مخالفان را با زور و سرنیزه سرکوب کند. یعنی یک رژیم استبدادی با نام «دیکتاتوری پرولتاریا» و برای دیکته کردن سیاست خود بر اکثریت جامعه. که این عموماً تحت رهبری «حزب آهنین» استالینی سازمان می‌یابد. در واقع «حزب» جاگزین طبقه کارگر می‌شود و عموماً یک «پیشوا» نیز در صدر قدرت قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر یک پیشوا متکی بر «حزب کمونیست» است که دیکتاتوری را به نام کل طبقه کارگر اعمال می‌کند. یک نظام خشن که تمام مخالفین را در جامعه قلع و قمع می‌کند و یک نظامی است که متکی به دولتی کردن تمام مسائل در سطح جامعه و در عبادتی نظام سرمایه داری دولتی متعلق می‌یابد. همان طور که در دوران استالین، مانو و پل بت و اکنون در کره شمالی تجربه شده است.

در صورتی که، بحث کارل مارکس در مورد دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا به هیچ وجه هیچکدام از این برداشت‌ها نبوده است. نخست اینکه مارکس از واژه «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» سخن به میان می‌آورد (گرایش‌های استالینی کلمه «انقلابی» را از این واژه را حذف می‌کنند). دوم، آنچه در نظر مارکس از این واژه بوده یک «رژیم» یا یک حکومت نبوده است. منظور او یک دولت گذرا (یا یک دولت) بوده است، دولتی که برای انتقال از دوران سرمایه داری به سوسیالیسم طراحی شده است. این دولت «انقلابی» توصیف شده است، زیرا در دوره گذار از سرمایه داری، می‌باید آخرین دموکراسی که بشر به خود دیده را اعمال کند، در غیر این صورت گذار از سرمایه داری تحقق نخواهد یافت. به اعتقاد مارکس سوسیالیسم باید از پایین و با مشارکت مستقیم و فعال تمام احاد جامعه تحقق یابد. و نه توسط یک «پیشوا» یا «حزب آهنین» و یا حتی صرفاً «طبقه کارگر». «از منظر مارکس تمامی اعضای جامعه (کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران، اقلیت‌های ملی و غیره)، پس از استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» (جمهوری شورائی)، باید به انسان‌های سوسیالیست مبدل شوند. این دولت «انقلابی» است زیرا، پس از تسخیر قدرت، مرتب به شیوه انقلابی اقتصاد جامعه را دستخوش تغییر و تحول قرار می‌دهد. این دولت توسط حکومتی که توسط اکثریت جامعه به شکل دموکراتیک و از طریق تشکیل مجلس مؤسسان که حدود و ثبوت قدرت آن را تعیین می‌کند، هدایت می‌شود (حکومت کارگران و دهقانان و یا شکل مشابهی از حکومتی که توده‌ها تعیین کنند).

اضافه بر این، کلمه ی «دیکتاتوری» در زمان حیات مارکس به مفهوم یک واژه ابزار استبدادی و سرکوبگر نبود، مارکس مثلاً صحبت از «دیکتاتوری بورژوازی» می‌کرد و حتی در مورد حکومت هائی که دموکراسی بورژوازی در آن وجود داشتند. در آن زمان مارکس از کلمه ی «دیکتاتوری» به مفهوم «حق وتو» استفاده می‌کرد. در نتیجه منظور مارکس هرگز این نبود که دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا به مثابه یک دولت مستبد و سرکوبگر ظاهر می‌گردد. منظور مارکس این بود که «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» دولتی خواهد بود، همانند دولت‌های بورژوازی که از حق وتو در مواردی برخوردار است (مانند حفظ مالکیت خصوصی و غیره)، دیکتاتوری پرولتاریا هم در واقع دولتی خواهد بود، در دست داشتن «حق وتو» در مواردی (برای نمونه خواهان ملی کردن منابع اصلی اقتصادی مانند بانک‌ها و منابع اصلی اقتصادی تحت کنترل کارگری است. خواهان خلع بد از قدرت اقتصادی و ابزار زور بورژوازی است. خواهان جلوگیری از بازگشت مجدد سرمایه دار است از طریق کنترل بر بازرگانی بین‌المللی است). این‌ها حق وتوی قدرت نوبین پرولتاری خواهد بود. در نتیجه، باید از ابتدا روشن شود که برداشت بینش لیبرالی و استالینی از مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» دستخوش تحریف شده و اساساً نادرست است.

بینش لیبرالی از دموکراسی

در توضیح بیشتر بینش لیبرالی از دموکراسی باید ذکر شود که مدعیان این بینش بخشا از سابقه طیف چپ و طرفداران سوسیالیسم بوده‌اند. از اینرو استدلال می‌کنند که جامعه ی آتی سوسیالیستی، تنها از یک مجرای دموکراسی بورژوازی باید عبور کند و این دو مرحله به هم پیوسته خواهد بود. این بینش مدعی است که دموکراسی سوسیالیستی تنها از مسیر دموکراسی بورژوازی و تدریجی تحقق پذیر است. بسیاری از جریان‌های اصلاح طلب مارکسیستی که امروز سوسیال دموکرات‌ها یا یک لیبرالیستی برای آن‌ها می‌بینند یک چنین تصویری دارند (البته جریان‌های راست سوسیال دموکراسی هم هستند که اصلاً به سوسیالیسم اعتقاد ندارند). اما، آن‌ها این که اعتقاد به سوسیالیسم دارند و تصور می‌کنند که سوسیالیسم در آن‌ها ضروری است، چنین برخوردی به مسئله ی مفهوم دموکراسی بورژوازی می‌کنند. این بینش بر این باور است که می‌توان آگویی از جوامع نظیر سوئد یا آمریکا است را در ایران بنا نهاد. ایده آل این بینش بورژوازی غربی است. مدینه ی فاضله شان یا آرمان شهرشان سوئد یا آمریکا است. آن‌ها تصور می‌کنند اگر دموکراسی نظیر آمریکا در ایران بوجود آید، این وضعیت وخیم کنونی تغییر کرده، و نهایتاً آزادی و برابری و دموکراسی واقعی در ایران بوجود خواهد آمد. این بینش در عین حال بر این باور استوار است که دموکراسی متعلق به بورژوازی است و حاصل انقلاب‌های پرولتاریا و دموکراسی بورژوازی است. در داخل ایران ما امری است که از لحاظ تاریخی این بحث اصلاً ناوراد است و دموکراسی تاریخی‌ای دارد و تاریخی‌ای آن‌ها از انقلابات بورژوا دموکراتیک آغاز نمی‌شود و تاریخ آن برمی‌گردد به تمام تاریخ جامعه ی بشریت.

تاریخچه دموکراسی در جوامع بشری

از ابتدائی که بشر شروع به فعالیت اجتماعی نمود، یک نوعی دموکراسی در جوامع بشری دیده شد و این موضوع صرفاً مربوط به بورژوازی نیست. همان طور که قبل از بورژوازی دموکراسی وجود داشته، پس از بورژوازی و با پس از سرنگونی بورژوازی و سرمایه داری، دموکراسی خواهد بود. آن دموکراسی را ما «دموکراسی سوسیالیستی» می‌نامیم. یعنی دموکراسی‌ای برای تمام احاد جامعه، نه فقط یک اقلیت خاصی از جامعه.

بر خلاف نگرش لیبرالی، اگر به تاریخ نظر افکنیم می‌بینیم که حتی در سال‌ها قبل از میلاد و در جوامع پیشرفته داری هم نوعی دموکراسی وجود داشته است. ما شاهد دموکراسی در جوامع قبیله‌ای بوده ایم. در آن دوران، سران قبایل می‌نشستند و شور و مشورت می‌کردند و یک سری تصمیمات می‌گرفتند. در ۴۰۰ سال قبل از میلاد در جوامع برده داری دموکراسی وجود داشته است. بین برده دارها دوران افلاطون هم دموکراسی بوده است و نوشته‌های افلاطون نشان می‌دهد که یک چنین سبکی از مرآورده دموکراتیک وجود داشته است. البته در آن دوره صرفاً دموکراسی درون خود هیئت حاکم است که وجود داشته است. در دوران فئودالیسم هم همین طور. در دوران فئودالیسم هم انواع و اقسام دموکراسی بی اشرف و زمین دارها و پادشاهان و غیره بوده است. یک سلسله مجامعی بود که این‌ها می‌نشستند و تصمیم می‌گرفتند و تبادل نظر می‌کردند. در جوامع سرمایه داری هم همینطور بود. دوران مختلف سرمایه داری، در دوران رقابت آزاد و در دوران قبل از آن و پس از آن انواع و اقسام دموکراسی‌هایی بود که نهایتاً این دموکراسی بورژوازی که ما امروز می‌بینیم حاصل این دموکراسی بورژوازی است که پس از انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک بدست آمد. در نتیجه این بحث جریان‌های لیبرالی مبنی بر این که دموکراسی متعلق به بورژوازی است کاملاً نادرست و مرتبط با واقعیت‌های تاریخی نیست.

تخیل گرایی نگرش لیبرالی از دموکراسی

از طرف دیگر، نکته ای که این نگرش لیبرالی در اپوزیسیون به آن توجه نمی‌کند، این است که الگوسازی و منتقل کرده یک ایده از خارج به جامعه ی ما ایران یک روش کاملاً تخیلی و حتی ارتجاعی است. زیرا مسئله این است که حتی دموکراسی در درون جوامع بورژوا دموکراتیک محصول یک سلسله مبارزات و انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک بوده است. بورژوازی در واقع علیه فئودالیسم مبارزاتی سازمان داد و این مبارزات به این جا کشیده شد که فئودالیسم را خلع بد کرد و انقلاب‌های سیاسی بورژوا دموکراتیک را سازمان داد و جنگ علیه فئودالیسم و مبارزه برای دموکراسی‌ای بود که در واقع این اعتقادات و عقاید و این مطالبات دموکراتیکی که در نظر بورژوازی بود، تحقق پیدا کرد. یعنی این که در داخل ایران ما اگر قرار است که دموکراسی داشته باشیم و یا دموکراسی بورژوازی داشته باشیم، باید نشان بدهیم که تاریخ دموکراسی بورژوازی در ایران چه بوده است. چه مبارزات ضد فئودالی، بورژوازی ایران انجام داده و اصلاً بورژوازی ایران از کجا آمده است؟

واضح است که هیچ گونه همسویی و انطباقی بورژوازی ایران با بورژوازی غرب ندارد. یعنی اصلاً بورژوازی ایران از طریق امپریالیسم بر جامعه تحمیل شده، در دوران صفویه شروع شد و در دوران رضا شاه و مشخصاً شاه متکی بر سیاست امپریالیستی انقلاب سفید و اصلاحات ارضی، خیلی مشخص تر یک دولت سرمایه داری در رأس جامعه قرار گرفت. این دولت سرمایه داری، بر خلاف دولت‌های سرمایه داری غربی، حاصل مبارزات ضد فئودالی نبود. چون اصلاً در جامعه ی ایران فئودالیسم وجود نداشت، بلکه دول مستبد سراسر سرمایه داری وجود داشت و یک وجه تولید مشخصی هم در آن دوران در جامعه بود تا دوران صفویه به نام وجه تولید آسانی و از آن به بعد بورژوازی صرفاً حاصل تحمیلی از طریق امپریالیسم در جامعه است.

یعنی این که بورژوازی در واقع به کشورهای توسعه نیافته نظیر ایران حفته شده و این بورژوازی، بورژوازی است که هیچ ارتباطی به بورژوازی غرب ندارد، در نتیجه این که مسئله ی تحقق و طرح دموکراسی بورژوازی در ایران بی اساس است. زیرا که اگر بخواهیم با بورژوازی غربی قیاس کنیم، می‌بینیم که هیچ گونه علائم و عناصری که نشان بدهد بورژوازی خواهان دموکراسی، حتی از نوع بورژوازی آن در داخل ایران است، دیده نمی‌شود. در نتیجه ما باید از آن شرایط عبوری که در جامعه ی ایران در آن مبارزات ضد دول بورژوا سرمایه داری صورت گرفته استنتاج کنیم که چه نوع حکومتی و یا چه نوع دولتی و دموکراسی در جامعه خواهد آورد.



مردم ایران، در شرایطی به استقبال آخر سال و عید نوروز می‌روند که سانسور و اختناق، اعدام‌های خیابانی، تهدید روشنفکران و فعالین سیاسی و اجتماعی، گرانی و تورم، بی‌کاری و فقر، نفس‌ها را بند آورده‌اند. در چنین موقعیتی، درد و رنج کارگران و محرومان جامعه در مقطع عید نوروز 93، بیش‌تر است. چون که آن‌ها، حتی قادر به تامین نیازهای ضروری روزمره خانواده‌های خود در این روزهای پایان سال 92 نیستند تا چه برسد خرید شب عید داشته باشند!

به گزارش خبرگزاری نزدیک به ارگان‌های امنیتی حکومت اسلامی «فارس»، در حالی که به ایام عید نزدیک‌تر می‌شویم، قیمت میوه به ویژه موز در بازار افزایش یافته و در حالی که تا چندین قبل حدود 3700 تومان بود به کیلویی 6 هزار تومان رسیده است.

بنا به گزارش همین خبرگزاری، دولت قبلاً اعلام کرده است که تورم تا پایان سال به کمتر از 35 درصد می‌رسد که این مقایسه نشان می‌دهد آهنگ کاهش قدرت خرید مردم را نسبت به قبل کندتر است، اما مقایسه برخی کالاها نشان می‌دهد که نه تنها کاهش وجود نداشته بلکه با نزدیک شدن ایام عید افسار سب سرکش بازار رها شده است.

به گزارش ایسنا، چهارشنبه 16 بهمن 1392، رئیس اتحادیه فروشندهان پرنده و ماهی گفت: هر کیلو مرغ یخ‌زده عمده با قیمت ۶۸۰۰ تومان و مرغ تازه با قیمت ۶۵۰۰ تومان به صورت خرده‌فروشی عرضه می‌شود.

مهدی یوسف‌خانی، در رابطه با گرانی مرغ یخ زده نسبت به مرغ گرم، بیان کرد: حجم مصرف مرغ یخ‌زده به جز مصرف خانگی بسیار بالاست و این موضوع باعث افزایش قیمت آن نسبت به مرغ تازه است.

تورم 40 درصدی و بی‌کاری و فقر و کسری بودجه صدها هزار تومانی خانوارها موجب شده تا فشارهای مالی به خانواده‌های کارگری و متوسط به شدت افزایش یابد. اقتصاد ایران در چند سال اخیر، به دلایل مختلفی چون سوء‌مدیریت، زدگی و رشوه‌خواری و رانت‌خواری حکومتیان و اطرافیان آن‌ها، احتکار و قاچاق کالا، درست کردن بازار سیاه، ورشکستگی صنایع داخلی از جمله به دلیل واردات بی‌حساب و کتاب، و هم‌چنین در اثر تحریم‌های بین‌المللی به شدت آسیب دیده و شدیداً بحرانی شده است.

این وضعیت، راه را برای سوء‌استفاده‌های کلان ارگان‌ها و عناصر حکومتی، آن‌چنان باز کرده است که حتی حکومت ترکیه را نیز به دلیل همکاری با حکومت اسلامی در دور زدن تحریم‌های اقتصادی و پول‌شویی برای ایران، دچار تکان‌های شدید سیاسی کرده است. در ادامه این بحث و در پایین به مساله دیواره برمی‌گردیم.

شیوع فساد اداری و مالی گرچه مستقیماً به ساختار اقتصاد سیاسی و حضور قدرتمندان بی‌نظارت در صحنه‌های مدیریت بالایی کشور مربوط می‌شود و گرچه در حدود ۷۵ درصد از جمع ارزش پولی فساد اداری- مالی توسط ۵ درصد از مفسدان صورت می‌گیرد، اما انواع رشوه‌ستانی، کم‌کاری، تخلفات مالی کوچک در واقع به دلیل نیاز و گرانی است که به تدریج جنبه نهادینه نیز یافته است.

شکاف‌های طبقاتی در ایران، به حدی عمیق تر شده است که هم‌اکنون ۲۰ درصد مردم ۸۰ درصد ثروت جامعه را در اختیار دارند و این نشان از شکاف عمیق طبقاتی و نابرابری اجتماعی، در جامعه ایران است.

بخشی از بحران‌های اقتصادی جامعه ایران، در فساد گسترده اقتصادی در کلیه بخش‌های اقتصادی ایران است. مفاصدی نظیر هزار و ۵۰۰ کیلو طلا و دیواره نام «بایک زنجانی و رضا ضراب به پاییز سال ۸۷ برمی‌گردد که رجب طیب اردوغان، نخست وزیر ترکیه از 5/18 میلیارد دلار ارز به کشورش خرید داد و گفت: خداوند این پول را در شرایط بحران اقتصادی برای ملت ترکیه فرستاده است، اما اخیراً روح‌الله غلامی، وکیل مدافع شاکی خصوصی بایک زنجانی، تفسیر دیگری از این «هدیه «ارابه داد»»

به نوشته گزارشگر شرق، وکیل اردیبهشت امسال در یکی از دادسراهای تهران به اتهام کلاهبرداری از بایک زنجانی شکایت کرده است. دلیل این شکایت هم این بوده که موکلش برای زنجانی طلا خریداری کرده ولی او به بهانه تقلبی بودن طلاها، به تعهداتش عمل نکرده است. غلامی گفته است: منبای این شکایت اعلام تقلبی بودن محموله هزار و ۵۰۰ کیلو طلا معروف توقیف‌شده در ترکیه بود که گفته می‌شود با پرداخت یک‌ونیم میلیون دلار به برخی مسئولان ترکیه از توقیف رها شده و به کشور امارات منتقل شده است.

در ادامه گزارش شرق آمده است: محمود احمدی نژاد، رئیس دولت پیشین در مصاحبه مطبوعاتی خود در ترکیه، در این باره گفته بود: «خب اگر خورد که نوش جانش. حساب کنید ببینید برای خروج این مقدار ارز و پول چند تریلی لازم است. اصلاً می‌شود؟»

هم‌چنین برخی از کارشناسان سه میلیارد دلاری از بانک‌های دولتی را برگزاری چند دادگاه نمایشی و توصیه رهبر: «فتیله‌ها را پایین بکشید»، برده‌پوشی کردند. تا نیم نگاهی به وضعیت اقتصادی ایران و سیاست‌های اقتصادی حکومت اسلامی، به سادگی می‌توان دریافت که گرانی و تورم، بی‌کاری و فقر، زیست و زندگی و معیشت اکثریت مردم ایران را در معرض انواع و اقسام آسیب‌های اجتماعی هم چون تن فروشی، کلاه فروشی، بچه فروشی، اعتیاد، خودکشی، فرار از خانه، ازدواج کودکان، ترک تحصیل، طلاق، بیماری‌های روحی و روانی، بزهکاری، و... قرار داد است.

برای مثال، روزنامه اعتماد در گزارشی با عنوان «بازار بچه‌فروشان «که سه‌شنبه ۲۹ بهمن 1392، در این روزنامه منتشر شده، به خرید و فروش گسترده کودکان در «دروازه غار» تهران اشاره کرده است. در این گزارش آمده این بازار مانند وال‌استریت است، با این تفاوت که این‌جا با بچه تجارت می‌کنند.

مسعود یک ممدکار اجتماعی که در دروازه غار کار می‌کند به روزنامه اعتماد، گفته است که سال گذشته در این محله خانه‌ها را یافته که حدود ۲۰ تا ۵۰ کودک در آن نگهداری می‌شدند.

این ممدکار اجتماعی، درباره این خانه گفته که «هرروز صبح عده‌ای می‌آیند و این کودکان را اجاره می‌کنند و دوباره آخر شب آن‌ها را برمی‌گردانند.» «از صد هزار تومان تا پنج میلیون تومان» قیمت کودکانی است که بنا بر این گزارش در دروازه غار خرید و فروش می‌شوند.

آنطور که در این گزارش آمده از این کودکان برای کار کردن استفاده می‌شود. در ادامه این گزارش درباره این کودکان کار آمده که «آن‌ها از صبح کار می‌کنند تا شب تا پدر و مادرهای جعلی یا پدر و مادرهای خوششان با خیال راحت مواد بکشند. کارگرانی که اگر خوب کار کنند، خریداران فراوانی دارند.»

در هفته‌های اخیر خبرگزاری «مهر» نیز در گزارشی با عنوان «رونق بازار خرید و فروش کودکان منکدی» از کاهش سن گدایی در تهران خبر داده بود.

در این گزارش آمده که گدایان حرفه‌ای برای «تحریک عواطف شهروندان»، بیشتر از زنان و کودکان برای تکدی‌گری استفاده می‌کنند. کودکانی که برای گدایی تا ماهی یک میلیون تومان اجاره داده می‌شوند.

در همین زمینه رضا جهانگیری‌فر «معاون توسعه خدمات اجتماعی شهرداری تهران «با تایید خرید و فروش کودکان برای گدایی گفته است: «برای گدایی نیاز است عواطف طرف مقابل را تحریک کرد و کسانی که از این راه سود می‌برند برای کسب درآمد بیش‌تر حسنیست گدایی را به سمت زنان برده‌اند.

مردم به زنان نیازمند بیش از مردان نیازمند کمک می‌کنند. هم‌چنین به کودکان بیش از بزرگسالان. بنابراین سن کودکان منکدی هم کاهش یافته است و از نوجوانی به سنین کودکی رسیده است.»

آمارهای غیررسمی تعداد کودکان کار را در ایران، ۷ میلیون نفر تخمین می‌زنند. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی تقریباً دو سال پیش تعداد کودکان کار در ایران را ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر اعلام کرده بود.

حسین زارع صفت، مدیرعامل سازمان رفاه، خدمات و مشارک‌های اجتماعی شهرداری تهران از رشد ۱۵ درصدی تعداد کودکان کار در پایتخت خبر داد.

زارع صفت روز چهارشنبه ۱۲ مهر ماه، در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری ایسنا، با اشاره به این که شمار کودکان کار هر سال افزایش می‌یابد در باره دلیل تکدی کودکان در تهران گفت: «وقتی شرایط اقتصادی خوب نباشد و معیشت خانواده‌ها دچار مشکل شود» وضعیت برای فعالیت کودکان کار آماده می‌شود.

تن فروشی و قاچاق زنان، که ریشه در فقر دارد اما منبع سودآوری برای باندهای مافیایی به شمار می‌آید. مطالعه در مورد دختران فراری، تن فروشان زیر ۱۸ سال و زنان قاچاق شده به دومی این واقعیت را نشان می‌دهد.

کمیل عباسزاده در مقاله‌ای در روزنامه قانون، نوشته است: شهردار تهران از مشکلات ۲۰۰ هزار خانوار تهرانی سخن گفته که حتی نمی‌توانند نیازهای اولیه زندگی‌شان را تامین کنند. او احتمال آن دو بانوی کارگر خیابان جمهوری را از یاد برده است که از ترس آتش، از ساختمان پنج طبقه به زمین افتادند و خانوارهایی را تنها گذاشتند.

نویسنده سپس پرسیده است: آیا مساله اعداد است؟ یعنی این‌که به زبان آوردن عدد ۳۰۰ هزار خانوار ارزش خبری دارد و احتمالاً گوشه چشمنی به انتقاد از دولت داشته‌ایم؟ مگر قرار نبود پس از ۱۵ روز شهردار پایتخت از علت‌های حادثه خیابان جمهوری بگوید؟ یا این‌که مگر قرار نبود این بار راننده قطار و اتوبوس به عنوان مقصر معرفی نشوند؟ اما کاش این‌بار همان راننده معرفی می‌شد. زیرا شهرداری از این هم جلوتر رفته و تردیام و شلوغی خیابان را به عنوان مقصران حادثه معرفی کرده است.

مقاله قانون، افزوده است: به نظر می‌رسد که حتی آن دو جان‌باخته حادثه خیابان جمهوری فراموش شده‌اند، آن دو نفری که احتمالاً جزو همین ۳۰۰ هزار خانواری بودند که توان تامین آبرومندان معیشت خود را نداشتند. اگر مساله اعداد نیست، پس چیست؟

فقر، هم‌چنین به افزایش کارتن‌خواب‌ها نیز منجر شده است. وجود کارتن‌خواب‌ها در شهرها نیز نشان‌دهنده سیاست‌های اقتصادی تبه‌کارانه حکومت اسلامی هستند. انواع و اقسام بیماری‌های واگیردار می‌تواند برای یک بی‌خانمان وجود داشته باشد. همان‌طور که بسیاری از آن‌ها دچار مشکلات و اختلالات روحی و روانی هستند. وجود درسد قابل‌توجهی کارتن‌خواب در شهری مانند تهران، نشان‌دهنده مشکلات اقتصادی گسترده‌تر و عمیق‌تر است و بوجی شعارهایی مبنی بر ریشه‌کنی فقر را بوج و بی‌اساس نشان می‌دهد.

دکتر سید احمد جلیلی رئیس منتخب انجمن علمی روانپزشکان ایران در گفتگو با فرارو، 4 اسفند 1392، گفت: «آمار ارائه شده مربوط به سال گذشته است که توسط یک تیم تحقیقاتی به دست آمده است. در حال حاضر حدود 25 درصد افراد بزرگسال در ایران از بیماری روانی رنج می‌برند و نیازمند خدمات روانپزشکی هستند.»

وی ادامه داد: «این افراد دچار عارضه‌هایی هم‌چون اضطراب و افسردگی، وسواس، اختلالات شخصیتی، صرع و اختلالات شدید روان پزشکی مانند اسکیزوفرنی و اختلال دوقطبی هستند. «وی افزود: «شاید برای همه تعجب‌آور باشد که چطور یک چهارم جمعیت کشور نیاز به خدمات روانپزشکی دارند و معمولاً خود نیز از آن بی‌خبر هستند.»

در چنین شرایطی فلاکت‌باری، حکومت اسلامی ایران، نه تنها هیچ راه‌حلی انسانی برای تغییر و بهبود این وضعیت مردم در دست اجرا ندارد، بلکه با سرکوب‌های وحشیانه و تشدید سانسور و اختناق، زندان و شکنجه و اعدام‌های خیابانی روزانه سعی می‌کند آن‌چنان کارگران و مردم محروم و آزاده را مرعوب کند که جرات اعتراض و اعصاب نداشته باشند.

حکومت اسلامی ایران، 25 نفر از طرف دو روز دوشنبه 17 و سه‌شنبه 18 بهمن ماه 1392، در چند شهر این کشور به دار آویخته است. روز سه‌شنبه 18 بهمن ماه 92، حکم اعدام ۵ نفر در زندان بندر عباس، ۲ نفر در زندان زنجان، ۲ نفر در محوطه زندان کرمان و ۸ نفر در زندان قزلحصار و هم‌چنین دیروز دوشنبه 17 بهمن ماه 92، حکم اعدام ۲ نفر در زندان قزوین و ۲ نفر دیگر در زندان نوشهر اجرا شد و در مجموع حکومت ایران 25 نفر از طرف دو روز به دار آویخت.

بعضی گزارش‌های تایید نشده حاکی از آن است که مسوولان حکومتی در زندان قزل حصار کرج، سالن ویژه اعدام متشکل از ۶۰ طناب دار برپا کرده‌اند و به وسیله آن می‌توانند هم‌زمان ۶۰ نفر را اعدام کنند.

تعداد این اعدامیان در ۶ ماه نخست دولت روحانی ۲۸۲ نفر اعدام شده است. بعد از سر کار آمدن دولت روحانی تا به حال بیش از 500 نفر در ایران اعدام شده‌اند و شمار زیاد این اعدام‌ها در مدتی کوتاه، حتی اعتراض و نگرانی بیش‌تر نهادهای حقوق بشری و بین‌المللی را برانگیخته است.

تازه ترین گزارش صندوق بین‌المللی پول، که در تاریخ 23 بهمن 1392 - 12 فوریه 2014، منتشر شده است از «ضعف ساختاری شدید اقتصاد ایران به علت تشدید تحریم‌های بین‌المللی و چالش‌های داخلی حکومت حکایت دارد.

این گزارش، تأکید دارد که ایران برای جلوگیری از بدتر شدن وضعیت اقتصاد خود، نیازمند «اصلاحات سریع و شدید» است.

این نخستین گزارش جامع صندوق بین‌المللی پول، این ارگان مهم سیستم سرمایه‌داری جهانی، در مورد وضعیت اقتصاد ایران در سه سال گذشته است. با توجه به این‌که وضع تحریم‌های بی‌سابقه بانکی و مالی اروپا و آمریکا علیه ایران از تابستان سال ۱۳۹۱ آغاز شده، گزارش اخیر را باید نخستین گزارش این نهاد مالی از زمان تشدید تحریم‌های جهانی دانست.

به دلیل وابستگی شدید اقتصاد ایران به عواید ارزی ناشی از صادرات نفت، تشدید تحریم‌ها و غیرممکن شدن انتقال ارز حاصل از فروش نفت خام به داخل کشور در سال‌های اخیر، به بروز بحران اقتصادی در جامعه ایران انجامیده است.



صندوق بین‌المللی پول درباره اقتصاد ایران، تأکید دارد: «ترکیبی از شوک‌ها و اجرای مرحله اول اصلاح پارانه‌ها، پی‌گیری برنامه‌های اجتماعی بلندپروازانه بدون داشتن منابع مالی لازم و سخت شدن شرایط فعالیت اقتصادی به علت تشدید تحریم‌های تجاری و مالی، اقتصاد را ضعیف کرده‌اند.» این گزارش، می‌افزاید: «در حالی که کشور با خطر رشد پایین و تورم بالا مواجه است، ناچار به اجرای اصلاحات جدی در اقتصاد است تا ثبات، سرمایه‌گذاری و بهره‌وری را افزایش بدهد.»

در حالی که هم صندوق بین‌المللی پول و هم سران حکومت اسلامی مانند خامنه‌ای، رفسنجانی و محمد خاتمی، از اجرای سیاست «هدفمندی پارانه‌ها» توسط احمدی‌نژاد، حمایت کرده بودند. چرا که اجرای سیاست «هدفمندی پارانه‌ها»، یعنی حذف سوسپسیدهای دولتی و باز گذاشتن دست سرمایه‌داران در تعیین قیمت کالاهایشان، منجمد کردن دستمزد کارگران، اخراج نیروی کار مازاد، تعطیلی کارخانه‌هایی که سوددهی ندارند از جمله مهم‌ترین اهداف سرمایه‌داری جهانی و توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به همه کشورهای در حال توسعه از دهه هفتاد میلادی بوده است.

از سوی دیگر، علی طیب نیا، وزیر امور اقتصادی و دارایی دولت شیخ روحانی، اخیراً نرخ تورم ایران را در زمان تحویل گرفتن دولت جدید حدود ۴۰ درصد اعلام کرد و گفت که این رقم، در تاریخ کشور کم سابقه بوده است.

او، افزود که نرخ تورم، تنها یک بار در سال ۱۳۷۴ به بالای ۴۰ درصد رسیده، هر چند در آن سال در کنار تورم، رشد اقتصادی هم وجود داشته، اما در شرایط فعلی، اقتصاد در گیر «رکود پی‌سابقه» است.

بر اساس گزارش بانک مرکزی ایران، نرخ رشد اقتصادی سال گذشته ایران منهای 8/5 درصد بوده که تنها در دوران جنگ مشابه آن وجود داشت است. این نرخ، در حال حاضر نیز هم چنان منفی است.

با این وجود، روشن نیست که بر اساس چه معیاری صندوق بین‌المللی پول، در دوره زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۵ (اشاره به سال ایرانی ۱۳۹۲)، میزان رشد اقتصادی ایران در حد مثبت ۱ الی ۲ درصد پیش‌بینی کرده است.

تقسیم سید کالا در جامعه توسط دولت، تحقیر و توهین بزرگی به جامعه است. نخستین سید کالایی دولت یازدهم، یک‌شنبه ۱۲ بهمن ماه توزیع شد. سید کالای مرحله اول شامل ۱۰ کیلو برنج، ۴ کیلو مرغ، ۲ بطری روغن مایع، ۲ بسته پنبه ۴۰۰ گرمی و یک شانه تخم مرغ می‌شود.

با انتشار تصویرها و گزارش‌ها درباره کیفیت اقلام سید کالا، حذف میلیون‌ها کارگر و بخشش از اقشار کم‌درآمد و به ویژه صف‌های طولانی و صحنه‌های تحقیرآمیز تقلاای شهروندان، انتقاد به شیوه اجرای این طرح دولت افزایش یافته است به طوری که مقامات و مسئولین دولتی، یکی پس از دیگری سعی کردند این حرکت غیرانسانی خود را توجیه کنند.

سخن‌گوی قوه قضائیه، غلامحسین محسنی‌آزاه‌ای نیز ۱۴ بهمن در نشست هفتگی با خبرنگاران در واکنش به کشته شدن دو نفر در جریان توزیع سید کالا، گفت: «این‌گونه اتفاقات در شان مردم نیست و دولت باید تدبیر خوبی داشته باشد و قضیه را بهتر از آن‌که این‌گونه اتفاق افتاده مدیریت کند.»

مصطفی پورمحمدی، وزیر دادگستری از اتفاقی‌هایی که روز یکشنبه رخ داد ابراز تأسف کرده و گفته که رئیس جمهور دو سه بار در دولت از این رویدادها اظهار ناراضی کرده است.

پورمحمدی، که از جمله قتل‌عام حدود چهار هزار زندانی سیاسی را در سال ۱۳۶۷، در کارنامه سیاه خود دارد، در عین حال برخی از برخوردها با دولت را «انتقام‌جویانه» خوانده است: «در نحوه توزیع سید کالا اشکالاتی وجود دارد که انتقادات را وارد می‌دانیم، اما نباید با ادبیات انتقام‌گیرانه، ماجراجویانه و دلبره‌آفرین با دولت برخورد کرد.» بسیاری از دریافت‌کنندگان سید کالا، از کیفیت نازل محتوای آن نومید شده و گفته‌اند: برنج هندی و مرغ برزیلی و روغن ناشناخته مصرف نمی‌کنند. نمایندگان مجلس نیز طرح تحقیق و تفحص از سید کالا را به جریان انداخته‌اند.

رسانه‌های ایران، از پاس و سرخوردگی و حشم و ازدحام مردمی نوشته که سیدهای کالایی خود را در روز یکشنبه ۱۲ بهمن با ایستادن در صف‌های طولانی دریافت کرده‌اند. ناراضی‌ها ناشی از توزیع برنج غیرایرانی، مرغ بدون انبخت یا روغن و پنیر ناشناخته و بدون برند هستند.

چند نفر از دریافت‌کنندگان این سیدها به خبرنگار روزنامه «شرق» گفته‌اند که اقلام بی‌کیفیت سید را به کسانی خواهند داد که مستحق هستند. شرق از قول شماری از مراجعه‌کنندگان به فروشگاه‌های زنجیره‌ای، از شایعه برزیلی بودن مرغ‌های سید و گلانه مردم از ناشناخته بودن مارک روغن و پنیر تحویلی گزارش داده است.

برخی از دریافت‌کنندگان سید کالایی گفته‌اند بهتر بود به جای این همه شلوغی و دردسر برای تهیه این اقلام، پول آن را به افراد می‌دادند. کسانی هم عنوان کرده‌اند که برنج هندی را یا با برنج ایرانی مخلوط خواهند کرد یا آن را به دیگران می‌بخشند.

تعدادی به مرغ‌نگار شرق، گفته‌اند که مرغ عرضه‌شده را از روی ناچاری گرفته‌اند: «در فروشگاه‌های شهروندی، سبه و انکا هر برندی که زیادت از همه موجود بود، به متقاضیان داده می‌شد و اغلب هم برندهایی ناشناخته که توانسته‌بودند در فروشگاه، مشتری بیابند.»

عده‌ای از کارگران و مردم محروم در برابر وزارت صنعت، دست به تجمع اعتراضی زدند. این وزارت‌خانه در روز جمعه ۱۱ بهمن به طور ناگهانی خبر داد که از سیدهای دریافت سید کالا، تنها ۴ میلیون و پانصد هزار نفر هستند. پیش از آن گفته می‌شد که ۱۷ میلیون نفر واجد دریافت این سید خواهند بود. در اطلاعیه این وزارت‌خانه، بر این مسئله تصریح شده است که کارگران دارای دستمزدهای بالای ۵۰۰ هزار تومان، مشمول دریافت این سید نمی‌شوند.

در میان معترضان کسانی بودند که تنها به دلیل دریافت سید سی‌چهل هزار تومان بیش‌تر از حدنصاب تعیین شده، از فهرست سید کالا خط‌خورده‌اند. گذاشتن شرط حقوق ۵۰۰ هزار تومانی برای بازنشستگان تأمین اجتماعی باعث شده تا فقط ۱۳ درصد این افراد یعنی در حدود ۲۶۰ هزار مستمری‌بگیر از جامعه دو میلیون نفری آنان مشمول دریافت سید کالا شوند. به این ترتیب، ۸۷ درصد بازنشستگان از گرفتن این سید کالا محروم شدند.

این خبرگزاری حکومتی می‌افزاید، عمده مراجعه‌کنندگان اظهار می‌کنند که جزو مشمولان دریافت سید کالایی بوده‌اند ولی اعلام شده که چیزی به آنها تعلق نمی‌گیرد. این افراد که در مقابل ساختمان توسعه بازرگانی داخلی وزارت صنعت و تجارت تجمع کرده بودند، با سد حراست این ساختمان مواجه شدند و کسی پاسخگوئی آنان نبود.

حراست این ساختمان تنها با ارائه چند شماره تلفن آنها را به بیرون راهی کرده است.

عده‌ای نیز اعلام می‌کنند که ما جزو جامعه «هدف» تعریف شده نیستیم ولی سرپرست خانواریم و به دریافت کالاهای این سید نیاز داریم. این افراد می‌پرسند که چرا مشمول دریافت سید کالایی نشده‌اند و آیا راهی برای گرفتن کالاهای وجود دارد یا خیر؟

خبرگزاری حکومتی مهر نیز می‌افزاید، اگر قرار است شرط حقوق در نظر گرفته شود چرا برای تمامی بازنشستگان این‌گونه نیست و بازنشستگان کشوری و لشکری را مستثنی کرده‌اند.

به این ترتیب، ۱۲ میلیون نفر از فهرست گیرندگان سید کالایی محروم ماندند. این تعداد دربرگیرنده دست کم ۸ میلیون کارگر بیمه شده و ۵ میلیون کارگر فاقد شناسه است.

دیدن صف‌های طولانی و ازدحام مردم، عمق فاجعه انسانی در جامعه ایران را یک بار دیگر در مقابل چشمان همگان قرار داد و نشان داد که حکمت اسلامی ایران، چگونه اکثریت مردم ایران به خاک سیاه نشاندن و این چنین خوار و ذلیل کرده است.

حسن روحانی، مجبور شد در یک برنامه تلویزیونی زنده از مردم عذرخواهی کند. حسن روحانی، ضمن اقرار و عذرخواهی، باز هم توجیه می‌کند: «باز هم عده‌ای باقی می‌مانند که این سید به آنها تعلق نمی‌گیرد. ممکن است بخشی از مردم که وضع مالی خوبی ندارند، سید به آنها نرسد اما آیا ما باید کاری را که نمی‌توانیم به طور صد

درصد انجام دهیم و می‌توانیم ۹۰ درصد آن را انجام دهیم، ترک کنیم؟»

کارگران و محرومان و مردم آزاده ایران، با اعتصاب و اعتراض خود باید به حسن روحانی گوش‌زد کنند که ما «صدقه» نمی‌خواهیم؛ ما، حق‌مان را می‌خواهیم؛ حتی که آن را شدیداً مورد توجه مأموریت داد تا مستولیت وحدت مدیریت توزیع سید کالا را به عهده بگیرد.

دش ما می‌اندازید و...

تصاویری که از نحوه تجمع و صف بستن مردم و تقلاای آن‌ها برای دریافت سید کالا و نیز رفتار توزیع‌کنندگان در رسانه‌ها منتشر شده، انتقاد و اعتراض برانگیخته‌اند. بسیاری گله کرده‌اند که بر خلاف سخنان روحانی در حفظ شان مردم، ساز و کار توزیع این سید کالایی، محترمانه نبوده است.

شرق می‌نویسد: «در حالی که مراجعه‌کنندگان ساعتی طولانی مقابل انبار فروشگاه‌ها در سرمای پنج درجه زیر صفر و زیر برف ایستاده بودند، با برخورد ناشایست متصدیان توزیع روبرو می‌شدند.»

محمدافزار نوبخت سخن‌گوی دولت نیز صبح چهارشنبه ۱۶ بهمن ماه، ضمن اقرار به این که طرح توزیع سید کالا در عمل و اجرا با مشکلاتی روبرو شده گفت، رئیس جمهور به علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی مأموریت داد تا مسئولیت وحدت مدیریت توزیع سید کالا را به عهده بگیرد.

مسئولیت سازماندهی و اجرای این طرح بر عهده دو وزارت‌خانه کار و صنعت بوده که پس از مجمع تشخیص مصلحت نظام تدوین شده است، به روسای قوای سه گانه و

تا آن جا که به وضعیت معیشتی مردم برمی‌گردد به حدی فلاکت بار است که حتی آیت‌الله‌های حکومتی نیز به آن اقرار می‌کنند. آیت‌الله صافی گلپایگانی اخیراً گفته است: «در مملکتی که این همه بیکار و فقیر وجود دارد و بسیاری از مردم در تأمین معاش اولیه خود مشکل دارند و گرانی و تورم بیداد می‌کند، چرا باید باز هم این همه اسراف باشند؟ ما از مجلس و قوه قضائیه توقع داریم که به وظیفه شرعی خود عمل کرده و جلوی این فسادها را بگیرند.»

او در عین حال، به مردم توصیه می‌کند که کاری نکنند تا خدا و قرآن و امام از آن‌ها ناراضی باشند. یعنی دست به اعتراض نزنند و منتظر معجزه‌های امام زمان باشند: «شان‌الله ملت بزرگواری ایران با اتحاد و یک‌پارچگی و تمسک به قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام همیشه سربلند و سرفراز و عزیز باشند و به وظایف اسلامی خود عمل کرده، تا قلب مقدس آقا امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف را از اعمال خود راضی و خشنود کنند.»

ولی حتی این آیت‌الله‌های مرتجع و مفت خور نیز می‌دانند که با سلام و صلوات نمی‌توان شکم مردم را سیر کرد. به قول معروف انسان گرسنه «دین و ایمان» ندارد.

به گزارش خبرنگار مهر، 4/11/1392، علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی اعلام کرد که باید از توهام آماری خارج شویم، نسبت به بیکاری 10 میلیون نفری در آینده هشدار داد و گفت: «پارانه‌ها بلیایی بر سر کشور آورده که مسائل فراوانی را به دنبال داشته اما تصمیم جدید درباره پارانه‌ها، بازگشت به قانون و پرداخت سهم هر بخش است.»

در چنین شرایطی، آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر حکومت اسلامی ایران به دولت، مجلس و قوه قضائیه دستور داده است که سیاست‌های کلی اقتصاد «مقاومتی» را «پی‌درنگ و با زمان‌بندی مشخص» اجرا کنند. این سیاست‌ها، شامل کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی و کاهش هزینه‌های عمومی است.

خامنه‌ای، روز چهارشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۲ برابر با ۱۹ فوریه ۲۰۱۴، این سیاست‌ها را به مجمع تشخیص مصلحت نظام تدوین شده است، به روسای قوای سه گانه و رئیس این مجمع ابلاغ کرد.

بر اساس این سیاست‌ها، تولید کالاهای اساسی، به ویژه آن دسته از کالاهای اساسی که در حال حاضر از طریق واردات تأمین می‌شود، باید افزایش یابد و مبادی واردات این کالاها نیز باید متنوع شود. هم‌چنین برای تأمین امنیت غذا و دارو، باید برای این کالاها و مواد اولیه تولید آن‌ها «ذخایر راهبردی» ایجاد شود.

البته ناگفته نماند که این فرمان‌های رهبر حکومت اسلامی، به خصوص در سال‌های اخیر تکراری ست و از این‌رو، کسی تره هم به آن‌ها خرد نمی‌کند. اما باز هم بیش‌تر بار بحران‌های اقتصادی‌شان را به دوش کارگران و محرومان جامعه می‌اندازند. برای مثال، خامنه‌ای، 16 شهریور 1389، فرمان داده بود که «دولت درآمدهای خود را از مالیات افزایش دهد و سهمی از درآمدهای نفتی که به صندوق توسعه ملی می‌رود هر سال نسبت به سال قبل افزایش یابد تا جایی که وابستگی بودجه سالانه به درآمدهای نفتی به صفر برسد.»

آن دوره، دوره قدرقدرتی پاسدار محمود احمدی‌نژاد بود و اکنون دوره، قدرقدرتی شیخ روحانی است و به اقرار خود حسن روحانی و اعضای کابینه‌اش، خزانه دولت را خالی تحویل گرفته‌اند و پس‌اندازی نیز در صندوق توسعه ملی موجود نیست. همین نمونه، نشان می‌دهد فرمان‌های خامنه‌ای را جدی نمی‌گیرند و با فرمان‌هایش نمایشی است و جنبه اجرائی ندارند.

همان زمان نیز «دست‌یابی به رتبه اول اقتصاد دانش بنیان در منطقه» از جمله اهداف سیاست‌های کلی «اقتصاد مقاومتی» اعلام شده بود. هم چنین مقرر شده بود که



دیدگاه سوم-برزیل اگر اقتصاد نداشته باشد در عوض فوتبال دارد. فوتبال هم صادرات است و هم واردات. فوتبال تمام زندگی در برزیل است. همه از بدو تولد شنایی از فوتبال با خود دارند. **برازیلیا، برازیلیا** این نام فقط بر روی نقشه جغرافیایی حک نشده بلکه فریاد میلیونها برزیلی است که در استادیوم های فوتبال سر می دهند. اما این یک روی سکه است که در باورهای جهانیان نسبت به برزیل وجود دارد. در آن روی دیگر سکه برزیل فوتبال خیز در قلمرو اقتصادی و اجتماعی با مشکلات فراوانی روبرو است که تأثیرات منفی و تخریب آن بر جام جهانی 2014 غیر قابل کتمان است. خوش بینان معتقدند که جام جهانی برزیل فرصتی است تا طبقه متوسط و اقتصاد خرده پا رونقی بگیرند و هجوم گردشگران فوتبال دوست به برزیل بتواند متشاعلی مثل هتلداری/ مواد غذایی/ صنایع پوشاک/ حمل و نقل عمومی را طی برگزاری بازیها رونق بخشد و اقتصاد این گروهها تکانی بخورد. اما بدبینان بر چنین نظریه خوش بینانه ای صحنه نمی گذارند و معتقدند اگر درآمدی هم کسب شود به حساب رهبران منظور می شود نه به جیب مصرف کنندگان و شهروندان. بدبینان برای مثال به تجربه کشورهای میزبان چون اسپانیا 1982/ایتالیا 1990/فرانسه 1998 اشاره می کنند که جام جهانی تأثیر کلی بر بهبود وضعیت کلی خرده فروشها نداشته بود.

از جانب مخالفان برگزاری مسابقات جام جهانی برزیل دلایل فایده کننده دیگری ارائه می شود. آنان مطرح می کنند که همه از قبال برگزاری جام جهانی در کشورشان سود و درآمد کسب می کنند بجز خود برزیل. اشاره مخالفان به آمار و ارقام سود ناشی از مسابقات است که توسط فیفا و شرکتهای مشاوره ای اقتصادی پیش بینی شده است. بر مبنای این محاسبات و پیش بینی ها و آن چه که شرکت مشاوره مالی و حسابرسی **B.D.O** (از طرفهای فیفا و بانک جهانی) اعلام کرده رقابتی جام جهانی برزیل، درآمد بی سابقه پنج میلیارد دلاری عاید فدراسیون بین المللی فوتبال (فیفا) خواهد کرد که این نسبت به درآمد سه میلیارد و ششصد و پنجاه و پنج میلیون دلاری فیفا در جام جهانی دو هزار و ده آفریقای جنوبی، سی و شش درصد و از درآمد فیفا در جام جهانی سال دو هزار و شش آلمان که دو میلیارد و سیصد و چهل و پنج میلیون دلار بود. صد و ده درصد بیشتر است.

بنا بر اعلام همین شرکت در بالا آمده، درآمد حاصل از حق بخش تلویزیونی و افزایش تقاضای حمایت مالی رقابتی جام جهانی، موجب افزایش درآمد جام های جهانی آینده و افزایش سوددهی آن خواهد بود.

پدرو دانیل، سخنگوی این شرکت گفته است: «بازار جام جهانی رو به رشد است و احتمال ادامه این روند در جام جهانی سال دو هزار و هجده روسیه و جام جهانی دو هزار و بیست و دو قطر وجود دارد. **دانیل** رکمک یک در صدی حاصل از میزبانی برزیل به رشد ناخالص تولید این کشور را اعلام کرده که این رقم از سوی کارشناسان مستقل بلند پروازی فیفا تلقی شده است.

با این اوصاف آشوبهای اخیر برزیل تأثیری بر مواضع بدبینان بر تأثیر ناچیز اقتصادی برگزاری جام جهانی است. آشوبهایی که منشاء آن را باید در گرانی خدمات عمومی و فساد دولتی سیاستمداران، نابرابریهای اجتماعی و همچنین برگزاری مسابقات جام جهانی فوتبال 2014 در کشورشان که گفته می شود هزینههای معادل 11 تا 15 میلیارد دلار خواهد داشت، رهگیری کرد.

گرانی فیفا و مقامات مسئول برگزاری جام جهانی 2014 برزیل وقتی تشدید شد که برزیل میزبان جام کنفدراسیونها بود. این میزبانی در واقع بیش درآمدی نیز برای ستیج میزان آمادگی برزیل در برگزاری جام جهانی 2014 تلقی شد. اما در خلال جام کنفدراسیونها اعتراض مردم برزیل به هزینه بالای که دولت برزیل برای برگزاری جام جهانی پرداخته بازتاب گسترده ای داشت. حتی نتایج خوب برزیل نیز در جام کنفدراسیونها باعث شد تا اعتراضهای مردم برزیل خاموش شود. در طول چند ماه گذشته اعتراض شدید مردم برزیل در شهرهای سانویولو - ریودوژانیرو و فورتالزا باعث شده است تا بار دیگر گرانیهای زیادی در بین مسئولان برزیلی برای برقراری امنیت در طول جام جهانی به وجود آید. فاصله زیاد شهرهای میزبان جام جهانی 2014 با یکدیگر یکی دیگر از عوامل ایجاد نگرانی و سختی برای هواداران فوتبال و تماشاگران کشورهای اروپایی خواهد بود که به این فاصله مسافت عادت ندارند. البته برای کشورهای آفریقایی و کشورهای آسیایی مثل ایران چنین مشکلاتی مضاعف تر خواهد بود چرا که هزینه های ایاب و دهاب و اقامت(بلیت های 2200 دلاری هوابلیت، هتل های گران برزیلی و بلیت های 200 دلاری مسابقات و مبلغ نهایی 12 هزار دلار) در برزیل برای این قبیل گردشگران سر سام آور خواهد بود و بالا بودن هزینه گردشگری برزیل در جهان بر میزان تحمیل هزینه های مسافرتی و اقامت سه هفته ای برای دیت بازیها بر گرانی گردشگران افزوده است. با این وجود مرکز گردشگری برزیل پیش بینی کرده که با ورود 600 هزار تماشاگر خارجی در مدت برگزاری جام جهانی حدود 2 میلیارد دلار از خارجی وارد برزیل می شود. بر اساس پیش بینی این مرکز 2 میلیون شهروند برزیلی نیز برای تماشاگر مسابقات در 12 شهر برزیل در رفت و آمد خواهند بود و هزینه های

جراحی و اسکان آنان به 8 میلیارد دلار خواهد رسید. اما، در کنار این وضعیت اقتصادی دغدغه دیگری افکار توریست ها و مقامات مسئول برگزاری بازیها را بخود مشغول کرده است و آن نیز موضوع برقراری امنیت بازیها و حفظ جان گردشگران میهمان است. زیرا در برزیل درصد جرم در این کشور بالا است و بطور مثال سرعت مسلحانه در ریودوژانیرو و دیگر شهرهای برزیل یک امر عادی است. افزون بر اینها، مشکل گرما و آب نیز یکی از دلنگرانی های مسافران است این مشکل بگونه ای حاد است که کمیته پزشکی فیفا اعلام کرد برای حفظ سلامتی بازیکنان طی جام جهانی برزیل داوران در دقیقه 30 و دقیقه 79 بازی را متوقف کنند تا بازیکنان آبی نبوشند! باید منتظر ماند و دید آیا گرد باد فوتبال در آینده خشم مردم برزیل را افزایش می دهد یا آن را کاهش! تیم ملی فوتبال ایران برای شرکت در این بازیها هشت میلیون دلار دریافت می کند که طبق اعلام فیفا این مبلغ به باشگاههای تعلق می گیرد که بازیکنی در تیم ملی دارند و برای هر بازیکن سرانه 2800 دلار محاسبه شده است.

بهرام رحمانی: درد و رنج کارگران و محرومان جامعه در مقطع عید نوروز 1393

نظام قیمت گذاری در کشور شفاف و روش های نظارت بر بازار به روز شود. در حالی که در این مدت، همواره قیمت کالاهای مورد نیاز مردم در بازار، افزایش سراسر-آوری یافته است.

به این ترتیب، اصطلاح «اقتصاد مقاومتی» را خامنه ای نخستین بار در اواسط سال 1389 و در مورد نحوه مقابله با تحریم های بین المللی علیه ایران به کار برد، هرچند عمده مطالب مطرح شده در سیاست های کلی «اقتصاد مقاومتی»، مباحثی است که از سال ها قبل وارد ادبیات اقتصادی سیاسی حکومت اسلامی ایران، شده بود، به عبارت دیگر، «اقتصاد مقاومتی»، اسم رمز تحمیل ریاضت بیش تر بر مردم است.

هم اکنون و در این شرایط بحرانی، بحث تعیین حداقل دستمزد کارگران برای سال 1393، در جریان است. خبرگزاری مهر، دوشنبه 21 بهمن 1392، در این مورد نوشت: حداقل 2 برابر و حداکثر 3 برابر مصوبه دستمزد شورای عالی کار، مبنای تعیین عیدی پایان سال مشمولان قانون کار است که با تصویب حداقل دستمزد 487 هزار و 125 تومانی سال جاری، حداقل عیدی پایان سال مشمولان قانون کار 974 هزار و 250 تومان و حداکثر آن یک میلیون و 375 تومان خواهد بود.

حداقل و حداکثر عیدی کارگران و مشمولان قانون کار طی 15 سال اخیر براساس فرمولی است که از سوی مجلس تصویب و تاکنون اجرایی شده است. 2 برابر حداقل حقوق و حداکثر 3 برابر آن به شرطی که از مصوبه قانون کار بیش تر نشود؛ فرمول روشنی است که برای تعیین میزان عیدی پایان سال کارگران و مشمولان قانون کار در نظر گرفته می شود.

بر همین اساس، مصوبه شورای عالی کار مبنای تعیین عیدی پایان سال مشمولان قانون کار مشخص است. با توجه به حداقل دستمزد 487 هزار و 125 تومان تومانی سال جاری، حداقل عیدی پایان سال کارگران مشمولان قانون کار حداقل 974 هزار و 250 تومان و حداکثر 1 میلیون و 461 هزار و 375 تومان خواهد بود. در همین حال، میزان عیدی پایان سال همه کارمندان دولت در جلسه هیات دولت که عصر یکشنبه 20 بهمن، به ریاست روحانی برگزار شد، 503 هزار تومان تعیین شد. با توجه به افزایش مداوم قیمت کالاهای، روشن است که چنین ارقامی؛ کمک چندانی به خریدهای عیدی مردم نمی کند.

بر این اساس با چشم اندازی که وجود دارد عوامل زیادی می توانند اقتصاد ایران را به شدت زمین گیر کنند. در این میان، اگر کارگران و محرومان جامعه با سیاست ها و اهداف سیاسی-طبقه ای خودشان وارد عرصه مبارزه سیاسی و اجتماعی مستقل خود علیه سرمایه داران و در راس همه علیه کلیت حکومت سرمایه داری اسلامی ایران، نشوند متأسفانه فجاج انسانی بیش تر را در پیش خواهیم داشت. عدم پیشرفت ماندگار مذاکرات هسته ای گروه پنج به علاوه یک با حکومت اسلامی ایران، کشمکش جناح های درونی حکومت، وقایع و تحولات سوریه و حزب الله لبنان، و مهم تر از همه ادامه سرکوب های سیاسی در داخل کشور و اعدام ها و عدم بهبود اقتصادی مردم و... از جمله عوامل مهمی هستند که نه تنها آمیدی به بهبود شرایط اقتصادی کشور باقی نمی گذارند، بلکه وضع از آن چه که هم اکنون می بینیم چه بسا بدتر هم خواهد شد.

هم اکنون حکومت اسلامی ایران، تمام هم غم خود را بر سازش با قدرت های بزرگ جهانی و در راس همه آمریکا و اتحادیه اروپا قرار داده است تا بلکه کمی از فشار تحریم های اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک خود بکاهد تا بتواند هم چون گذشته، با راه انداختن رعب و وحشت و اعدام بیش تر مردم را مرعوب نماید. اما این سرکوب ها، تا اندازه ای کارساز هستند و هنگامی که به قول معروف کارد به استخوان مردم برسد بدون لحظه ای درنگ به خیابان ها می ریزند و دست به مبارزه سیاسی متحدانه و متشکل و آگاهانه می زنند که هیچ قدرتی قادر به سد کردن پیشروی آن ها نمی باشد. بنابراین، خوب است که سران حکومت اسلامی، کمی هم به سرنوشت بن علی، قذافی، حسینی مبارک، مرسی و... فکر کنند. به وضعیت اوکراین نگاه کنید. جدا از این که در تحولات این کشورها، طبقه کارگر و جنبش های زنان و دانش جوان و جوانان و به طور کلی نیروهای آزادی خواه و برابری طلب و عدالت جو، به موفقیت هایی کسب نکرده اند، اما حکومت ها را برانداخته اند. از این رو، حکومت اسلامی ایران هم محکوم به فاسد است!

نهایتاً همه شواهد و بررسی ها و آمارهای داخلی و بین المللی، همه و همه پیش بینی می کنند که اوضاع سیاسی ایران و وضعیت مردم روز بروز بدتر خواهد شد.

بهرام رحمانی
bahram.rehmani@gmail.com



قسمت دوم

مقاله در این بخش به بررسی اقتدار دین رسمی در قرون وسطی در اروپا نظر دارد. استبداد سیاه دینی، نبرنگ، فریبکاری و فساد جامعه و تمام استبدادهای آن را به انقیاد کشانده بود. تلاش برای در هم کوبیدن این نظم و نواختن شیور رهائی در اواخر این دوران آغاز یافت. راه طی شده در آن دوران بسیار مهیب و آموزنده است. از دل آن برهه زمانی سیاه اندیشه های بلندی جوانه زد که بعد ها "در اسناد حقوق بشر" متبلور گردید.

حکومت دینی کلیسا

واکاو منابع تاریخی قرون وسطای اروپا نشان می دهد که تا اواسط قرن شانزدهم مذهب کاتولیک رومی به منزله یگانه و تنها مذهب مسلط مسیحیت بشمار می آمد. قرون وسطی عصر تاریک اندیشی، اختناق و حاکمیت اولیاء و اصحاب دین در مناصب مختلف است. برداشت معینی از آئین مسیح به عنوان شریعت مطلق بر تمام جامعه سایه سنگین خود را پهن کرده بود. اقتدار مهیب دین رسمی در همه عرصه ها گسترده بود. سیاست، اقتصاد، جامعه، فرهنگ، زندگی خصوصی و حتی وجدان و ایمان افراد در چنبره قدرت کلیسا دست و پا می زد. نظام فئودالیت حاکم برای تداوم خود نیازمند تثبیت عقاید رسمی بود. توکراتی فاسد و روحانیون فریبکار، استبداد حاکم را تئوریزه و مشروع جلوه می دادند. پایه های فقهی و شرعی نظام حاکم بر پایه جعل کتب دینی و احادیث مستحکم می گردید. "نظام مقدس" تداوم خود را از اطاعت و تکریم توده های عامی می مکید. چهل و بی سوادی زمینه بسیار مناسبی برای تدوین، رواج و گسترش خرافات و افسانه های مخدر فراهم آورده بود.

یکی از کار کردهای تولید افسانه توسط کلیسا تأمین و تثبیت وجوه شرعی و منابع مالی کلیسا بود. طلب مغفرت، اجراء مراسم عشای ربانی، تسکین و تخفیف آلام ارواح در بزرگه برکت دعا از جمله "کالاهایی" بود که با تقاضای روز افزونی مواجه بودند. یکی از تئوریسینها بطردامیان (Peter Damian, 1007-1072) بود که با بلاغت آتشین خود به این خرافات جان می دمید. او در خطابه های آتشینش "دریافت ثواب آخری در مقابل پرداخت وجوه شرعی" تئوریزه و نهادینه کرد. ویل دورانت یکی از این افسانه ها را چنین شرح می دهد:

"در قرن دوازدهم عاملی که باعث رواج این فرضیه گردید افسانه های به این مضمون بود که پاتریک قدیس ایرلند، برای مجاب ساختن عده ای از شکاکان مقرر داشته بود که در ایرلند گودالی حفر نمایند و چند تن از رهبانان به درون آن پائین روند. هنگامیکه این رهبانان از درون حفره بیرون آمده بودند، طبق این افسانه، بزرگ و جهنم را بوضوح توصیف می کردند که مایه حرمان مستمعین می گردید. شوالیه ایرلندی اوئن (Owen) مدعی بود که در سال 1153 از درون آن حفره، بدوزخ رفته است. وصفی که وی از ماجراهای آن دنیای اسفل می کرد، مضمون محاسن سرشاری بود. مردم کنجکاو اطراف و اکناف برای دیدن حفره بجز حرکت در آمدن، این حفره برای اشخاص ناباب راه کسب درآمد سرشاری شده بود. بهمین سبب در سال 1497 پاپ الکساندر ششم آن حفره را دام شیادی خوانده، فرمان به مسدود ساختنش داد." (1)

شیدان مذهبی این چنین مردم را در رعب نگه داشته به انقیاد می کشانند. (2) بازار خرافات گرم است تا "خمیه عمود نظام" نلرزد. زنی از اهالی تولوز [جنوب فرانسه] اعتراف نمود که کارزا یا شیطان همخوانه گردیده است و بر اثر مساعی جمیله وی، در سن پنجاه و سه سالگی عولی زانیده بود که سر گرگ داشت و دم مار «و گره گوری کبیر (590 تا 604 پاپ کلیسای کاتولیک روم) به این بندار عام که کوههای آتش فشان دهانه های جهنم است دامن می زد و مدعی می شد که "دهانه آتش فشان ایتنا همه روزه باز می شود، تا عده کتیری از نفوس را که مقدر بود بدوزخ روند، بپذیرد."

گرگوری کبیر

قلب تبند نظام الهیات سیاسی ای اصحاب کلیسا مشروعیت بخشیدن به استبداد فرمانروا بود. به باور ایشان حتی اطاعت از فرمانروای "بد" هم وظیفه ای است شرعی. گرگوری کبیر (Gregory the Great, 540-604) هم مانند آگوستین فرمانروای بد را بلدی از تدابیر الهی برای کبفر گناهان دانست. او موعظه می کرد و می نوشت که مردم حق ندارند در مقابل حاکم بد تمرد و نافرمانی نمایند. همانگونه که حق وجود ندارد که در برابر فرمانروای خوب دست به مقاومت زد. به باور این "پاپ - امپراطور" هرگونه مخالفت با هر نوع فرمانروا، ارتداد و نافرمانی از خداوند است. او به تنها زمامدار شریک و جانر را واجب الاطاعت می شمارد بلکه سکوت، خاموشی و رضا در برابر زمامدار سیاسی را هم توصیه می کند.

گره گوری کبیر با تعصبی خشن به تزویج آئین کلیسا همت گماشت. در سال 599 میلادی او با صدور فرمانی طرف به انقیاد کشاندن غیرمسیحیان کافر ساکن جزیره ساردنی / ایتالیا را ترسیم کرد. عدم مدارا و خوی مستبدانه گره گوری بخوبی در این فرمان نمایان است:

"اگر شما متوجه شدید که آنها [غیر مسیحیان جزیره ساردنی/ایتالیا] تمایلی به تغییر در رفتار و کیششان نشان نمی دهند، پس ما فرمان می دهیم، که آنها را با جدیت و سعی تمام تحت تعقیب قرار دهید. اگر آنها از جماعت غلامان و بردگانند، پس واجب است که آنها را با شکنجه و تعزیر تنبیه کنید تا به راه خیر و صلاح هدایت برگردند. ولی اگر از جرگه خواجگان و مہتران اند پس باید آنها را در قعر سیاهچالهای خشن به سر عقل بیاورید، تا آنانی که از پذیرش کلمات رستگاری - همان موعظه هائی که آنان را از هیبت مرگ می رهند - سر باز می زنند، با تعزیر جسمانی اعتقادی پاک و میری به قلیشان حلول نماید." (3)

این اندیشه را با فاصله زمانی 1413 سال در اندیشه های متشرعان و فقهای خطه فرهنگی خویش می یابیم.

گره گوری کبیر توفیق یافت که مقام پاپ اعظم را به سوگ امور دنیوی سمت داده، مقدمات سلطنت پاپهای قرون وسطی در اروپا را فراهم آورد. به قول ویل دورانت گره گوری را نه می توان "حکیم و عالم الهی" دانست و نه "استاد" در سبک تحریر، یا این وجود مردم آن عصر در ژرفای روحشان تقریرات او را با خود حمل می کردند. آنها برای آرامش دنیوی و طلب مغفرت به کلیسا پناه می آوردند. کالای دینی کلیسا هم هشتصد فقره مراسلات بود که از قلم افسانه سزای گره گوری تراوش کرده بود. اندیشه های تحریر شده در مکتوبهای این پاپ بخوبی اوضاع و احوال زمانه او را ترسیم می کند. افکار توده عامی تحت نفوذ بلا منازع این "تزهات" بود، که هدفی جز گسترش رعب و وحشت و تداوم اقتدار ملایان و چپاول توده ها را نداشت. توده ساده دل که احساس "گناه نخستین" او را در هم می فشرد با افسانه های مذهبی تراویده از قلم اربابان کلیسا رام می شد و از کلیسا انتظار فیض الهی داشت.

فساد لجام گسیخته

ثروت سرشار کلیسا از چپاول و غارت محرومان و تنگدستان نشأت می گرفت. املاک و زمین های کشاورزی کلیسا و انباشت ثروت در دست پاپها، اسقفهای اعظم، کشیشان، کارگزاران و خدام کلیسا فساد لجام گسیخته ای را دامن زده بود. دادگاهها، نظام اداری و کل سیستم را فریبانی پول و مکتب، به نحو رسوائانگیزی رام می کرد. رشوه دادن، تبعیض، ریا، اجحاف، چالوسیی، حرص و مال اندوزی ارزشهای مسلط بودند. با پرداخت "وجوه شرعی" به ملایان این امکان فراهم بود که هر "فعل حرامی" را حلال کرد و از هر جرم و "گناهی" برائت جست.

زمینهای کلیسا شمراسانی درآمد این تشکیلات عریض و طویل بود. ویل دورانت می نویسد:

"این اراضی را کلیسا از طریق هدایا یا هبه، از راه خرید یا قصور اشخاص مرتضی" به گزوه گرفته شده [دراجرای بیع شرط، یا احوای اراضی اموات به همت رهبانان دیرها، یا سایر جماعات روحانی به جنگ آورده بودند." (4) کلیسا این انتظار را فراگیر کرده بود، که مלאک در هنگام مرگ املاکشان را وقف کلیسا نمایند. امتناع از انجام این وظایف شرعی افراد را مظنون به الحاد می نمود. این اتهام عوایب خود را در پی داشت. ثروت افسانه ای ارباب کلیسا امری غیرعادی محسوب نمی شد: "چندین هزار پارچه آبادی، دوازده شهر کوچک، حتی یکی دو تا از شهرهای معمور بزرگ" در تملک یک کلیسای اعظم قرار داشت. ویل دورانت ارقامی در رابطه با مکتب کلیسا بدست می دهد: "صومعه مارتین قدیس متجاوز از بیست هزار نفر سرف در اختیار داشت، اسقف بولونا در حدود دو هزار پارچه آبادی داشت، دیر لاس خولگاس در اسپانیا، شمع و چهار شهر را مالک بود، در حدود سال 1200، در کاستیل واقع در اسپانیا، کلیسا ربع اراضی مملکت را در تصرف داشت. " هر اسقف انتخاب شده از طرف پاپ بعنوان نماینده "ولایت فقیه" در یک ناحیه موظف بود که "جمع در آمد ششماه قلمرو خویش را بعنوان حق نصب" به خزانه پاپ سراریز نماید. "عواند خزانه پاپی در حدود سال 1250 بمراتب زیادتر از عایدات کلیه حکومت ملکی اروپا می شد."

به طرف ممکنه می بایست مخارج روز افزون حوزه حکمرانی پاپ تأمین می شد. در این باب، دوخت هر نوع کلاه شرعی مجاز است. "به جمیع خانواده های عیسوی تکلیف کرده بودند، یک همه ساله یک پشمیز (معادل 90 سنت آمریکائی) برسم به دربار پاپ بفرستند." در جریان دعاوی حقوقی بین رعایا، پاپها "این حق را برای خود محفوظ می داشتند که در اراء گرفتن مبالغی [...] طرفین را از قید حقوق شرعی برهاند." (5) به دیگر سخن با پرداخت "حق پاپ" (6) امکان عدول از احکام شرعی وجود داشت. فروش نماز و عشای ربانی، خرید آموزش گناهان و دعاها متفاوت هم یکی دیگر از درآمد های سرشار کلیسا بشمار می آمد.

دور شدن از نرتمهای اخلاقی تبلیغ شده از جانب "روحانیون" هیچ مشروعیتی برای متولیان دین باقی نگذاشته بود:

"دینداران کلیسا اکثر کشیشان با زنان متعدد، رابطه داشتند و به تدریج فحیح مفاسد اخلاقی در کلیسا از بین رفت. رسم بر این شده بود که هر کشیشی، مقام روحانی خود را پس از مرگ به فرزندانش واگذار و امتیازات مالی به وراثت می رسید. [...] ماروزیا [Morozia, 892-932]، دختر یکی از سناتوهای روم همخوانه یکی از پاپ ها [Sergius] شد و حاصل این معاشقه پسری بود که آن پسر هم به نوبه خود پاپ شد [Johannes XI]. اما مادرش که از مردی دیگر نیز پسری آورده بود پسر اول خود را محبوس ساخت تا دومی بتواند به مقام پاپی برسد" (7)

برنات قدیس (Bernadette Soubirous, 1844 - 1970) تنفر خود به این دستگاه عریض و طویل فاسد را چنین بیان می کرد: "کلیسا دیوارهای خود را با شکوه ساخته و از مساکین نکلی غافل مانده است. سنگهای خود را به طلا می آرید، اطفال خود را برهنه می گذارد، با سیم تیره بختان دیدگان اغنیا را مسحور می سازد." (8)

ادامه دارد.....

دکتر عزیز فولادوند

17 فوریه 2014

پی نوشت و منابع:

1. ویل دورانت: جلد 13، عصر ایمان - اوج مسیحیت - ، ص. 300، ترجمه ابوالقاسم طاهری.
2. چاه جمجران هم شاید کپی برداری تاریخی از این گودال ایرلندی باشد.
3. Gregor. Epist. 9, 204.
4. ویل دورانت، همانجا، ص. 362.
5. ویل دورانت، همانجا، ص. 365.
6. چیزی چون "سهم امام"
7. اربرت روزول پالمز: تاریخ جهان نو، ترجمه، ابوالقاسم طاهری، ج 1، ص. 66.
8. همانجا، ص. 413

میلاد مختوم: ملا تارزان بین ریسمان الله و ریسمان شیطان—(وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ الشَّيْطَانِ ...)



بهمین ماه هر سال خاطرات روزهای همبستگی ملی با شکوه و بی نظیر مردم ایران در جریان انقلاب بزرگ ضد سلطنتی بهمین 57 در یادها زنده می شوند. خاطرات شیرینی که متأسفانه با حسرت از دست رفتن تمامی آنچه که مردم برای رسیدن به آنها به پا خاسته، به خیابان ها ریخته و با فدای جان و مال خویش بر خواسته های خود پای فشرده بودند، به کابوسی جانگاز ختم می شوند. آخوندهای جنایتکار تحت رهبری دجال قرن و با زد و بند با استعمارگران همه امیدهای ملت به پا خاسته را بر باد دادند. دست آوردهای انقلاب نوپا را با حیوانی به بغما بردند و با جنایت های بیشمار خود روی تمامی جنایتکاران تاریخ، از جمله شاه خائن را سفید کردند. زبان از برشمرند آنچه در طی سال های جنگ ریسمان الله آخوندهای جنایتکار را سر مردم ایران آمده است و همچنان ادامه دارد، قاصر است و بدون شک در فردای سرنگونی رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی جهان انگشت به دهان در خواهد یافت که ابعاد خیانت ها، چپاول ها و جنایت های رژیم ولایت فقیه بسی فراتر از تمامی افشاگری های تا به امروز و حتی خارج از تصور انسان است.

زدان انقلاب شکوهمند مردم در ابتدای رسیدن به قدرت برای تحکیم پایه های حکومت خود و غصب حق حاکمیت مردم بر ریسمان الله جنگ انداخته بودند و آنچنان از باورهای ارتجاعی خود سرمست بودند که رویای بر پای خلاق جهانی اسلام را در سر می پروراندند. در آن سال ها اقتصاد مال خرد بود و انقلاب بادمجانی بود که با زور جنگ جزو صادرات کشور محسوب می شد! خمینی دجال "نعمت جنگ" را برای خفه کردن هر گونه اعتراض و صدای مخالفی کشف کرد و با شعار "جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم" بسیاری از سرمایه های انسانی، منابع مالی، صنایع و زیرساختارهای مملکت را همیز تنور جنگی فرسوده، بیهوده و خانمانسوز کرد. در طی سال های جنگ ریسمان الله آخوندهای جنایتکار بر ریش، پوسیده و فرسوده شد و در همان سال ها بود که آخوندها اولین تلاش های خجولانه را برای اویختن به دامان آمریکا در پیش گرفتند. دجال جماران که بارها در جنگهای خود آمریکا را "بیتل بزرگ نامیده بود و از جمله هشدار می داد که:

«شیطان به دامن آمریکا ضعف و ناتوانی خود را بر ملا نسازد و از گرگها و درنده ها برای شیبانی و حفظ منافع خود استمداد نطلبید ابرقدرتها آن لحظه ای که منافعشان اقتضا کند شما و قدیمترین وفاداران و دوستان خود را قربانی می کنند و پیش آنان دوستی و دشمنی و نوکری و صداقت ارزش و مفهومی ندارد آنان منافع خود را ملاک قرار داده اند و به صراحت و در همه جا از آن سخن می گویند، همه مصیبت ما زیر سر آمریکا است و آمریکا شیطان بزرگ است».

به یکباره چاره را در جنگ زدن بر ریسمان شیطان بزرگ دید. در دوره دوم ریاست جمهوری همین سفید علی خامنه ای در سال 1364 بود که قرارداد سری برای خرید سلاح با آمریکا بسته شد و مک فارلین، فرستاده ویژه رونالد ریگان، برای انجام مذاکرات با مقامات رژیم آخوندی مخفیانه حامل اسلحه های آمریکایی راهی تهران شد. تمامی این تلاش های مزدبوجه آخوندها برای گسترش حوزه اقتدار خود و صدور ارتجاع به کشورهای منطقه بی نتیجه ماند و خمینی دجال در نهایت استیصال و برای گریز از سرنگونی رژیم در تیر ماه 1367 مجبور به نوشیدن جام زهر، معامله آبروی نداشته اش با خدا و پذیرش قطعنامه 598 شد.

پس از اینکه در تنور جنگ طلبی رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی گل گرفته شد سردمداران رژیم جعل و جنایت جمهوری اسلامی رویای فتح قدس از طریق کرپلا را به گور سپردند و برای تضمین بقای ننگین خود طرح دستیابی به تسلیحات هسته ای را در دستور کار خود قرار دادند. بنا به اطلاعات آژانس بین المللی انرژی اتمی بخشی از ذخایر کبک زرد رژیم آخوندی در همان سال از طریق آفریقای جنوبی تأمین شده است. پروژه مخفی هسته ای رژیم در طی دو دوره ریاست جمهوری آخوندی جنایتکار ختمی شیداد و دو دوره ریاست جمهوری پاسدار احمدی نژاد با شیوه های متفاوت به پیش برده شد تا اینکه بالاخره آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی برای جلوگیری از دستیابی آخوندهای جنایتکار به مبد اتمی، پرونده اتمی رژیم را به شورای امنیت ارجاع دادند و اهرم تحریم ها را به کار انداختند. اینک فشار تحریم ها همراه با مجموعه ای از بحران های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی که در دهمین آخوندی با آنها درگیر است، باعث شده تا سران جنایتکار رژیم با ترنندی دیگر و روانه کردن گماشته ای دیگر، آخوند روحانی بدله گو، یک بار دیگر برای جنگ انداختن بر ریسمان شیطان خیز برآیند. آخوندها قصد دارند با به حراج گذاشتن سرمایه های ملی ایران از یک سو از جهانخواهران تضامن آمیزی برای رژیم بگیرند و از سوی دیگر چاره ای برای کاستن از اوج ناراضی فزاینده و مقابله با اعتراضات و قیام مردم تحت ستم ایران بیابند.

اجماع کل باندهای رژیم در مورد مذاکرات هسته ای

بر خلاف تصویری که برخی باندهای جنایتکار رژیم آخوندی در مورد مخالفت این باند نهکار با آن جناح رسوای رژیم با مذاکرات اتمی و توافقنامه موقت ژنو ارائه می دهند، واقعیت این است که کل حاکمیت ارتجاعی در نهایت ضعف و زیونی بر سر این مذاکرات و "نرمش دلبلیات" با هم به توافق رسیده اند. الم شنگه ها و جنگ های زرگری بین باندهای مختلف رژیم تنها برای پنهان کردن ضعف و درماندگی رژیمی است، که به دلیل فقدان هر گونه مشروعیت سیاسی و مقبولیت نزد مردم ایران و برای جستن از مهلکه تحریم ها دست به دامان جهانخواهران شده است. هرورس رژیم از انفجار خشم گره خورده ملت دریند ایران در تمامی اقدامات سران رژیم به وضوح دیده می شود.

محمود سریع القلم، بسیجی کروات، مشاور و از اعضای تیم همراه آخوند روحانی در اجلاس داووس، در این مورد می گوید:
 «کسانی که مذاکره می کنند، باید اجماع داخلی را داشته باشند. اگر آن را داشته باشند، می توانند موفق عمل کنند. البته پیش نیازش این است که قبل از مذاکره، نقشه راه مذاکره را دقت فراوان و جزئیات زیاد و سناریو سازی های گوناگون در داخل کشور مورد بحث و اجماع قرار بگیرد. بنابراین اگر این دولت یا هر دولتی بخواهد با موفقیت عمل کند، باید به گونه ای باشد که در مجموعه حاکمیت، نسبت به جمعی رسیده باشند. ... جسدم می زرم که دولت یازدهم محری آن اجماع حاکمیت بوده و تلاطم موفقیت هم تابع همان اجماع است. همچنین تپه ای افتاع ملی در کشور ما صورت گرفته که ما برای حل و فصل مشکلات اقتصادی و تسهیل سرمایه گذاری خارجی باید تا اندازه ای رویکردمان را با نظام بین المللی تغییر بدهیم. به نظرم این تغییر همانطور که در کشور اعلام شده، بیشتر جنبه تاکتیکی دارد تا جنبه راهبردی و تا کنون هم توافقی حداقل تصویر ایران و نگاهی که جهان به ایران دارد را اصلاح کند».

یک بسیجی هارت که سخنگوی دولت پاسدار احمدی نژاد بوده ضمن روضه خوانی در مورد آنچه رژیم در این مذاکرات از دست داده، ناله سر می دهد که:
 «ایا در ازای همه آنچه ما واگذار کردیم، تحریم ها برداشته می شود؟ آن چیزی که در عراق یا جنگ تحمیل کردند، در غالب توافقنامه ژنو به ما تحمیل کردند. هنوز تحریم بانک مرکزی ما که سخت ترین تحریم ها بود، برداشته نشده است ... این توافق یا همه یا هیچ است. یعنی یا باید همه اش را عمل کنیم یا هیچ چیزش اعتبار ندارد».

و در نهایت سردسته اوباش بسیجی سید علی خامنه ای، ولی فقیه وقیح رژیم هم پس از روزها سکوت روز دوشنبه 28 بهمین به صحنه می آید و درست در آستانه شروع دور دوم مذاکرات اتمی در وین، در جمع گروهی از سینه چاکان ولایت از استان آذربایجان در لا به لای هارت و بورت های تو خالی و مسخره ای که تنها مصرف داخلی دارند، حرف اصلی را خطاب به جهانخواهران و برای راضی کردن آنها بر زبان می آورد:

«یک عده سعی میکنند چهره آمریکا را بزرگ کنند و آن را به عنوان یک دولت علاقه مند و انسان دوست معرفی کنند، اگر هم سعی کنی بی فایده است. کاری که وزارت خارجه شروع کرده ادامه پیدا خواهد کرد. ایران نقض آنچه عهد کرده را نخواهد کرد اما الان هم می گویم فایده ای ندارد و به جایی نخواهد رسید، البته مسئولین تلاش خود را بکنند».

بدون شک این فشار کشنده حلقه تحریم ها بر گردن ولی فقیه زهوار در رفته رژیم است که او را مجبور کرده، بطور علنی و با ذلت تمام بر تعهدات گماشته گان تیم مذاکره کننده جمهوری اسلامی مهر تأیید بزند.

نرمش دلبلیات در خارج و سرکوب وحشیانه در داخل

در جریان مذاکرات ژنو بین 5 کشور عضو دائمی شورای امنیت و آلمان از یک سو و رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی از سوی دیگر، آنچه در هر صورت در روند این مذاکرات، بدون توجه به نتیجه مذاکرات، قربانی می شود، بدون شک منافع ملی مردم ایران است. این تنها رژیم جمهوری اسلامی نیست که در اثر تحریم ها دچار مشکلات کمر شکن اقتصادی و ناراضی عمومی فزاینده شده است. آمریکا و کشورهای اروپایی نیز برای مقابله با مشکل یکبارگی و رکود اقتصادی سال های اخیر برای بازارهای کشور نروتمند ایران کیسه دوخته اند. بازارهای که هر جنس بنگلی را در آنجا می توانند با حداکثر سودآوری به فروش برسانند. آنها هم به اوضاع وخیم بخش صنعتی ایران، نابسامانی و عدم کارایی بخش مدیریت، ویرانی زیرساختارهای بنیادی و وابستگی شدید اقتصاد ایران به صادرات نفت و گاز و به خوبی واقف هستند و هم می دانند که سران رژیم جمهوری اسلامی مردم ایران را نامیدگی کنند و نه تنها حافظ منافع کشور و مردم ایران نیستند، بلکه برای تثبیت و تضمین بقای حکومت ننگین خود حاضر به تن دادن به خواسته های آنها و حراج سرمایه های ملی کشور ایران هستند. سران دهمین رژیم آخوندی هم طبق روال همیشگی حکومت ارتجاعی شان، به میزانی که در برابر سیاست مماشات کشورهای غربی کوتاه می آیند و از مواضع خود عقب می نشینند، به همان میزان هم بر شدت سرکوب و ارباب مردم در داخل کشور می افزایند. سرکوب وحشیانه نیروهای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی آن روی سکه سیاست مماشات کشورهای غربی است. بنابراین تنها بازنده این مذاکرات مردم اسیر ایران هستند که هیچ نماینده ای از آنها پای میز مذاکرات حاضر نیست.

در چنین شرایطی که رژیم روی جاده عقب نشینی افتاده است، بدون شک روزنه هایی برای اقدامات و فعالیت های اعتراضی مردم گشوده می شوند. این جزو عوارض جانبی اجتناب ناپذیر نرمش دلبلیات و اویختن به ریسمان شیطان است. آخوندها بدون شک در روزها و هفته های آینده پای لرزش خیزه ای که خورده اند، خواهند نشست. اعتراضات ایل گیر و دلبرانه ایل عبور بختیاری بطور همزمان در چندین شهر در اعتراض به و پخش یک سریال در تلویزیون رژیم که در آن به ایل بختیاری توهین می شود، یک نمونه از این حرکت های اعتراضی مردم است، حرکتی که وحشت سردمداران رژیم را برانگیخت و آنها را مجبور کرد تا در یک عقب نشینی آشکار به خواسته اصلی تظاهر کنندگان تن بدهند و پخش آن سریال را متوقف کنند. این اولین بار نیست که رژیم جمهوری اسلامی به هموطنان بختیاری توهین می کند. بنیانگذار جمهوری اسلامی، خمینی دجال در ابتدای قدرت گرفتن آخوندها، بختیاری ها را منعم به داشتن خوی وحشیگری کرد و چند روز بعد مجبور به توجه چرندیات خود شد. ریشه اصلی کینه شتری آخوندها ضد بشر به هموطنان محروم و دردمند ایل بختیاری را باید در جنبش مشروطه و نقش سردار اسعد و سواران شجاع بختیاری در فتح تهران و به دار آویختن شیخ فضل الله نوری، جد تاریخی و عقیدتی خمینی دجال و دشمن ترین دشمنان مشروطه و آذربایجان صدر مشروطه، در تیر ماه 1288 دید.

یکی از کارهای نیک اولین نشست مجلس شورا پس از فتح تهران، ارسال سیاس نامه برای ستار خان و باقر خان و همچنین سردار اسعد و ایل بختیاری بود. در متن تشکر نامه مجلس مندرج در کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان به قلم احمد کسروی بر نقش مبارزین ایل بختیاری در به ثمر رسیدن جنبش مشروطه تأکید شده است:
 «مجلس ملی از فدائیکارها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت سپهبد اعظم و رؤسا و افراد عظام و حضرت سردار اسعد و امرا عظام و رؤسا و افراد ایل جلیل بختیاری که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رقیب ارباب ظلم و عدوان گردید و از مشاق و متاعی که برای تأمین سعادت استقبال ایرانیان تحمل فرمودند تشکر عوام ملت را تقدیم مجاهدین و تألیفات الهی را در تکمیل اقداماتی در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده اند. برای این دو وجود محترم از خداوند تعال مسئلت مینماید».

اینک یک مشت توجه مقلد بی اراده دست پرورده آخوندهایی که خود بنا به شواهد تاریخی بسیار جیره خوار انگلیس و سایر کشورهای استعماری بوده اند، به ایل جلیل بختیاری در کمال بی شرمی توهین می کنند. اما سردمداران رژیم که به خوبی به وضع اسفبار رژیم قرون وسطایی شان واقف هستند و می دانند که خشم گره خورده مردم ایران می تواند با کوچکترین حرقه ای شعله ور شود و دودمان آخوندها را بر باد دهد، بخش سریال را متوقف کردند. یک دلیل دیگر عقب نشینی سریع رژیم در برابر اعتراضات مردم بختیاری را باید در وحشت نیروهای امنیتی رژیم از گسترش دامنه اعتراضات در میان کارکنان شرکت نفت، که بخش بزرگی از آنها از ایل بختیاری هستند، دید. طبق گزارش خبرگزاری آخوندی فارس روز دوشنبه 28 بهمین همزمان با حضور آخوند روحانی در ساختمان وزارت نفت، یک کارمند سابق شرکت نفت از کارکنان صنعت نفت در جنوب کشور اقدام به خودسوزی کرد. تجمعات اعتراضی کارگران و کارمندان شرکت های مختلف در سال اخیر گسترش بی سابقه ای یافته اند.



در بسیاری از کشورها در حوزه کیفرشناسی مجازات اعدام سنگین ترین مجازات است که در نظر گرفته شده است. چندین سال است که **مجازات اعدام** مورد شدیدترین نقدها از سوی سازمانها و نهادهای حقوق بشر بین المللی و شخصیت های علمی و هنری قرار گرفته است و تلاش آنان برای حذف مجازات اعدام از قوانین قضایی کشورهایشان و جهان مورد ستایش است و جنبش علیه اعدام رفته رفته در تمام کشورهای متمدن بوجود آمده است. در اکثر کشورهای اروپای مرکزی مجازات اعدام حذف شده است. بسیاری از صاحب نظران مانند سرار بکاریا (1) مجازات اعدام را خلاف نظریه قرارداد اجتماعی می دانستند. وی در کتاب خویش به انتقاد از مجازات های خشن و سنگین و نحوه دادرسی و رسیدگی به اتهامات متهمین در محاکم قضائی در قرن هجدهم پرداخت. وی خواستار رفع گونه بعضی و خشونت قضائی بود. اندیشه های بکاریا به نوعی مبتنی بر نظریه قرارداد اجتماعی بود. وی قرارداد اجتماعی را نوعی پیمان صریح و یا ضمنی انسان ها برای زندگی اجتماعی تعریف می نماید. در نتیجه مهمترین تأثیرات جرم شناسان این مکتب بر حقوق کیفری را می توان 1- ایجاد جامعه ک قراردادی و نیاز به وجود مجازات ها 2- وظیفه قانونگذاری بر عهده جامعه 3- تناسب مجازات ها 4- شدت و حتمیت و قطعیت مجازات ها 5- اجرای فوری مجازات ها 6- پیشگیری از وقوع جرائم 7- لغو مجازات اعدام 8- اصل قانونی بودن جرم و مجازات دانست. این مباحث در سطح سازمان ملل نیز مطرح شده است. یکی از عمده ترین دلایل مخالفان اعدام، دلیل اخلاقی است که با تکیه بر آموزه های اخلاقی، به کراهت و زشتی خشونت دست می آورند و به نتیجه مناسبی رسیدند و می گویند: "خشونت علیه خشونت خوب نیست". اعدام با احساس بشر دوستی و روح تمدن امروزی که حق حیات را برای همه انسان ها محترم می شمارد، مغایر است. مجازات اعدام - فعل کشتن - اجرائی می شود تا بگوید کشتن بد است، بنابراین حکم قتل نفس خلاف شئون انسانی است. به گفته ویکتور هوگو، آیا گمان دارید اعدام درس عبرت است؟ چرا؟ به خاطر آنچه می آموزد؟ مگر با این درس عبرت چه می آموزد؟ این را که نباید کشت؟! نباید کشت را چگونه می آموزد؟ باکشتن؟! او معتقد بود که تجویز وحشی گری و ترویج خشونت در مقابل احکام مهم اخلاقی ناسازگار است. یکی دیگر از اشکالاتی که بر مجازات اعدام گرفته می شود، ایجاد حس انتقام و خشونت ورزی در جامعه و فرد است. مخالفان اعدام، چنین ویژگی را از لحاظ اخلاقی نگوشت می کنند. ایشان معتقدند که شما با این کار فقط قتل را قانونی می کنید. مجازات اعدام، واضح است که قتل عمد است. از پیش تصمیم می گیرند کسی را، سر روز معینی از طریق مراسم می کشند. کسانی که با قتل نفس مخالف اند می بایست که به مجازات اعدام نه بگویند و خواستار لغو آن شوند. مجازات اعدام در تعارض با ماده پنجم اعلامیه حقوق بشر در مورد ممنوعیت شکنجه و آزار جسمی است. این تعارض در واقع هنگام اجرای مجازات اعدام رخ می نماید، چرا که در واقع اجرای اعدام به هر شیوه ای شامل (طاب دار، شوک الکتریکی، اتاق گاز و حتی تزریق) بدون آزار جسمی ممکن نیست و در بهترین حالتها هم موجب شکنجه جسمی مجرم خواهد شد. علاوه بر آن تحقیقات نشان داده است که مأمورین و مجریان این مجازات صدمات روحی جبران ناپذیری متحمل خواهند شد که این مهم نیز خود از مصادیق آزار به شمار می آید و به جامعه صدمه خواهد زد.

- از دیدگاه اسلام، اعدام به سه نوع تعریف شده است: اعدام قصاصی، اعدام حدی، اعدام تعزیری
- 1- اعدام قصاصی: در مورد قتل عمد به مورد اجرا گذاشته می شود و از لحاظ اجرائی شرایط خاصی را در بر دارد یعنی اینکه شاکی خصوصی، باید حضور داشته باشد.
 - 2- اعدام حدی: مجازات مرگی است که از سوی شارع مقدس تعیین شده و نمی توان آن را تقلیل داد. از جمله جرایم جنسی (زنا محصنه، زنا با محارم یا تجاوز به عنف، زنا غیر مسلمان با زن مسلمان) همچنین لواط، جرایم علیه دین و امنیت اجتماعی مجازات حدی وارد و فرد مجارب و مرتد است.
 - 3- اعدام تعزیری: مجازات مرگی است که از سوی حاکم تعیین می شود.

اعلامیه حقوق بشر اسلامی که توسط سازمان کنفرانس اسلامی در ۱۴ مرداد ۱۳۶۹ (۵ اوت ۱۹۹۰) در شهر قاهره تصویب شد و معمولاً به عنوان واکنش اسلامی به اعلامیه جهانی حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ تلقی می شود، در بند الف ماده دهم احترام به حق حیات را به این صورت بیان می دارد که «زندگی موهبتی است الهی و حتی است که برای هر انسانی تضمین شده است، و بر همه افراد و جوامع و حکومتها واجب است که از این حق حمایت نموده و در مقابل هر تجاوزی علیه آن ایستادگی کنند و جایز نیست کشتن هیچ کس، بدون مجوز شرعی». «فقد مجوز شرعی» برای سلب حیات، اصل حق زیستن را به صورت کلی زیر سؤال می برد و این درحالیست که طرف اعلام این مجازات (کشتن) اعدام با طاب دار، سنگسار، پرتاب از بلندی، قطع دست راست و پای چپ و سه روز به صلیب کشیدن) به شدت خشونت آمیز و غیر انسانی است.

ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی یا ماده ۵ بند ۱ قانون جزا در ایران همه جا آمده است تا مخالفان و معترضان را زیر نامهای مختلف زنا، فساد، مجازبه با خدا، اقدام علیه امنیت کشور، شورش علیه نظام و غیره تسلیم جوخه اعدام کند. **در گزارش ماه دسامبر ۲۰۱۳ نهادهای مدافع حقوق بشر نشان می دهد که در قوانین سیزده کشور مسلمان برای کسانی که خدا ناباورند و یا هیچ دینی را باور ندارند، مجازات اعدام در نظر گرفته شده است. ایران، افغانستان، پاکستان، مالزی، مالدیو، موریتانی، نیجریه، قطر، عربستان سعودی، سومالی، یمن و امارات متحده عربی، کشورهای هستند که در آنها مجازات مرگ برای آنهاست در نظر گرفته شده است.**

رئیس قوه قضاییه آیت الله صادق آملی لاریجانی در نشست چهارشنبه ۲۶ مهر ۱۳۹۱ در رابطه با گزارشگر ویژه سازمان ملل می گوید: "موضوع مورد اشاره این گزارش درباره اعدامها در ایران تعرض به قوانین اسلامی است که نه تنها در ایران بلکه در همه کشورهای اسلامی وجود دارد و در حقیقت ارزشهای اسلامی همه مسلمانان جهان است، اما جای سؤال این است که چرا تنها به ایران فشار می آورند و با دیگران کاری ندارند." او تأکید بر این دارد که: " در جمهوری اسلامی ایران هیچ اعدام سیاسی نداریم و افراد اعدامی یا قاچاقچی مواد مخدر یا متعزبان به جان و مال و ناموس مردم بوده اند." لاریجانی ادامه می دهد که: " برخی قوانین و مقررات مربوط به اعدام، قوانین خاص جمهوری اسلامی ایران نیست و همه مسلمانان به آن معتقدند و کشورهای اسلامی باید نسبت به این تعرضات به قوانین اسلامی سکوت نکنند." سردمداران جمهوری اسلامی نیک می دانند که مجازات اعدام به علت ترس که در روحیه افراد ایجاد می کند، تأثیر روانی عمیقی در تمام سطوح جامعه دارد که حتی اگرهم اجرای آن گسترده نباشد، تضمین برای بقای نظام و بسنن جامعه و برهم زدن آرامش افکار عمومی خواهد بود و از این نظر، اهمیت فوق العاده ای در سیاست رژیم داشته و خواهد داشت ولی خاصیت مربع کشته مجازات اعدام، همیشه مد نظر سردمداران رژیم از ابتدای برقراری نظام وجود داشته است.

تاکنون اعدام در سطح وسیع در جمهوری اسلامی یکی از ابزارهای کلیدی بوده و پیوسته علیه آزادیخواهان و زحمتکشان به مورد اجرا در آمده است و همیشه برای حفظ و نگهداری حاکمیت هژمونی ضرورت داشته و با شدیدترین شکل در ملاء عام اجرا می شود. می بایست فراموش نمود که در جمهوری اسلامی حاکمیت عاری از اعدام " به حیات خود ادامه بدهد. ما شاهد بودیم که در کشتار و اعدام های وسیع و گسترده زندانیان سیاسی در تابستان خوزین 67، فقط برای بقای رژیم اسلامی صورت گرفت و با این جنایت، جامعه متعرض بعد از جنگ را مجاب نمودند. در همان دوران سرمایه داری جهانی که حامی و نظاره گر اعمال ارتجاعی رژیم اسلامی بود، سکوت اختیار کرد. رژیم اسلامی دشمن انسان و آزادی است و هنگامی که پای منافع نظام در میان باشد از کشتار و لحظه ای تردید نمی کند. ما پس از سال ها شاهد افزایش موج اعدام در ایران هستیم. در اواخر دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد و اوایل ریاست جمهوری حسن روحانی تعداد اعدام ها) به بهانه های مختلف، قاچاقچی، دزد و... مجدداً افزایش یافته است. تاکنون فشارهای افکار همگانی و سازمان های مدافع حقوق بشر جهانی در کاهش صدور مجازات اعدام و یا کنار گذاشتن آن در جمهوری اسلامی به نتیجه نرسیده است.

رژیم اسلامی، به واسطه- اعدام های لجام گسیخته، تلاش دارد که اقتدار خویش را در سطح جامعه بازتولید کرده و این پیام را به توده های مردم می رساند که اعدام می تواند، مجازاتی باشد در برابر هرگونه نافرمانی در مقابل نظام. از این رو مسئولان جمهوری اسلامی به تجربه آموخته اند که سرکوب مردم، باید بخشی لاینفک از سیاست های امنیتی- نظام باشد. استفاده روزمره از مجازات اعدام همچون بخشی از خشونت دولتی، جمهوری اسلامی را به دومین کشور اجرا کننده حکم اعدام در جهان در سال های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ بدل کرده است.

برای فهم موج اعدام ها بعد از شروع کار حسن روحانی به عنوان رئیس جمهوری که دولت خود را " تدبیر و اعتدال " نام گذاری نمود، با بحران در داخل مواجه شده و می بایست، متمرکز به مسائل امنیت داخلی شود. بدون شک گسترش سرکوب و اعدام های چند ماه اخیر نشانگر ترس نظام از توده های مردم است که در شرایط بسیار سخت روزگار می گذرانند. از چشم تحلیل گران سیاسی دور نیست که تهاجم رژیم اسلامی به مردم و باز تولید گسترده دستگیری ها و برگزاری اعدام در ملاء عام و ایجاد رعب و وحشت نه از موضع قدرت بل برعکس می باشد. کلید دولت روحانی، اعدام و سرکوب است.

کارشناسان بر این باورند که مجازات اعدام به علت ترس که در جامعه ایجاد می کند در روحیه شهروندان تأثیر روانی عمیقی به جا می گذارد که سالیان سال با انسان همراه خواهد بود. حتی اگر نظام مدت زمانی دست از اعدام بردارد، هیچ تضمینی برای آرامش توده ها نیست. بدین جهت ارتجاع از اهمیت فوق العاده اعدام در مجازات کیفری خودش برای مرعوب کردن توده های مردم، حمایت و پشتیبانی می کند و خواستار اشد مجازات از نوع اسلامی مد نظر سردمداران نظام است. جامعه شناسان می گویند که اعدام در ملاء عام در جمهوری اسلامی درجه میزان جنایت را در جامعه افزایش داده و موجب عادی شدن جنایت، تقویت روحیه قساوت، انتقام و نفرت می شود. ولی سران رژیم اسلامی بر این عقیدند که: "اعدام در ملاء عام آسیب جدی به مردم یا کشور وارد نمی کند."

تجربه سی و پنج سال گذشته نشان داده است که رژیم اسلامی تنها در سودای ثروت اندوزی و غارت مردم و کشور است و در این راه نیز از هیچ جنایتی، از کشتارهای دسته جمعی گرفته تا زندان و شکنجه های جسمی و روحی نیز دریغ نخواهد کرد. دولت روحانی نیز به عنوان کارگزار سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نه می تواند و نه می خواهد قدمی در جهت خواست های به حق مردم بردارد و نباید توده های مردم قریب او را خورده و جتیم آمیدی به او داشته باشند. تنها راه مقابله با سیاست های ارتجاع جهانی رژیم مستبد و ضد مردمی جمهوری اسلامی، اتحاد وسیع ترین نیروهای مردمی و ترقی خواه برای برقراری حکومتی دموکراتیک است.

مجید مشیدی
فوریه ۲۰۱۴

"سزار بکاریا" - حقوقدان ایتالیایی- در سال 1738 دیده به جهان گشود و در سال 1794 نیز درگذشت. وی از نخستین حقوقدانانی بود که توجه همگان را به اصل سودمندی کیفر معطوف نمود. بکاریا دارای آثار متعددی می باشد که رساله "جرایم و مجازات ها" از مشهورترین آثار وی می باشد. کتاب وی را در سال 1764 منتشر گردید. این کتاب موجب شهرت جهانی بکاریا در سن بیست و هشت سالگی وی بود.

* توضیح های داخل پرانتز را من افزوده ام



ده نمکی جمادقادر دوربین به دست روی فرش فرمز شبه جشنواره ی فجر

گفتیم و باز هم تکرار می کنیم که شبه جشنواره ای با عنوان فجر در ج. اسلامی که خودشان هم اذعان دارند و برترین تبلیغاتی نظام است در حد و اندازه ای نیست که بشود نقد و بررسی اش کرد. حتی مطبوعات داخلی ک تحت کنترل اوواک هم گاه تخطی می کنند و واقعیت ها را با زبان بسته با ایما و اشاره مطرح می سازند. در شهر 16 میلیونی تهران با تبلیغات گسترده دولتی اگر سالانی چند صد نفره را بر کنند که این طور هم نیست. اکثر ساعات روز سالها خالی است ویا تماشاگران بعد از آغاز نمایش سالن را ترک می کنند : نمونه اش را به هنگام نمایش آثار اساتید سینماییشان دیدیم (فیلمهای کیمیاوی و مهر جوی را می گویم که مردم این فیلمهای نورچشمی هارا هو کردند تا آن حد که هیچ های مجانی برای عوامل حکومت، دوستان فیلم چرخانان حکومت و ساندس خور های سینمایی چقدر با لاسیت، با توجه به این واقعیت می توان گفت میزان استقبال سینما رو های عادی نزدیک به صفر است، در حقیقت خودشان برای خودشان کف میزنند. (خود گویی و خود خندی...) اگر بوجه سرسام آوری که خرج برگزاری این رویداد بی خاصیت که هیچ مخرب می شود و هزینه ای که برای ساخت فیلم های به اصطلاح خودشان ارزشی ومکتبی که یک بار مصرف هستند واکثرا کارنامه شان بعجاز نمایش در فجر بسته می شود(چند سال پیش بهروز افخمی نواز مبتذل زندگی امام را چرخاند این فیلم را تماشاگران دست چین شده هم تحمل نکردند ویک بوجه عظیم بی حساب و کتاب هدر رفت و فیلم هم برای همیشه باگانی شد) برای رفاه مردم هزینه کنند(از طرح مسئله ی دزدی های میلیاردی عوامل حکومت، رانت خواری ها، ثروت اندوزی ها افسانه ای دزدان حکومتی نظیر بهروز فرزانة شان ،خانواده رفسنجانی، بابک زنجانی و نظایریش هم صرف نظر می کنیم) مردم را به چنان روز سهاری نمی نشانند که به هنگام بخش حقرات امیر کلاهی که قادر نیست چند روز هم شکم یک خانواده در مانده را سیر کنند آنها هم مرغ و تخم مرغ و برنج تاریخ گذشته و فاسد. این چنین عوغایی برپا شود. مردم تحقیر شده باید با پذیرش توهین و سرکوفت وکتک کاری وایام خوردن از مامورین حتا به کنشش دادن خود یک شانه تخم مرغ بدست آوردند.

از حاشیه روی بیشتر بهره بریزیم، گفتیم که میزان پروپاگاندا فیلم های مذهبی امسال حتا نسبت دوره احمدی نژاد پو بو لیستشان بیشتر وگسترده تر است. چند سطر را از میان همان سایت های داخلی جدا وبعنوان نمونه تقدیم می کنیم به رقصندگان وشادی کنان حضور کلید ساز وچایزگرنی تبرک بنفش به جای شارلاتانیزم سبز.

فیلمی مکتبی با نام شیار 143 ابتدا با بی مهری فجر مواجه شده بود اما بعد از اخطار حاتمی کیای نورچشمی، فجر چرخانان ماست را کیسه کردند وسهمی از جوایز فلایبی را هم به این نوار اهدا نمودند. ابراهیم حاتمی کیا جانشین بر حق مخلصلیاف خود در همین جشنواره فیلم شهید راه اسلامشاهن چمران را ارائه داده است من خوشبختانه این کار را ندیده ام وبعنوان دید اما آنکونه که شنیده ام قصد اصلی حاتمی کیا کیوبین احزاب کرد ودفاع از جنایتی است که به فرمان خمینی در کردستان چمران وچمران ها مرتکب شدند. به گزارش مهر این کارچرخان حکومتی چنین فرموده است:

«ابراهیم حاتمی کیا شامگاه چهارشنبه 16 بهمن پس از تماشای فیلم «شیار 143» در دفاع از کار خواهر مکتبی رنگس آبیبار وارد گوید شد درجلسه ی پرسش و پاسخ این فیلم هم حضور یافت و برای حال خوشی که پس از تماشای این فیلم احساس کرده بود، «چ» (به گمان من او فیلم چمران را با مخفف چ. نام گذاری کرده است تا از چمران حزب الهی یک چریک بسازد. بله دیگر اینها بدل همه چیز دارند یک چگونه وارا کم داشتند که به آن هم رسیدند) را به «شیار 143 «تقدیم کرد»

این کارگردان دفاع مقدسی در پاسخ به این پرسش که آیا او می توانست سازنده «شیار 143» باشد؟ گفت: «این فیلم زمانه است و همین مساله ریاست. من قطعا نمی توانم این فیلم را بسازم. به اعتقاد من این فیلم امید می دهد و در اوج ناامیدی امیدبخش است و دقیقا همین نکته معجزه فیلم شیار 143 است. فیلمی که زبان و بیان مذهبی دارد و دروغ نمی گوید (وقتی بیان مذهبی دارد دیگر در دروغ گوئی اش تردید نباید داشت). شیار 143 یک فیلم شیعه و درباره انتظار است»

اما خانم بازیگر فیلم شیار چه می گوید: «وی نشنست «شیار 143» را با گریه آغاز کرد. گریه های مریدا زارعی بازیگر فیلم «شیار 143 «به تنها در زمان نمایش فیلم بلکه در حال برگزاری نشست خبری آن نیز ادامه داشت: بازیگری که با ایفای نقش الفت در این فیلم دفاع مقدسی تحسین خیلی ها را برانگیخت.» منظورش همان چند صد نفر سالن نمایش هستند»

در ادامه مریدا زارعی نیز با بیان اینکه سازش را با مناجات سحرگاهی ماه مبارک رمضان کوک کرده است، اظهار کرد: شروع کار من با آغاز ضیافت خدا بود.

اما حاتمی کیاکه با ساختن فیلم شهید جبهه موقعیتش تثبیت تر شده ادامه می دهد: «درباره زیاد شدن فضاهای کلیشه ای و سیاه در سینمای ایران می گوید: این بلایبی است که جشنواره های خارجی بر سر ما آورده است. این اتفاق سلیقه های است که از آن طرف می آید و نتیجه اش همین می شود که به بحران تماشاچی برخورد کرده ایم. انگار برای مردم خودمان فیلم نمی سازیم به همین دلیل باید پاسخگو باشیم که چرا متاسفانه سینما به این وضعیت کشیده شده است»

الته خودش هم خیلی دوست داشت به اصطلاح متداول داخل کشوری ها فستیوالی بشود اما چون فستیوال ها دنبال فیلمهایی هستند که به ظاهر اجتماعی بوده نیش های مجاز هم داشته و مستقل نما هم باشد. از فستیوال ها روی خوش ندید. ایشان فراموش می کند که همین امسال رخشان بنی اعتماد از خاتمی چی های دو آتشه ومحبوب فستیوال ها خودش هم به فجر برگشته وشده است -بنفش پوش حامی کلید سازشان، او چنان شاک سبز را به خودش چسبانده بود که انگار جزیی از وجودش است وچه راحت با ارزیابی شرایط کنارش گذشت»

حاتمی کیا بازهم دولت تدبیر را که میخواهند بگویند که تحت نوحهانش این چند ماه سینما پیشرفت شگفت انگیزی کرده است مخاطب قرار میدهد در پاسخ به اینکه آیا فکر می کند با دولت تدبیر و امید اتفاقی برای این سینما رخ می دهد و میگوید: «این مسئله اصلا ربطی به دولت ندارد. او همچنان دولت چه کاره است؟»

عجب دولت اگر در سینما هیچ کاره هست پس ملاقات با هنرمندان با روحانی را وواک به چه منظوری ترتیب داد؟ پس چرا نتیجه ک این شبه فستیوال که عنوان مسخره بین المللی را هم به دمش چسبانده اند تا مهم جلوه اش دهند درست از کار در آمد .

من قبل آغاز ودر حین برگزاری جشنواره فجر ویا زجر در برنامه همیشگی ام در رادیو پیام کانادا، با صحبت وشرکت در بحث اتاق گیتمان سیاسی اجتماعی وسرانجام یک روز قبل از اعلام مثلا جوایز این رویداد نمایشی در گفتگو با رادیو کوچه دلیل برگزاری این شبه جشنواره، نحوه تقسیم جوایز ،اهداف حکومت که میخواهد این دوره زجر را متفاوت قالب کنند شکافتم حالا نتیجه داوری ای که خودشان اعلام کرده اند را بخوانید وبعد اگر حوصله کردید یک بار دیگر هم حرف ها ونظر های مرا مرور کنید . اگر به موردی برخورد کردید که پیش بینی من درست نبوده اعلام کنید.

بله همه ی وعده هاودعا های این شارلاتان امینتی ورونوشت برابر اصل خاتمی که امسال میخواهند جشنواره ای آزاد برگزار کنندبوجوب ویی اساس بود. اینها برای در باغ سبز نشان دادن فیلم توقیف شده ی کیانوش عیاری را نمایش دادند اما از ابتدا راه موقعیت سازی کیانوش را بستند وکارش را خارج از مسابقه نشان دادند وحجاز اهدا هر نوع امتیاز به رخشان بنی اعتمادکه به روحانی هم چون خاتمی چون دل بسته با شاک سبز هم وداع گفته بود خوداری کردند. مخصوص صادرات ج. اسلامی بود و تنها وظیفه اش چهره ساری فستیوالی بود ودر جشنواره برلین هم به خواست آقای کسلیک مدیر برلیناله ودوست وفادار نظام مقدس نمایشش دادند. مقامات فارابی _ بنیاد مخصوص صادرات سینمایی نظام مقدس_ هم کنار گذاشتند وکارگردان برای این که بشیر خجالت زده نشود خودش ادعا کرد اصلا نمی خواسته به فجر هم باشد. کارچرخان دیگر بهروز افخمی که 4 سال پیش فیلم بر هزینه ویک بار مصرف زندگی امامشان را چرخانده بود در جشنواره فجرشان سرنوشتی مشابه حتا بدتر از فیلم های مهرجویی وکیمیاوی در زجر امسال دچار شده بود (گویا تماشاچیان تته اش هم کرده بودند!) امسال در دوران طلایی دولت اعتدال (خود مدعیان بازگشت به دوران طلایی امام به دوران طلایی کلید ساز اکتفا کردند) از سیمرغ ها هم سهمی برایش قائل شدند. اما ده نمکی که میخواهند برای کار ضد انسانی و ضد مردمی _معراج_ در شبه جشنواره هم امتیازواعتبار بسازند چه سرنوشتی پیدا کرد؟ چون در حادثه ای ، حین فیلمبرداری ی همین نوار مبتذل 6 نفر از عوامل فیلم را به کنشش داده بود. خیلی بی سروصدا وارد گویش کردند. خود آقای چماق دار هم ادعا می کند در روز نمایش فیلم داشته کار میکس صدا هارا تمام می کرده است (عنا فیلم آقااز بازیابی همان کمیته انتخاب فرمایشی هم معاف بوده است)

این خبر ها خوراک مناسبی است برای رادیو های فارسی زبان دولت های غربی ویخشکی از سایت های مثلا مخالف کلیت نظام که دقیق و کامل اسامی برندگان را اعلام کنند حتما به موقع مشتاقان تشنه را سیراب کرده ویا سیراب خواهند کرد. اما ما با دیگر کارکیدی می کنیم که امید بستن به آخوند، افتخار به جوایز فستیوال هایش وچوایز که جشنواره های غربی به ج. اسلامی اهدا می کنند توهمی بیش نیست با فروع زن هنرمندان، آگاه وپیشرو همصدا می شویم ومی گوئیم: هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودال میریزد مرورایدی صید نخواهد کرد.

بصیر نصیبی. زارپروکن. آلمان



خودش یکی شده است. در خفا و درون به همان اندازه دیکتاتور است که در سطح جامعه است. اما ما، به همان اندازه که از آزادی صحبت می کنیم، به لحاظ فرهنگی آزاد نشده ایم. به نظر من، رهبران مقصود و باید پاسخگو باشند، اما، همه چیز و هر آنچه اتفاق می افتد، در رأس، از "من" می گذرد. در فیلسوف، هومبولت پیغامی به این شرح ارسال کرده، "دوست عزیز با سیاسی از توجه شما، من خود پناهنده ای تنهایی که رنج تنهایی و پناهندگی دور از وطن را برگزیده ام زیرا که چون شما باوری به تسلیم ندارم ولی امید خود را به نیروهای موجود در صحنه اپوزیسیون گم کرده ام. و در لاک خود زجر زندگی را دوام میکنم. تا جراحی درین تاریکی بفراروخانی گردد دلها تنها و ناامید گمشده درین تاریکی بر دور آن جمع نمیشوند. این چراغ را کسانی چون شما که چهره ای شناخته شده اید باید بر عهده بگیرید. و ندا و فراخوانی را سر دهند. حتی اگر شمع می روشن شود ما برای میهن و آزادی برای پیمان بردن آن در بین مردم خود آماده ایم تا شعله اش همه ایران را فرا بگیرد." آنچه این هموطن مهربان نوشته، نظر لطف اوست، اما چگونه می توان چراغی در دست داشت، وقتی چشم دل نمی خواهد ببیند. وقتی من ها، خود به چراغ محتاجند. من ها، هنوز خود را شناخته اند، هنوز نمی توانند باور خود را ترسیم و تعریف کنند. من هایی که عمری در پشت واژه های زیبا، مردم را بدون آنکه با فرهنگ خودباوری آشنا کنند، به فرهنگ دیگرباوری آلوده کرده اند. برای پیشگیری از انحراف، چراغ باید در دست تک تک ما باشد. (برای مطالعه نظرات این هموطن، به صفحه نامه های دریافتی مراجعه شود).

خودسازی

علی شریعتی "خودسازی انقلابی" را گام اساسی پیش از رسیدن به "آزادی" می داند. او با توجه به دیدگاه منتی که به اسلام دارد به سه ویژگی اشاره می کند "توحید انسانی و توحید اجتماعی و توحید طبقاتی" و نتیجه می گیرد که "خودسازی یعنی رشد هماهنگ این سه بعد در خویش، یعنی در همان حال که خویش را مزدکی احساس می کنیم، در درون خویش عظمت بودایی را برپا سازیم و در همان حال آزادی انسانی را تا آنجا حرمت نهمیم که مخالف را و حتی دشمن فکری خویش را به خاطر تقدس آزادی، تحمل کنیم، و تنها به خاطر اینکه می توانیم، او را از آزادی تجلی اندیشه خویش و انتخاب خویش، با زور باز نداریم و به نام مقدس ترین اصول، مقدس ترین اصل را، که آزادی رشد انسان از طریق تنوع اندیشه ها و تنوع انتخاب ها و آزادی خلق و آزادی تفکر و تحقیق و انتخاب است، با روشهای پلیسی و فاشیستی پامال نکنیم، زیرا هنگامی که "دیکتاتوری" غالب است، احتمال اینکه عدالتی در جریان باشد، باوری فریبنده و خطرناک است و هنگامی که «سرمايه داری» حاکم است، ايمان به دموکراسی و آزادی انسان یک ساده لوحی است. و اگر به تکامل نوعی انسان اعتقاد داریم، کمترین خدشه به آزادی فکری آدمی و کمترین بی ثباتی در برابر تحمل تنوع اندیشه ها و ابتکارها، یک فاجعه است. در همان حال که خود را مزدکی بازمی آوریم باید بودایی بیاندیشیم و در همان حال که به نیروای بودایی، که جوهر آدمی را به اطمینان نفسانی و درونی می رساند می اندیشیم، باید از حرمت ابتکار و انتخاب و ایمان و اندیشه دیگران باز نایستیم." علی شریعتی در ادامه به "علم حضوری" چنین اشاره می کند "در آن: علم، عالم و معلوم هر سه یکی است و تجربه این وحدت، در «خودگامی»، تغییر ذاتی و انقلاب وجودی نقشی اساسی دارد و از این طریق است که انسان، در هر قالب اجتماعی، چارچوب طبقاتی و حتی با هر خصیصه وراثتی که زاده و پرورده شده باشد، قدرت اعجاز آمیز آن را دارد که خود را رها کند، دگرگون سازد و مسیر حرکت ایدئولوژیک و سرنوشت طبقاتی دیگری را انتخاب نماید: روشنفکر وابسته به بورژوازی باشد یا نجیب زاده اشرافی. اما با اخلاصی وجودی و ایثار انقلابی در خدمت کارگر یا دهقانی قرار گیرد که دشمن طبقاتی و کاندید پرورده فرهنگ آریستوکراسی و آموزشهای ویژه نژاد برتر یا طبقه انحصار طلب و زنده باشد و با این همه، بینشی توده های بیاید و به راستی درد و داغها و حساسیتها و گرایشهای خاص نژاد محکوم و طبقه محروم را در جان خود احساس کند و با آنان آمیزشی وجودی و وحدتی ذاتی پیدا کند، که مرحله ای است فراتر از رابطه های که بر اساس تعهد اجتماعی و مسئولیت روشنفکرانه یا چپ روی صنعتی برقرار می کند. خود مردم شود، نه نامردمی که در برابر مردم خود را مسئول، قلمش را مقید و عملش را منعقد سازد." (15 - شریعتی - خودسازی انقلابی)

متاسفانه، در عالم واقع، و در این زمانه پر از خون و کین، گوئی خودسازی انقلابی معنا و مفهوم خود را از دست داده است. آسیب های اجتماعی در سطوح مختلف، تأثیری ژرف بر جامعه زخم دیده گذاشته است. اعتیاد، زن آزاری، و کودکان خیابانی، افزون بر رنج تهیدستی مفرط، بمثابة سدی، تلاشگران سیاسی را از پرداختن سیستماتیک به "خودسازی انقلابی" باز می دارد. می گوئیم هدف براندازی است، بدون آنکه به مفاهیم پایه و ویژگیهای ویژه آزادی، توجه بشود. توجه بشود. در مدارای متفاوت از تلاشگران سیاسی، مردم به فرهنگ قناعت پیشگی آلوده شده تا به آن حد و اندازه که به حداقل هایی چون مواضع زیرکانه روحانی بسنده می کنند. دلسردی از تحولات در 35 سال اخیر اجازه نمی دهد تا مردم تغییر را فراتر از حداقل ممکن، بخواهند. این ما هستیم که رهبران را به آن جایگاه رسانده، و مردم را به این موقعیت کشانده ایم. رقیه دانشجویی که در کار 119 و 120 (31 تیر، و 7 مرداد 1360) می گفت: در برابر خط سازش همچنان از خط امام بدون کوچکترین تزلزل دفاع خواهیم کرد، با انتقاد از خود در نادرده گرفتن مسئولیت فردی می گوید: من هنوز شرم دارم، از آنکه یک دوره از زندگی سیاسی ام در توهم به نظام جمهوری اسلامی گذشت. وک سبب از خود می پرسد: سهم من در این هنگامه درد آلود چه بوده است؟ (16 - اخبار روز، بهمن 1392). سیواوش کسرابی که "ارزش" را سرود، پس از سرنگونی نظام سلطنتی، خطاب به خمینی می نویسد:

دارم پیام

اک امام

که زبان خاکبایم و رسول رنج

بر توام درود بر توام سلام

آمدی

خوش آمدی، پیش پای توست ای خجسته ای که خلق

می کند قیام

حق ما بگیر

داد ما برس

تبع برکشیده را نکن به خیره در نیم

حالیا که می رود سمند دولتت، بران!

حالیا که تبع دشنه تو می برد

برن

رهبران مقصود، اما مانی که به رهبران می گوئیم بگش، بزنی، دادگاه انقلاب تشکیل بده، بند از بند بگسل، و با تکیه به فروغ فرخزاد، عاشقانه زمزمه می کنیم "مرا بر به شهر شعرها و شورها"، و چنین رهبران را به عرش می رسانیم. ما مقصیریم، چرا که با خودسازی آغاز نکرده ایم، هنوز که هنوز است، واژه ها را برای خود تعریف نکرده ایم.

با توجه به بی اعتمادی و کج فهمی ها، کودکانه است اگر در پاسخ به "چگونه سرنگون کنیم؟" بگوئیم: باید یکی شویم.

برای یکی شدن، در جو حاضر و حاکم، و در اولین گام، باید از یک تنیده تار و شبکه بیخ در بیخ خودآزاری و دگر آزاری گذر کرد:

برای یکی شدن، باید آشنی کرد.

برای آشنی، باید بخشید.

برای بخشش، باید به اشتباهات خود اذعان کرد.

برای پذیرش خطا، باید به دیگران گوش فرا داد.

برای شنیدن، باید اعتماد کرد، و دلها را از کینه پاک کرد.

برای ردوبند کینه، در جبهه وسیع آذیخوهران، باید بخاطر بیابوریم، و بفهمیم که همه ما بخشی از یک خلق ستم دیده هستیم. همه ما قربانی این رژیم هستیم. درک کنیم که همه در یک جبهه هستیم، و در آنسو، و در مقابل ما، دشمن قرار دارد؛ رژیمی که به حقوق فردی و شهروندی ما تجاوز کرده است.

دائما به خود یادآوری کنیم که رژیم متجاوز است، و ما قربانی. هرچه کینه است باید متوجه جبهه دشمن شود.

است که این واقعیت پی بریم، اگر فهمیدیم که ما دشمن نیستیم، که ما هر چند متفاوت، اما در یک جبهه هستیم، در آن لحظه خجسته که به خود آمده ایم، درست در آن لحظه است که تمام کینه ها علیه جمهوری اسلامی کانالیزه خواهد شد. دلها پاک می شوند، و در آن لحظه، رژیم سقوط خواهد کرد.

همبستگی و اتحاد، مانند داستان کودک و لالائی است. یک پروسه طولانی است. باید صبور بود، سعه صدر داشت، از پرخاش دوری کرد، و با لحنی آرام لالائی خواند. اما پیش از اتحاد، باید اول با خود یکی شد. تکلیف را با خود روشن کرد.

دشمن با ایجاد جو کاذب باس و بی اعتمادی می خواهد الفا کند که اپوزیسیون ناتوان شده، و سازش با رژیم تنها راه است. اگر سکوت کنیم، اگر بخود نیاییم و به یکدیگر اعتماد نکنیم، بزودت جو باس ما را فلج خواهد کرد. این حیات مجازی را می توان با تلنگری ترکاند. ماهنامه دیدگاه سوم می خواهد بخش کوچکی از آن تلنگر بشود. به ما پاری کنید تا بتوانیم تلنگری مداخله گر بشویم. تا یکبار دیگر، با هم بخوانیم:

باید که دوست بداریم یاران را

باید که چون خزر بخروشیم

فریادهای ما اگر چه رسا نیست

باید یکی شود.... (خسرو گلسترخی)

(لطفاً به صفحه نامه های دریافتی ماهنامه توجه شود).

علی ناظر

30 بهمن 1392

منابع:

1. http://www.didqah.net/pfiles/d3_no1jan14.pdf

2. <http://www.tabnak.ir/fa/print/376093>

3. <http://www.hejratnews.com/index.php/1390-02-14-19-20-20/8614-1392-11-16-09-08-40>

4. <http://kayhan.ir/fa/issue/71/2>

5. <http://www.irma.ir/fa/News/81030000/>

6. <http://www.irma.ir/fa/News/81030202/>، سانسور چه کسانی، از بازگشت & 171: مدیریت علمی & 187: نگارند - محمد نوری

7. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13921113000518>

8. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13921128000453>

9. <http://www.tadbirkhabar.com/news/political/16212>

10. <http://www.radiofarda.com/archive/news/20140216/143/143.html?id=25265487>

11. http://ilna.ir/news/news_cfm?id=57340

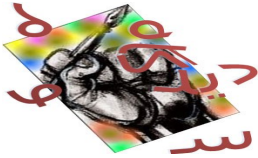
12. <http://isna.ir/fa/news/92030704449/>

13. <http://www.magiran.com/nview.asp?ID=2898965>

14. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13921119000548>

15. <http://www.shariati.com/farsi/khodsazienghelabi/khodsazienghelabi2.html>

16. <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=58473>



داریوش افشار: در باره "سکولاریسم" - بخش اول

مخالف ایرانی متعددی، بدلیل اهمیت آن، صحنهای بسیاری از "سکولاریسم" میکنند. برخی کاملاً آگاهانه و کارشناسانه، برخی دیگر با یک شناخت سطحی، و در بسیاری موارد هم برخی با شناخت و درکی کاملاً متفاوت از محتوای این واژه (سکولاریسم) و فرآیند پیاده یا اجرائی کردن آن (سکولاریزاسیون) در میهنمان، بحث و تبادل نظر میکنند. از دیدگاه نگارنده، "سکولاریسم" و "سکولاریزاسیون" دو میحت مربوط به یک نوع اندیشه و جهان بینی هستند، اما ارزیابی و بدست آوردن یک درک درست از آنها، در چارچوب مشخص خود امکان پذیر خواهد بود. همانطور که جلو تر به آن پرداخته خواهد شد، "سکولاریزاسیون" و یا پیاده و اجرائی کردن "سکولاریسم" در یک جامعه، تابع شرایط عینی و ذهنی همان اجتماع بوده و نمیتوان یک کشور "سکولار" را بطور مطلق، بعنوان کلیشه ای از "سکولاریسم"، برای فرآیند "سکولاریزاسیون" در کشور دیگری معرفی کرد. در حالیکه وجوح مشترکی بین کشورهای "سکولار" وجود دارد، اما تفاوتها عمیق هم دیده میشوند که دلایل آن تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هستند.

برای نمونه، حکومت بریتانیا از سوی برخی "سکولار" ارزیابی میشود، اما این در حالیست که ملکه این کشور در جایگاه رئیس حکومت (Head of State)، رئیس "کلیسای انگلیس" (Church of England) (شاخه ای از پروتستانیسیم) هم بوده و رابطه بین حکومت با کلیسا، از طریق شرکت "اسقف کانتربری" (Archbishop of Canterbury) و "اسقف یورک" (Archbishop of York) و 24 تن دیگر از وابستگان به قلمرو مقام اسقفی در مجلس اعیان انگلیس (House of Lords) برقرار میشود.

زمانیکه یک مفهوم و یا درک مشترک از "سکولاریسم" که بر پایه های مستند به منشأ آن قرار گرفته وجود نداشته باشد، بناچار برداشتها، روایات و یا تعاریف گوناگونی نیز از این پدیده وجود میآید؛ که این خود میتواند سر منشأ ایجاد اختلاف و یا انحراف از آنچه که بنیانگذاران سکولاریسم ارائه داده اند باشد. در بعضی موارد، که برخی "سکولاریسم" را "ضد دینی" و یا "ضد مذهبی" بودن معرفی میکنند، ضربه های مهلک تری به پیکر آن وارد میشود.

به باور نگارنده، اولین قدم در راه پیدا کردن یک درک مشترک از "سکولاریسم" (و نه "سکولاریزاسیون") در میان ما ایرانیان، میتواند یافتن واژه ای فارسی برای آن، و قدم بعدی، ارائه یک تعریف علمی، بر مبنای منشأ آن از دیدگاه متفکران و بنیانگذاران آن باشد. نتیجه چنین کاری میتواند در باری رساندن به درک ما از این واژه در زبان فارسی مؤثر باشد و آشنایی ما با محتوای علمی "سکولاریسم" را آسانتر کند. از یک چنین خط شروعی، سپس میتوان در مورد اجرائی کردن آن (سکولاریزاسیون) در رابطه با اجتماع و حکومت خودمان تبادل نظر و گفتگو کرد و آنرا با تمامی نسبت های فرهنگی جامعه که شامل آموزش و پرورش افکار مردمانمان در این رابطه میشود تطبیق داد.

نگارنده، واژه "این جهانی" را با "سکولار" (صفت) و "این جهان گرایی" را با "سکولاریسم" (اسم) مترادف میدانم. ما بزبان مادری خود میتوانیم "این جهانی" و "این جهان گرایی" را درک کنیم، حس کنیم و شاید حتا آنرا در ذهن خود مجسم کنیم. "این جهان گرایی"، این درک ملموس در زبان فارسی را بدست میدهد که ما در باره نوعی از جهان بینی صحبت میکنیم که مربوط به همین

[ادامه ... صفحه 17](#)

علی فیاض: پیش در آمدی بر نسبت، و رابطه ی دین و حکومت - بخش اول

مقوله رابطه بین دین و دولت، و دین و سیاست، به ویژه پس از به قدرت رسیدن "روحانیت" و تشکیل و تاسیس "جمهوری اسلامی" به موضوعی جدی، بحث برانگیز و تعیین کننده سرنوشت تاریخی جامعه ما تبدیل شده است. اینکه پس از حاکمیت اخوندیسیم، پدیده حکومتی که از آن تحت عنوان "جمهوری اسلامی" یاد می شود، رابطه دین و سیاست و دین و حکومت را به چالشی منطقی و در عین حال نهمی کننده کشانده است، خود نشان دهنده اثرات مخرب، منفی و ویرانگرانه بی است که این پدیده، یعنی "جمهوری اسلامی" خمینی و شرکاء در جامعه ما بر جای گذاشته است. تهاجمات منطقی و غیر منطقی، تاریخی و ضد تاریخی، علمی و ضد علمی که اینک به سوی اسلام و مسلمانان سرازیر می شود، و تحت تاثیر پدیده قرون وسطایی حکومت اخوندی، انجام می شود و شرایط سیاسی کنونی عامل عمده و اساسی آن به شمار می رود، مناقشات اساسی و بنیادی را در جوامع مسلمان درباره رابطه دین و دولت دامن زده است.

پیدایش حکومت های دینی در تاریخ، بخشا یک ضرورت اجتماعی - سیاسی و تاریخی بوده است. بدین مفهوم که مثلا موسی در موقعیت رهبری اجتماعی - سیاسی قرار می گرفت و با حذف قرون، می بایست نقش رهبری اجتماعی - سیاسی وی را بر عهده می گرفت. موسی برای ادامه اداره جامعه آن دوران از قوانین و سیاست هایی باید تبعیت می کرد. طبیعی بود که او اگر ده فرمان خود را بهترین ارزیابی می کرد، می بایست همان ده فرمان را یا قوانین و احکام موجود در تورات را منشاء قانون و رفتار اجتماعی قرار می داد. بدون اینکه بر آن حاکمیت نام "حکومت مذهبی" اطلاق کند. درست است که گفته می شود، ده فرمان و تورات کتاب آسمانی وحی شده بر موسی به شمار می رود، مناقشاتی اساسی و بنیادی را در جایی رد پای تاریخی از "حکومت دینی" یا "حکومت مذهبی" موسی دیده نمی شود.

و یا در مورد عیسای مسیح، که هیچگاه در موقعیت رهبری سیاسی قرار نگرفت. بدون تردید اگر وی نیز در چنان شرایطی قرار می گرفت، و لازم بود حکومتی را اداره کند، از همان قوانینی تبعیت می کرد که اکنون به نام وی در انجیل مشاهده می کنیم. نمونه ی عینی آن در قرون وسطا، خود را به نمایش گزارد.

آنچه که در زمان پیامبر اسلام در عربستان - جامعه ی مدینه - روی داد نیز، چیزی غیر از یک ضرورت اجتماعی نبود. ضرورت اجتماعی - تاریخی، محمد را که در نقش رهبر یک انقلاب دینی - اجتماعی قرار گرفته بود، به فکر سازمان دهی و اداره جامعه واداشت. در شرایطی که همه ی مردم چشم و گوششان به رهبران و صاحب نفوذان اجتماعی بود، محمد که فراتر از همه صاحب نفوذان و ریش سفیدان، در موقعیت پیامبری قرار گرفته بود، بهترین شخص برای رهبری و اداره جامعه به شمار می رفت. او سر انجام در نقش یک مدیر اجتماعی و یک رهبر سیاسی، جامعه ی مدینه را بنیاد گذاشت. و قراردادی اجتماعی نیز تنظیم کرد. یهودیان و مسیحیان نیز جزو شهروندان آن جامعه از حقوقی برخوردار بودند، به شرطی که با دار و دسته ابوسفیان و اشرف مکه همکاری نکنند. آنان کافرانی تلقی می شدند که رو در روی این جنبش نوین و توحیدی قرار گرفته بودند. آنها نه به عنوان "ذکر اندیش" کافر تلقی می شدند، بلکه آنها اشرف و برده دارانی بودند

[ادامه ... صفحه 18](#)

مازیار رازی: تفسیری از مانیفیست کمونیست کارل مارکس - بخش اول

کمونیست ها

مارکس بیانیه را با این جمله آغاز می کند: «شیخی در اروپا در گشت و گذار است- شیخ کمونیزم، همه ی نیروهای اروپای کهن برای بیرون راندن این شیخ در اتحاد مقدس گرد آمده اند». در این جمله باید توجه شود که منظور مارکس از «کمونیست های که این شیخ را ایجاد کرده اند، کیستند؟ آیا منظور خود او و یا مارکسیست ها و همفکران خودش است؟ مارکس، بلافاصله پس از این مقدمه به این نتیجه می رسد که «همه ی قدرت های اروپایی به نقد پذیرفته اند که کمونیزم خود یک قدرت است». بدیهی است که «قدرت کمونیزم نمی توانست تنها شامل مارکسیست ها باشد زیرا آنها هنوز تعداد معدودی بوده و نفوذ و تاثیر چندانی در درون جنبش کارگری نداشتند. نکته ای که در این مورد باید تأکید شود این است که جنبش کمونیستی، و یا گرایش کمونیستی در جنبش مدرن پرولتری، برخلاف آنچه برخی از جریانها «چپ» ادعا و یا وانمود کرده اند، نه اختراع مارکس بود و نه با او شروع شد. مارکس، ریشه های این جنبش را در جامعه ی سرمایه داری تشریح می کند و دلایل تمایل آن به کمونیزم را براساس شرایط موجود نشان می دهد. اما، نکته مهم این است که جنبش کمونیستی مدت ها پیش از مارکس وجود داشته و خود مارکس بسیاری از عقاید خود را از آن گرفته است. به سخن دیگر، همین دو جمله مارکس در مانیفیست به وضوح نشان می دهد که آگاهی کمونیستی از دل مبارزات خود کارگران در تاریخ ظهور کرده است و نه توسط روشنفکران و قلم های طبقه کارگر. در میان جریانها «چپ»، کسانی هستند که از بحث لنین در باره ی آگاهی صنفی و سوسیالیستی به این نتیجه می رسند که آگاهی کمونیستی فقط از «خارج» به درون جنبش کارگری می رود. اینها باید پاسخ دهند که آیا گرایش کمونیستی در جنبش پرولتری اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم (در غیاب مارکسیزم) واقعا گرایشی کمونیستی بود یا نبود؟ اگر بود، پس آگاهی کمونیستی درون این جنبش از کجا آمده بود؟ بدیهی است که آگاهی کمونیستی از دل خود جنبش کارگری آمده بود.

طبعاً هر جنبشی متفکر دارد و متفکر می آفریند؛ پس اگر جنبش کمونیستی مستقل از مارکس و مدت ها قبل از او وجود داشته، مارکس نمی تواند به مثابه ی تنها متفکری که درباره ی این جنبش نظر داده تلقی شود. هرچند که قدرت نفوذ نظر او بعدها غیرقابل مقایسه با دیگران شد. پس، بیانیه ی کمونیزم، سندی است که از درون جنبش رنده ی پرولتری قرن نوزدهم بیرون آمده و معرف نقطه ی عطفی است در تکامل این جنبش.

همچنین همین دو جمله در مانیفیست کمونیزم نشان می دهد که افرادی که ادعا می کنند که مثلاً «کمونیست» یا «سوسیالیست» نبوده اما «آنارشیست» هستند، چقدر ادعایشان از واقعیت به دور است و بی اساسی است. آنان توجه نمی کنند که گرایش آنارشیستی هم بخشی از جنبش کمونیستی بوده، گرچه تفاوت های اساسی با مارکسیزم داشته است. در واقع بنا بر جملات بالا مانیفیست، مارکسیزم (کمونیزم مارکسیستی) تنها بخشی از جنبش کمونیستی است و نباید به عنوان تنها جریان کمونیستی معرفی گردد.

بوزرواها و پرولترها - مبارزه طبقاتی

[ادامه ... صفحه 21](#)



دنیا مادی که در آن در حال زندگی کردن هستیم است. این شاید روشی در شناخت و درک بهتر از "سکولاریسم" در میان فارسی زبانان باشد؛ چرا که به ناهدیه کردن واژه "این جهان گرایی"، در واقع سختی کلام با هدف را نیز روشن کرده ایم.

برای اینکه بر واقعات تکیه کرده باشیم، لازم میبینم تا به ریشه پیدایش واژه "سکولار" و مشتقات آن بپردازم. واژه "سیکولوم" (Saeculum) در زبان لاتین، برای اولین بار در دوران مسیحیت به معنی "جهان و دوران" استفاده شد. صفت این واژه در زبان لاتین، "سکولاریس" (Secularis)، به معنی "دنوی و مربوط به همین جهان" (Worldly) است. با استفاده از همین منطق، واژه "سکولاریسم" برای اولین بار در زبان انگلیسی، توسط "ژوزف ژاکوب هالی اوک" (George Jacob Holyoake) در سال 1846 در انگلستان استفاده شد. هدف "هالی اوک" برای استفاده از این واژه این بود تا سیستم فکری را توضیح دهد، که نشان دهد مرادوات، مناسبات، امورات و یا مسائل این جهان را تنها میتوان با روش آزمون و خطا، و پیدا کردن راهکارها در همین جهان پاسخ داد. "هالی اوک" برای توضیح دلیل استفاده از این واژه، در کتاب خود "مبانی سکولاریسم"، مینویسد:

"برگزیدن واژه سکولاریسم از آن جهت موجه دانسته میشود، که بسیاری از افرادی که آنتیست نیستند را نیز در بر میگیرد و آنها را در اعمالی که از اهداف بهتر سکولاریسم، و نه آنتیسم، محسوب میشوند، متحد میکند. بر یکچنین زمینه ای، و با برگزیدن این واژه جدید، موانع تعیض امیز بسیاری از میان برداشته میشود، و محاسن بسیاری در استفاده از نام سکولاریسم بدست آورده میشود." (مبانی سکولاریسم، تعریف مبانی سکولاریسم، فصل دوم، چاپ سوم، 1871). Austin, & Co. "سکولاریسم آن چیزی است، که بدنبال توسعه ماهیت و طبیعت فیزیکی، اخلاقی و هوشمندی انسانها در بالاترین نهایی آن، بمثابة عاجل ترین وظایف زندگی و هستی انسانها میباشد. این بدان معنی است که سکولاریسم، قابلیت عملی اخلاقیات طبیعی انسانها را بدون توسل به خدا نابوری (آنتیسم)، خدا باوری (تئیسم)، و یا باورمند بودن به کتاب مقدس میبندد تحقق بخشد. سکولاریسم وسیله ای است که با انتخاب فرایند روشهای ارتقاء بشریت بشری، را توسل به آنچه که مادیت عینی دارد، یگانگی مشترک و توافقهای مثبت را در میان تمامی کسانی که زندگی را با عقلانیت تنظیم میکنند و با خدمات خود شرافت انسانی را متبلور میکنند موجب میشود." (هجانا، تعریف مبانی سکولاریسم، فصل سوم، چاپ سوم، 1871). Austin, & Co. [برگردان فارسی، توسط نگارنده]

آنچه که بطور نظری (تئوریک) از سخنان "هالی اوک" بمثابة بنیانگذار واژه "سکولاریسم" در ادبیات رایج جهان گرفته میشود، تکیه بر روی زندگی در همین جهان مادی و یافتن راهکارهای بهتر کردن هرچه بیشتر زندگی نوع بشر، و آنهم در بالاترین نهایی آن است. چه باورمند به خدا و ما وراء طبیعت باشیم، و چه خدا نا باور، امر مهم، زندگی در زمان حال و تا زمانی که در کنار هم زنده هستیم میباشد، و هدف، میبایستی برای بهتر زندگی کردن در کنار هم و با مشارکت یکدیگر در همین جهان هستی و بر روی همین کره خاکی باشد.

به باور نگارنده، واژه "این جهانی"، یعنی **امورات مربوط به همین جهان مادی تا زمانی که در آن زنده هستیم**، این مقصود را بخوبی میرساند. پس این جهان گرایی ("سکولاریسم") نه در مقابل باورمندی به ما وراء طبیعت و الهیات است، و نه متعلق به نا باوران یا هر نوع دیگر از دگراندیشی در مورد جهان هستی. این جهان گرایی، به انسانها و چالشهای گوناگون آنها (چه اجتماعی و چه مربوط به طبیعت)، و تا زمانیکه در این دنیا زنده هستند و به مقام و موقعیت انسانی و انسانیت و ارتقاء آن میاندیشند، مربوط میشود.

با یک چنین تعریفی از "این جهانی گرایی"، و با رجوع به تعریفی که "هالی اوک"، بنیانگذار واژه "سکولاریسم" از انتخاب آن بدست میدهد، میتوان به واقعیت دیگری نیز دست پیدا کرد: این جهان گرایی بار سیاسی ندارد؛ بلکه بار انسانی و انسان مداری دارد. "این جهانی گرایی" یک عامل و کاتالیزور متحد کننده در اعمال سیاست برای فراهم کردن برابری در میان تمام شهروندان و اتحاد یک اجتماع از سوی یک حکومت مردمسالار است و نه خود سیاست؛ حال میخواهد پاره ای (حتا اکثریت) از آن اجتماع اندیشه های دینی داشته باشد و یا نداشته باشد. تا آنجائیکه هدف این نوع حاکمیت، برداختن به چالشهای انسانها (اجتماعی، اقتصادی، محیط زیستی، و ...) و ارائه راه حل انسانی برای آنها، تا زمانیکه در همین جهان زنده هستند باشد، وحدت جمعی و اجتماعی بدون اعمال هیچگونه تعیض بر اقشار مختلف اجتماعی حفظ و صیانت شده و یکچنین حکومتی را میتوان "این جهانی" (سکولار) و یا "این جهان گرا" (سکولاریستی) نامید. آنجائیکه سعادت بشری را موقوف به یک "دنیا دیگر" کرده و با ترویج خرافه و موهومات بین انسانهای ساده اندیش، از نسیبت های فرهنگی اجتماع سوء استفاده های مادی و معنوی میکنند و تنها منافع یک قشر ویژه از اجتماع را که بخودشان تعلق دارد بیش مبرارند، بر واضح است که در اردوگاه مخالفت با "این جهانی" بودن خواهند ایستاد و بیکار هم نخواهند نشست؛ بویژه، اگر قدرت و اهرمهای حکومتی را نیز در دست داشته باشند.

از آنجائیکه "این جهانی" بودن یک جامعه میتواند مورد بورش دین مدارها قرار بگیرد، میبایستی لزوماً از آن صیانت شود. یکی از راههای صیانت از یک جامعه "این جهانی"، که گزینش خود را بر مبنای برقراری یک چنین نظمی قرار داده است، متوسل شدن آن به قانون برای پیشبرد و نگاهداری از آن در پهنای اجتماعی است. به باور نگارنده، قانون، شرط مینمایند از "این جهانی" بودن یک اجتماع محسوب میشود، اما پنهانی کافی نیست. آموزش و پرورش وسیع از دوران کودکی علاوه دامن زدن به پختها و گفتگوهای وسیع از طریق رسانه ها؛ یعنی، یک فرایند آموزشی وسیع کارشناسانه و بگیر در سطح اجتماع، به اضافه وجود نهادهای غیر دولتی انسان مدار که نیروی کافی برای اعمال نظارت و یقیناتی تواریک بر سیاستهای یک حکومت را دارند نیز لازم است. تا بتواند با نهادهای کردن "این جهانی گرایی"، اکثریت ممکن مردمان را بعنوان تنها پشتوانه پایدار خود داشته باشد. حکومتی که بنیاد خود را بر یک چنین مبنایی قرار دهد، یک حکومت "این جهانی" (سکولار) شناخته میشود. اما برای اینکه یک چنین حاکمیت "این جهانی" پایدار بماند، لزوماً میبایستی که خود آن حکومت هم مردمی، یعنی مردم سالار باشد. برقراری یک حکومت مردم سالار، با دستم، حکومتی که با اراده اکثریت اتحاد یک ملت بر پا شده باشد، قوانین خواهد داشت که اکثریت اتحاد آنرا از آن خود دانسته و "این جهانی" بودن را متعلق بخود خواهند دانست.

بیشتر اشاره شده که "این جهانی" بودن یک پدیده انسانی و مربوط به انسان مداری (و نه مربوط به ماورای طبیعت) است. انسانها **حق** دارند که باورمندی دینی داشته باشند یا نداشته باشند. بنابر این، یک حکومت "این جهانی" خود را درگیر اعمال پیشبرد هیچگونه باورمندی دینی (یعنی مربوط به باورمندی به وجود خدا و یا یک نیروی ماورای طبیعت) و یا نا باور بودن به هر نوع دین نمیکند. اما، یکچنین حکومتی، **حق** افراد برای داشتن هرگونه دین و با نداشتن هیچگونه دین را قانونی نمیخاند و استفاده از ابزار این جهانی در رابطه با باورمندیهای دینی (مانند رفتن و عبادت در کلیسا، مسجد، نماز خواندن، عبادت، روزه گرفتن، و...) را از نوع امورات شخصی و مربوط بخود آنها میدانند. از آنجائیکه اینگونه امورات مربوط به دیدگاههای شخصی میشوند، در نتیجه، هرگونه تشویق مادی یا معنوی در این امور، با تقلیل مخارج استفاده از اینچنین ابزار نیز به خود آنها واگذار شده و حکومت، هیچگونه مداخله و یا شرکتی، با و یا بدون واسطه دولت، در فراهم آوردن آنها نمیکند. ساختن و برسانی مدارس دینی، کلیسا، مسجد، نگهداری از اماکن "مقدس"، تدریس تعلیمات دینی در مدارس دولتی، و غیره، همگی بر عهده کسانی خواهد بود که خواستار پیشبرد و استفاده های شخصی از اینگونه ابزار هستند.

برای آنکه این جهانی بودن را با باورمندی های دینی و غیر دینی مقایسه کرده باشیم، شاید بيمورد نباشد تا بطور خلاصه به "تئیسم" (Theism)، "آنتیسم" (Atheism)، "آگنوستیسیزم" (Agnosticism) و دین (Religion) هم بپردازیم. در نظر داشته باشیم که برداختن ریشه ای تر به این نکات بحث و زمان بسیار طولانی و قابل توجه بخود را نیاز دارد که خارج از حوصله این نوشتار است.

ریشه واژه "تئیسم"، از واژه یونانی "Theos" به معنی "خدا" گرفته شده و "رالف کادورث" (Ralf Cudworth)، فیلسوف انگلیسی، از این واژه برای اولین بار در قرن 17 میلادی استفاده کرد.

"کادورث" در کتاب خود، "سامانه عقلانی واقعی در باره تمامی عالم وجود" مینویسد:

"بنابراین، ما باید در قدم بعدی نشان دهیم که این تفکر در مورد خدا نیست، یا آن چه چیزی است، که **انتهایی که وجودش را بطور قطع تصدیق میکنند "تئیست"، و آنجائیکه منکر آن هستند "آنتیست" نامیده میشوند:..... آنان که کاملاً و بطور مطلق تئیست نامیده میشوند. تصدیق میکنند که یک هستی و یا یک ذهن، که دارای یک درک کاملاً آگاهانه میباشد و فقط خودش از ازلت وجود داشته است، مسبب و بانی همه چیزهای دیگر بوده است؛ و در مقابل، آنجائیکه سرمنشأ اولیه همه چیز را ناشی از ماده، که بدون احساس است، میدانند و منکر وجود یک درک آگاهانه که از ازلت وجود داشته و هیچ چیز دیگری آنرا نساخته، هستند. بدرستی میبایست "آنتیست" نامیده شوند."**

(The True Intellectual System of The Universe, Gould & Newman, 1837, Orig. 1678)
[برگردان فارسی، توسط نگارنده]

بریان دیگری، "تئیسم" یعنی باورمند بودن به وجود نیرویی (چه بصورت یک موجود و یا فقط یک ذهن) که همیشه وجود داشته و در ضمن هیچوقت هم ساخته نشده و این نیرو، هر چه که در تمامی عالم هستی وجود دارد را ساخته است؛ یعنی خدا یا خالق جهان هستی. مترادف واژه "تئیسم" در زبان فارسی میبواند "دین مداری" باشد. "آنتیسم"، درست در مقابل این بینش قرار دارد و سرمنشأ همه چیز را از ماده میدانند؛ یعنی به وجود هیچ نیرویی که همیشه و همواره از ازلت وجود داشته و هیچ چیز دیگری هم آنرا نساخته باور ندارد. مترادف "آنتیسم" در زبان فارسی میبواند "دین نا باوری" باشد.

واژه "آگنوستیسیزم" از واژه یونانی "آگنوستوس" (*agnōstos*) به معنی "نا شناخته" گرفته شده و برای اولین بار توسط پروفیسور "توماس هنری هاکسلی" (Thomas Henry Huxley)، دانشمند انگلیسی در علوم طبیعی، در خلال یکی از گردهمایی های "انجمن علوم منافذیکی"، در سال 1876 بیان شد. "هاکسلی" به این باور داشت که ادعای داشتن **آگاهی کامل** از وجود یک خالق (تئیسم) و یا نبود آن (آنتیسم) نمیتواند یک امر بدرستی باشد. وی "آگنوستیسیزم" را نه یک باورمندی (ایدئولوژی)، بلکه یک روش در مسیر شناخت هر چه بیشتر و بهتر عالم هستی قلمداد میکرد و یکی از طرفداران سرسخت نظریه تکامل، و فلسفه گزینش طبیعی در طبیعت، توسط "چارلز داروین" بود. دلیل استفاده "هاکسلی" از واژه "آگنوستیسیزم"، و در نتیجه "آگنوستیک" دانستن خود، آن بود که وی با افراد بسیاری برخورد میکرد که آنها همواره ادعای داشتن **اشراف و آگاهی کامل** در مورد موضوعات مطرحه پی یکدیگر را داشتند؛ این در حالی بود که "هاکسلی" در مورد خود اینگونه فکر نمیکرد. "هاکسلی" در سال 1889 در کتاب خود "آگنوستیسیزم" مینویسد: "آگنوستیسیزم یک کیش و یا عقیده نیست، بلکه یک روش است که بن مایه آن در کاربرد شدید یک اصل واحد نهفته است... این اصل، **یقیناً بیان موضوعات مربوط به عقل و خرد است که نتیجه گیری هایی را که قابل اثبات و یا اثبات شدنی نباشند را مطلق نمی انگارد.**" [برگردان فارسی، توسط نگارنده]

مترادف فارسی "آگنوستیسیزم" میبواند "شناخت گرای" باشد.

با آنکه نگارنده شخصاً ارائه یک تعریف مشترک و مشخصی را از سوی محققان دینی پیدا نکرده، اما با رجوع به تارنمای "دایره المعارف طهور" (<http://www.tahooranesh.com/page.php?pid=9397>) از نظر علمای اسلامی بدینگونه است:

"واژه «دین» در لغت به معنای گوناگونی از جمله؛ جزا، اطاعت، قهر و غلبه، عادت، انقیاد، خضوع، پیروی و مانند آنها آمده است. در قرآن کریم نیز آیهایی وجود دارد که از آنها، معنای جزا، شریعت و قانون، طاعت و بندگی استنباط می شود. همین موارد استعمال واژه «دین» در قرآن می تواند به عنوان راهی برای شناسایی و به دست آوردن تعریف دین از دیدگاه اسلام و دانشمندان اسلامی شمرده شود. با این وقت، در خواهیم یافت که «دین عبارت است از اطاعت، گرایش، فرمانبرداری و تسلیم در برابر حقیقت» که در این صورت، با معنای لغوی نیز سازگاری بسیاری وجود خواهد داشت."



علامه طباطبایی در "تفسیر المیزان" مینویسد:

"دین روش مخصوصی است در زندگی که صلاح دنیا را به طوری که موافق کمال اخروی و حیات دایمی حقیقی باشد تأمین می‌نماید. پس در شریعت باید قانون‌هایی وجود داشته باشد که روش زندگانی را به اندازه احتیاج، روشن سازد." (تفسیر المیزان جلد 2، صفحه 182)

تعریف دین در فرهنگ دهخدا اینطور آمده:

"دین و دیان از آرامی وارد زبان عربی شده . (حاشیه 'برهان، چ معین، بنقل از پیشنها، جلد 2، صفحات 159-166، روز شماری، صفحات 55-57 و دائرة المعارف اسلام)، علماء فقه اللغه' اسلامی برای دین معانی مختلفی ذکر کرده اند که اساس کلیه آنها در سه معنی خلاصه میشود. الف: از اصل آرامی عبری بمعنای حساب که به استعاره از آن اخذ شده: ب: عربی خالص و معنای آن عادت یا «استعمال» است که هر دو از یک اصلند: ج: کلمه ای است فارسی بمعنای دیانت و کلمه' دین بمعنای دیانت در زبان عرب دوره' جاهلی مستعمل بوده و «عادت» یا استعمال از این ریشه است (از دائرة المعارف اسلامی). مجموعه' عقاید مربوط مقبول در باب روابط انسان با معنای وجود وی و التزام بر سلوک و رفتار بر مقتضای آن عقاید. دین قطع نظر از چگونگی منشاء آن امری است که جنبه' اجتماعی آن مسلم است و اگرچه فرضیه کسانی که دین را منشاء جمیع تحولات تاریخ و مبداء تمام حوادث عالم میشمرده اند، امروز لاقابل کاملاً، مقبول و مسلم نیست لیکن تأثیر و نفوذ عوامل دین در حوادث تاریخ محقق است. تحقیق درباره' دین و ماهیت و احوال آن موضوع علم ادیان و ملل و نحل است که امروز شعب و فنون مهم دارد از آنجمله است علم الادیان تطبیقی اما این موضوع از جهت روانشناسی، جامعه شناسی، مردم شناسی، باستانشناسی و اخلاق نیز مورد بحث اهل نظر هست و از جهت تاریخ، ادیان را به ادیان موجود و ادیان گذشته و همچنین ادیان الهی و ادیان غیرالهی منوان تقسیم کرد. مقصود از ادیان الهی، دینهایی هستند که بنای آنها بر اعتقاد به یگانگی خداست و آن را ادیان آسمانی نیز گویند. احکام این ادیان بوسیله پیامبران از جانب خدا به خلق ابلاغ میشود. اساس این ادیان تسلیم است و دین اسلام از جمله ادیان الهی یا آسمانی و به امر حق است. مسلمانان دین را عبارت از مجموعه قواعد و اصولی میدانند که انسان را به پروردگار نزدیک میکند. در تداول و استعمال عامه در بعضی موارد ملت و مذهب در ردیف دین بکار میرود. اما در حقیقت در میان آنها تفاوتی است. در قرآن از ملت ابراهیم به حنیف تعبیر رفته است که دین حنیف و دین فطرت خوانده شده است و گاهی دین در زبان انگلیسی، واژه "Religion" از "Religio"، که در لاتین بمعنی "احترام" است، گرفته شده. دائرة المعارف بریتانیکا (Encyclopaedia Britannica) اینطور تعریف میکند:

"رابطه انسانها با آن نیرویی که آنها آنرا روحانی، مقدس، مطلق، معنوی، الهی و یا شایسته برای داشتن احترام ویژه به آن میشمارند. همچنین، بطور عام، شامل روش و راههایی میشود که مردمان در رابطه با زندگی و با سرنوشت خود پس از مرگ، خود را با آن در ارتباط مینمایند. در میان بسیاری از سنتها، این رابطه و موضوعات مورد توجه به آن، در برقراری رابطه و یا نحوه نگرش به خدایان و یا ارواح مقدس بیان میشود. در دیگر اشکال از ادیان، که منشا انسان گرابی یا طبیعت گرابی دارند، این واژه در برقراری رابطه و یا نگرش به جامعه گسترده تر انسانی و یا دنیای طبیعت بیان میشود. در بسیاری از ادیان، متون آورده شده در ارتباط با آنها مقدس شمرده شده و مردمان، مفتخر به احترام گذاشتن به یک سرمايه معتبر اخلاقی و معنوی میشوند. باورمندان و ستایشگران ادیان، سفارشات و دستورهای دینی مانند عبادت و نمازگزاری یا با اجرای تشریفات ویژه مربوط به دین خود، صمیمیت و وابستگی فکری خود را در عمل به اجرا میگذارند. عبادت، داشتن رفتار معنوی و اعتقاد راسخ، و مشارکت داشتن در مؤسسات و نهادهای مذهبی، اجزای تشکیل دهنده زندگی با نگاه و باورمندی دینی است." [برگردان فارسی، توسط نگارنده].

ادامه دارد...

علی فیاض: پیش در آمدی بر نسبت، و رابطه ی دین و حکومت - بخش اول

که در دفاع از منافع طبقاتی خود به نیرب با مسلمانان برخاسته بودند. شرط همزیستی مسالمت آمیز با اقلیت های دینی موجود در مدینه، عدم همکاری آنها با اشراف مکه بود. حاکمیتی که در جامعه ی مدینه برپا شد، مبتنی بر برخی از قوانینی بود که بخشا در قرآن هم آمده بود. منشاء برخی از این احکام و دستورات در قرآن وجود دارد. با این حال آیا می توان جامعه مدنی آن زمان را مبتنی بر "حکومت مذهبی" ارزیابی کرد؟ آیا آن احکام و قوانین، به این دلیل که وابسته به اسلام بودند، باید قوانین مذهبی، به مفهوم مطلق - آنچنان که امروز پنداشته می شود - به شمار آیند؟ و یا اینکه، محمد نیز محصور در زمان و مکانی خاص، قوانینی را تدوین می نمود - حتا در ارتباط با وحی - که مردم زمان او درک می کردند و می فهمیدند و در حد درک و فهم مردمان آن عصر می بود؟

رزمگشایی از حکومت های دینی، تنها در پاسخ به چنین پرسشی است که می تواند معنا و مفهوم پیدا کند. آیا، اینکه در زمان های خاص، این مذهب بود که به مثابه یک باور و آرمان و با اندکی سهل انگاری، "ایدئولوژی" موجود و مسلط به شمار می رفت و در نتیجه، اداره جامعه بر عهده آن گذاشته می شد، امروز که بشر به نوعی از وحی و پیامبری بی نیاز شده است، می بایست آنچه را که در دوران کهن، راه حل و راه گشا به شمار می رفته است، هم اینک نیز مو به مو به اجرا بگذارد؟ اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، خرد مند و عقل گرابی بشر و دست آوردهای بی کران علمی - فلسفی - اندیشیدنی اش در جهان مدرن چه جایگاهی دارد؟ آیا باید آنها را برپرد دور و همچنان چشم به آسمان بدوزد، یا الهاماتی که در تاریخ به نام وحی، پیامبر و ... دریافت کرده است، زیر عنوان کلی انگیزه بخشی و جهت گیری و سمت و سو دهد، انسان را با مسئولیت های خویش آشنا سازد؟ نقش و جایگاه اجتماعی دین و مذهب کجاست؟ پاسخ به چنین پرسشی تکلیف ما را با بسیاری از مقولات، از جمله رابطه ی دین و حکومت و دولت، و دین و سیاست روشن می سازد. البته پاسخ به این پرسش به آن سادگی که بسیاری می پندارند، نبوده است. در طیف گسترده و متنوع دیدناران، صدا ها هماهنگ نیست. برخی از "متفکران" دینی اجرای عملی احکام مذهبی را جزو ضروریات دین می دانند و برخی دیگر از اندیشمندان دینی چنین دیدگاهی را نمی پذیرند. این کشمکش در دیرباز در بین معتقدان به مذهب وجود داشته است. ورود به مباحث آنان، و شناخت دیدگاه های متفاوت آنها، می تواند زمینه ساز درک و فهم مقوله ای به نام شریعت و طریقت و یا دین و شریعت باشد.

ادامه دارد...

میلاد محتوم: ملا تارزان بین ریسمان الله و ریسمان شیطان—(وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ الشَّيْطَانِ ...)

جای بسی امیدواری است که مردم سراسر ایران برای دفاع از حیثیت ایران و ایرانی به پا خیزند و با همبستگی و گسترش اعتراضات در شهرهای ایران، جنبش سراسری سرنوینی رژیم را به راه اندازند. حکومت جهل و جنون و جنایت آخوندی بر پایه توهین به تمامی مردم ایران بنا شده است. آیا توهینی بزرگتر و گستاخانه تر از اصل ارتجاعی ولایت فقیه، که به قول آخوندهای ریز و درشت ستون خیمه نظام قرون وسطایی جمهوری اسلامی است و بر مبنای آن هفتاد و پنج میلیون ایرانی نابالغ اند و توان تشخیص نیک و بد را ندارند، وجود دارد که بتوان به ملت بزرگ ایران کرد؟

هر چند رژیم بطور همزمان موجی از اعدام در چندین شهر به راه انداخت و در طرف چند روز 31 زندانی را در کرج، کرمان، نوشهر، زنجان، شیراز، قزوین، بندر عباس و مشهد به دار آویخت تا از مردم زهر چشم بگیرد و تخم ارباب بپراکند، اما اینها همه نشانه ترس و وحشت رژیمی است که روی جاده عقب نشینی از گسترش حرکات اعتراضی و ریختن ترس مردم با کابوس سرنوینی مواجه شده است. رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی از سرنوینی که سرنوشت محتوم تمامی نظام های دیکتاتوری ستم پیشه است، گریزی ندارد، سرنوشتی که نه الله و نه شیطان، بلکه مردم ستمدیده ایران آن را رقم خواهند زد.

میلاد محتوم
فوریه 2014



دیدگاه سوم: حسن روحانی بیش از 6 ماه است که رئیس دولت جمهوری اسلامی شده است. تحلیل شما از مواضع 6 ماهه او چیست؟

سبایش دانشور: برخلاف بسیاری از نظرات رایج در میان نیروها و شخصیت های آویزسیون جمهوری اسلامی، به نظر من از صندوق درآوردن روحانی بیاگر هیچ چرخش سیاسی - ایدئولوژیک در جمهوری اسلامی نیست. جمهوری اسلامی همان جمهوری جانیانگار اسلامی است. این حکومت اعدام و سرکوب و فقر و ترور است. "مواضع" روحانی درخود نه مهم اند و نه مسیر سیاسی متفاوتی را ترسیم میکند. برای بدست دادن یک تحلیل ایزکنیو از حکومتانی مانند ایران، بزرگترین اشتباه اینست که صورت ظاهر مقولات و فرمولبندی های حکومتی و رسانه های ایران را بپذیریم. عباراتی مانند "اعتدال و امید"، "جامعه مدنی" و غیره اسم رمز هستند. اسم رمز سیاستی برای بقای حکومت و وقت خریدن و نه واقعیتی متمایز و عینی از آنچه تاکنون بوده و گویا قرار است منبع متفاوت باشد.

روحانی و "مواضع" وی بیاگر یک خط مشی قدیمی در درون باندهای اسلامی حاکم در ایران است که نماینده شاخص آن رفسنجانی است. آنچه که به این خط مشی، که دوره ای بشمول خود رفسنجانی در حاشیه سیاست ایران قرار داشت، امکان داد که مجددا بعنوان سیاست بستر رسمی جمهوری اسلامی قد علم کند، تشدید بن بست های جمهوری اسلامی و مخاطراتی بود که کل حکومت را تهدید میکرد. روحانی برآیند یک توافق در بالای نظام اسلامی است. توافقی مبنی بر تنش زدایی با دنیای بیرون. میدان دادن به دیپلماسی، دفع مخاطراتی چون تهاجم نظامی، کاهش تحریمها، و در قلمرو سیاست داخلی سیاست صبر و انتظار میان مردم، وحشت از انفجار توده ای علیه فقر و سرکوب و پس زدن آن.

تردید نیست دولت غربی کاسیکار با سیاست پراگماتیستی، لحن و لیختن روحانی را به مسخره بازیهای احمدی نژاد ترجیح میدهند. اما همین هم ظاهر مسئله است. مذاکرات و بدو و دولت با جمهوری اسلامی در باره مسائل مختلف از دوره احمدی نژاد شروع شده بود و بطور کلی از زمان خمینی تاکنون با واسطه و بدون واسطه وجود داشته است. دولت غربی احمدی نژاد را جدی نگرفتند چون کل نظام اسلامی و با دستکم لایه دینفوذ و اصلی آن هنوز به او نتیجه نرسیده بود و اگر هم رسیده بود احمدی نژاد کاندید مناسبی برای آن نبود. تا به مردم ایران برمیگردد، با آمدن روحانی چیزی عوض نشده است. فقر و فاقه گسترش یافته، گرانی و کمبود بیداد میکند، اعدامها رکورد دولتهای دیگر جمهوری اسلامی را شکسته است و با مخالفین سیاسی به وحشیانه ترین شکل ممکن برخورد میشود. این جمهوری اسلامی است و الزامات بقای آن دیکتاتوری و سرکوب خشن است. اینکه در هر دوره نماینده کدام باند اسلامی سکندار دولت است و خود و دولتش را چگونه تئین میکند، ثانوی است. بالاخره مآخضی مانند "حقوق شهروندی"، "لایحه آزادی احزاب"، "قانونمداری و اعتدال"، "مطالبه محوری در چهارچوب قانون" و غیره، بسته بندی جدیدی از ترهائی است که خاتمی و رفسنجانی در دوره های قبل تکرار کردند. در ایران اولین فرض هر بحثی، پذیرش طوق لعنت اسلام و قانون اساسی و ولایت خامنه ای است. بقیه مسائل در این چهارچوب و با این فرض تعریف میشوند. این نوع تبلیغات شاید برای کسانی که در ایران منفعتی دارند و یا خودشان افق سیاسی متمماری را نمایندگی میکنند قانع کننده باشد. اما برای کسانی که میخواهند ریشه حکومت اسلامی و مبنای مادی اختلاف و استعمار را بزندان بوج است. روحانی از افراد کمپنه کار امنیتی و شریک تاکنونی جانیانگار حکومت اسلامی است. روحانی جزئی از پیکره جمهوری اسلامی با تمام کراهت آنست که نباید مستقلا مورد موشکافی قرار بگیرد. روحانی برای وقت خریدن برای نظام بمیدان آمده و بدون خامنه ای و رفسنجانی و کل پدیده ای که جمهوری اسلامی نام دارد قابل تئین نیست. اختلافات و تمایزات اینها میکروسکوپی و درون خانوادگی است و اشتباه است که حساب ویژه ای روی آن باز شود.

دیدگاه سوم: تحلیل شما پیرامون سرمایه گذاری خارجی که حسن روحانی در داووس مطرح کرد، چیست؟

سبایش دانشور: معضل اساسی جمهوری اسلامی اینست که یک پروژه اقتصادی شکست خورده است. فائق آمدن به بن بست های همه جانبه و لاعلاج جمهوری اسلامی صرفا با تغییراتی در سیاست ضد آمریکائی و پایان دادن و یا کاهش حزب الله باری "مرگ بر آمریکا" و زبان جنگ طلبی و یا توافق و سازش برسر پرونده هسته ای امکان پذیر نیست. مادام که ایران مجددا به حوزه صدور سرمایه و تکنولوژی و تخصص و انباشت سرمایه تبدیل نشده است، مادام که اقتصاد ایران به جزئی آننگره از اقتصاد جهان سرمایه داری تبدیل نشده است، مادام که این حکومت به یک حامی رپوایقرص و یا لاقابل اتکاف دول غربی در منطقه تبدیل نشده است، معضلات پایه ای جمهوری اسلامی سرچایشان هستند. اینها اما با جمهوری اسلامی بعنوان "جمهوری اسلامی" غیر ممکن است. سرمایه، آنهم در دنیای جهانی زده، به جانی نمیرود که هر روز با تهدید و فتوای این و آن آخوند روبرو شود. معضل جمهوری اسلامی و کشورهای اسلامی زده سرمایه داری که عمدتا به بیرون اقتصاد جهانی پرت شده اند، تنها در گرو حل مسائل اساسی و قدیمی منطقه از جمله اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی، مسئله اعراب و اسرائیل و حل مسئله فلسطین است.

اگر داریم راجع به اقتصاد ایران و بازسازی اقتصادی و آغاز یک روند نرمالیزاسیون اقتصادی حرف میزنیم، و نه صرفا آمد و رفت موقت و کوتاه مدت شرکتهای غربی و انعقاد چند قرارداد و یا سهم شدن در چند پروژه معین، انوقت سخنان روحانی و فیلتر سخنان خاتمی در داووس از موضع منافع استراتژیک سرمایه بی خاصیت تلقی میشود. کلمه کلیدی نمایندگان جمهوری اسلامی در این نوع جلسات و در متن دیپلماسی تاملین "امنیت سرمایه" و "تسهیلات سرمایه گذاری" است. این سیاست بطور واقعی از دوره رفسنجانی شروع شد. وجوه اقتصادی پلاتفرم رفسنجانی، گمابیش اجرا شد اما پروژه رفسنجانی شکست خورد. این شکست دلایل سیاسی داشت. این بن بست سیاستهای اقتصادی رفسنجانی نبود بلکه بن بست جمهوری اسلامی بود که سیاستهای اقتصادی رفسنجانی را به شکست کشاند. خروج سرمایه داری ایران از بن بست و تلاشی و چشم انداز فروپاشی در گرو اتخاذ یک سیاست اقتصادی درست در چهارچوب جمهوری اسلامی نیست.

در ایران بحث برسر جدال آلترناتیوهای اقتصادی و مکتب اقتصادی نیست. آنهایی که در داووس جمع میشوند و استراتژی سرمایه را تعیین میکنند، با سخنان خاتمی یا روحانی به ایران هجوم نمی برند. معضل واقعی آنها استبداد و اختناق در ایران نیست. برعکس، برای کارکرد سرمایه غربی و تاملین سودآوری لازم، اتفاقا وجود دیکتاتوری عربان و استعمار کار ارزان حیاتی است. همین سرمایه داران و دول غربی در دوره رفسنجانی عبارت "جناح معتدل" را کشف کردند. آنها در عبارت "جناح معتدل" تغییراتی پایه ای را در رژیم ایران جستجو میکردند که شاید با رفسنجانی شروع میشد اما نه با وی و امتدادی و نه با جمهوری اسلامی پایانی نمی یافت. دولت "اعتدال و امید" از یکسو به حکومت داران میکوید که آن سیاستهای قدیمی بازار آزادی مجددا سکانت سیاست در ایران را در دست گرفته و سرمایه غربی میتواند "امید" داشته باشد که ایران را به

ادامه ... صفحه 20

پاسخ حسین ماسالی به 5 سوال ماهنامه دیدگاه سوم

حسن روحانی بیش از 6 ماه است که رئیس دولت جمهوری اسلامی شده است. تحلیل شما از مواضع 6 ماهه او چیست؟

حسن ماسالی: حسن روحانی با حمایت خامنه ای - هاشمی رفسنجانی - خاتمی به ریاست جمهوری ایران منصوب شد. مشاهده خواهیم کرد که ایشان "مرد مورد اطمینان رژیم" برای مذاکرات پشت پرده با کشورهای اروپا - آمریکا و اسرائیل بود. ایشان هم اکنون وظیفه دارد که رژیم جمهوری اسلامی را از انزوای بین المللی خارج کند تا سردمداران رژیم بتوانند از بحران خارج شوند و باین ترتیب استقرار رژیم طولانی تر خواهد شد.

در این مدت کوتاه، حسن روحانی نشان داد که زیرکانه تر از خاتمی و دیگران دارد عمل می کند تا رژیم را در ابعاد مختلف تثبیت کند. ایشان در مذاکرات خلج سلاح اتمی تقریباً موفق شده است. ایشان موفق شده است که سرمایه داران خارجی را تشویق کند که برای عقد قرارداد های اقتصادی با ایران سفر کنند. ایشان در تلاش است که "اپوزیسیون کاذبی" نیز در داخل کشور به سبک خاتمی براه بیاورد و عده ای از فرصت طلب های داخل و خارج از کشور را به صحنه بیاورد تا در میان مردم و در افکار بین المللی، تظاهر به دمکراسی خواهی کند. اما در همین مدت کوتاه بیش از پانصد نفر از مبارزین واقعی و زندانیان سیاسی را در ایران اعدام کرده اند، و محافل بین المللی سکوت اختیار کرده اند تا به منافع آنان در شرایط کنونی لطمه ای وارد نشود. بنابراین، از دیدگاه من حسن روحانی آخوند حیلہ گر دیگری است و همه جناح بندی های این رژیم جانیانگاری بیش نیستند و عقیده دارم هرگونه سازش با این رژیم خیانت به دمکراسی خواهی - سکولاریسم - برابری طلبی است.

تحلیل شما پیرامون سرمایه گذاری خارجی که حسن روحانی در داووس مطرح کرد، چیست؟

حسن ماسالی: سرمایه گذاری های خارجی در چارچوب جمهوری اسلامی، یعنی غارتگری ایران، یعنی حمایت برای تثبیت رژیم، یعنی تشدید دزدی ها و غارتگری سران رژیم که بتوانند آزادانه در اروپا - آمریکا - کانادا جولان بدهند.

نقش آفرینی نیروهای مرل، در انسجام و ساماندهی تهدیدستان در داخل کشور را چگونه ارزیابی می کنید، و چگونه می توان به آن انرژی مضاعف داد؟

حسن ماسالی: گروههای پراکنده ای در داخل و خارج از کشور موسوم به مرل - وجود دارند که با افکار التقاطی، مناسبات تشکیلاتی و انسانی ناهنجاری ابراز وجود می کنند. این گروهها با چنین خصائلی هیچ نقش خلاق و مثبتی نمی توانند ایفا کنند و پانگاهی نیز در میان مردم تاراند و بی جهت نیست که اکثر تهدیدستان جامعه ایران دنباله رو حوادث شده اند و از روی ناچاری و استیصال حتی دنباله رو برخی جناح ها و عناصر همین رژیم می شوند.

علت پراکندگی اپوزیسیون سرتنگونی طلب چیست، و چگونه می توان پلاتفرم مشترکی ایجاد کرد؟

حسن ماسالی: اپوزیسیون سرتنگونی طلب، هنوز نتوانسته است مناسبات سیاسی - تشکیلاتی - انسانی خودش را با جریانهای فرصت طلب تنظیم کند. بهمین علت می بینیم که برخی عناصر و محافل فرصت طلب و دنباله رو آخوندها، در جریانهای "سرتنگونی طلب" نیز رخنه کرده اند. عقیده دارم جامعه ما و از جمله نیروهای سیاسی ایران، از منظر "فرهنگ عمومی و سیاسی" سقوط کرده اند و ما نیازمند آن هستیم که یک "خانه تکانی" بنیادی از نظر فرهنگی - سیاسی - تشکیلاتی - شیوه مبارزاتی ... در خود خود وجود بیآوریم وگرنه "تاریخ واپسگرایانه ایران" تکرار خواهند شد. بنابراین، ما باید بطور اصولی مطرح کنیم که اشتباهات تاریخی ما در گذشته چه بودند و دلایل شکست و ناکامی ما چه بودند؟ چه نباید کرد؟ و چه باید کرد؟ همچنین بنیادهای سیاسی ایران باید تنها به "براندازی رژیم" بنیادبندند، بلکه درباره شکل گیری "قدرت جایگزین و شکوفایی فرهنگی - سیاسی - اجتماعی آینده ایران"، دارای طرح و برنامه باشند.

با توجه به توافق ژنو، آیا خامنه ای در حال تسلیم و خوردن جام زهر است، یا به دنبال وقت کشی برای رسیدن به اهداف فوق سرتی است؟

حسن ماسالی: پس از توافق نامه ژنو، خامنه ای جام زهر را نمی نوشد، بلکه بخش بزرگی از اپوزیسیون سرگردان ایران، جام زهر را بالا خواهد کشید. درباره این مسائل و بسیاری از دردهای جامعه ایران و اپوزیسیون داخل و خارج از کشور، سه کلمه کلید مستند انتشار داده ام که بزودی در اختیار همگان قرار میگیرند. با درود - حسن ماسالی



بهشت سرمایه و استثمار تبدیل کند. اما اگر در سطح افاضات و تبلیغات دیپلماتیک محدود نشویم، راه خروج سرمایه داری ایران از وضعیت فلاکت‌آزاد اقتصادی کنونی یک راه حل سیاسی است، راه حلی که فعال‌های مایشانی ارگانها و نهادهائی که کارکرد سرمایه را محدود و مشروط میکنند تماماً رفع شده باشد. برای ورود سرمایه داری ایران به یک دوران بازسازی و اقتصاد پوزیوایی متعارف متکی بر بازار، برای تأمین ثبات و امنیت حقوقی و آذاری سرمایه، باید در جمهوری اسلامی تغییرات ماهوی صورت بگیرد. امری که نه از عهده رفسنجانی برآمد و نه خاتمی و نه امروز روحانی قادر است به آن فائق بیاید.

به قول منصور حکمت، "جمهوری اسلامی در بن بست است، زیرا در عصر کمبود سرمایه در سطح جهانی، در عصر شکست استراتژی‌های توسعه مبتنی بر حمایت از بازار داخلی، در عصر جهانی شدن سرمایه و نقش کلیدی سرمایه و تکنولوژی غربی در تولید صنعتی، در عصر بازار آزاد و رقابت تکنولوژیک برای بازارهای فراملی، هنوز یک "جمهوری اسلامی" است. کارگر ایرانی، با توجه به سطح عمومی توان صنعتی و فنی و عملی اش، جزو ارزاترین‌ها در دنیاست. اما حتی اگر مزد را به صفر برسانند و اعصاب را با اعدام جواب بدهند، باز ایران به یک حوزه اقتصادی دارای رابطه ارگانیک با سرمایه داری غربی تبدیل نمیشود. مشکل رژیم ایران نظیر مشکل برزیل نیست، به روسیه شبیه است. مشکل سرمایه داری ایران اقتصادی نیست، سیاسی، ایدئولوژیکی و حکومتی است."

دیدگاه سوم: نقش آفرینی نیروهای مرل، در انسجام و ساماندهی نهیستان در داخل کشور را چگونه ارزیابی می کنید، و چگونه می توان به آن انرژی مضاعف داد؟

سبایش دانشور: من به جنبش کمونیسم کارگری تعلق دارم که مارکسیسم پرچم انتقاد و اجتماعی آنست. در این دیدگاه پراتیک انقلابی مکان بسیار مهمی دارد و به این اعتبار لنین بعنوان یک رهبر انقلابی کمونیست که پراتیک انقلابی جایگاه مهمی در تفکر و عمل وی دارد برای جنبش ما مهم است. اما عنوان "مرل" و یا نیروهای منسوب به مارکسیست - لنینیست ضرورتاً به همین چهارچوب اشاره ندارد. ابداع عنوان "مارکسیست - لنینیست" برمیگردد به دوران استالین و انشقاق های بعدی در چهارچوب سرمایه داری دولتی شوروی و آنچه که بنام کمونیسم شناخته میشود. جریاناتی که عمدتاً برای مقاصد و منافع غیر کارگری و غیر سوسیالیستی از این عنوان استفاده کردند و تفکر و پراتیک شان از نظر من نه ربطی به دیدگاه و تئوری انتقادی مارکس دارد و نه لنین. لذا ما خود را "مارکسیست" نمیستیم و "مارکسیست" مرفی نمیکنیم و تلاش داریم مرز اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم کارگری با انواع سوسیالیسم های غیر کارگری و نیروهای چپ رادیکال را با این عناوین مخدوش نکنیم.

اما نکته شما اینست که نیروهای انقلابی و چپ، حال با هر تعبیری و موسوم به "مارکسیست - لنینیست" کدام جایگاه عملی و سیاسی در تقابل طبقاتی در ایران دارند. ارزیابی من اینست که چپ عموماً در جامعه ایران قوی است. قوی شاید نه به معنی سازمانی و عمل متشکل بلکه به معنای گرایش اجتماعی در مقابل راست. تفکر ضد سرمایه داری و مخالفت با بنیادهای وضع موجود بدی ریشه دار است که دیگر صدای آخوندها و سران جمهوری اسلامی را درآورد است. اگر وزیر اطلاعات میگوید "پروژه روحانی چپ زدائی در جامعه است" و یا از "تسلط فرهنگ و ادبیات ضد سرمایه داری" گلابه میکند، صرفاً هدف شان این نیست که به سرمایه داران و طبقه بورژوا دلاگرمی بدهند بلکه اعتراف میکنند که سه دهه سرکوب کمونیسم و چپگرانی و رادیکالیسم و اشاعه روزمره تبلیغات ضد کمونیستی هنوز نتوانسته چپگرانی را متروک کند و هنوز نمیتواند یک "خطر" تلقی شود.

نیروهای منسوب به مارکسیست - لنینیست باید خودشان راجع به درجه نفوذ و نقش شان در سازماندهی کارگران و محرومان حرف بزنند. من نمیتوانم بنمایندگی آنها چیزی بگویم. ارزیابی عمومی من اینست که چپ رادیکال و سنتی در ایران نمیتواند منشأ هر جنبش اصلی کارگری و کمونیستی علیه سرمایه با اهداف روشن و بلاواسطه سوسیالیستی باشد. این چپ نهایتاً ضد بورکراسی است، اصلاحات اجتماعی میخواهد، در برخورد به مذهب محافظه کار است، از نظر فرهنگی شرق زده است، و در سیاست خود را در حاشیه جدال قدرت سیاسی تعریف میکند. اگر این وضع ادامه پیدا کند امید خاصی به این نوع چپ نمیتوان داشت. چپی که در جامعه بورژوا دلاگرمی که در عوای سیاسی یک پای جدال نباشد، چپی که نبض اش با کارگر و اعتراض کارگری و اعتراضات رادیکال نزند، چپی که بدهکار به تاریخ شوروی و استالینسم است و هر روز میخواهد ثابت کند که دوز دمکراسی را در سوسیالیسم اش بالا برده و دیگر دیکتاتور نمیشود، چنین چپی همیشه مرع عزرا و عروسی است.

به نظر من و برای برون رفت از این اوضاع، اگر میخواهیم ماجرای مصر و تونس و سرنوشته انقلاب 57 در ایران مجدداً تکرار نشود، باید سنگریندی و آمادگی سیاسی کافی داشته باشیم. باید روشن باشد که در ایران اسلام زده و در جامعه ای که تحت قوانین اسلامی اسپر است، باج دادن به مذهب عین ارتجاع است و به ارتجاع حاکم و اپوزیسیونی خدمت میکند. باید روشن باشد که آینده جامعه ایران یک آینده غیر مذهبی است و نیروهائی که با هر روایتی خود را چپ و سوسیالیست و کمونیست و مرل و غیره تعریف میکنند، نمیتوانند مبارزه با مذهب و اسلام سیاسی را "فرعی" کنند. باید روشن باشد که نصف آن جامعه یعنی زنان، تحت حکومت آپارتاید اسلامی اند و زنان یک کشور مهم هر تحول سیاسی در ایران هستند. چپی که مسئله زن برایش حاشیه ای است و با صرفاً از "زنان کارگر" حرف میزند، حتی صورت مسئله را متوجه دیده نشود، چه رسد بتواند نقش سیاسی درستی ایفا کند. باید روشن باشد در جامعه ای که دو سوم آن را جوانان تشکیل میدهند و نه به صدق و نه به انقلاب 57 تعلق خاصی احساس میکنند، نسلی که سوم اش را از دنیا امروز میخواهد و عمدتاً فرزندان خانواده های کارگری هستند، چپ نمیتواند با نسنالزئی گذشته با این نسل روبرو شود و تأثیرگذار باشد. و مهم تر از همه باید روشن باشد که در قرن بیست و یکم و در متن بحران جهانی سرمایه داری نمیتوان چپ بود و مستقیماً و بدون هیچ شرطی علیه تمامیت حاکمیت سرمایه در همه اشکال آن نبود. چپ باید نیروئی باشد که از دید هر انسان عادی بعنوان دشمن نابرابری و تبعیض و استثمار و سرمایه شناخته شود.

به نظر من در ایران چپ موثر که بتواند یک ترند اجتماعی جذاب و امروزی باشد، چپی است ضد ارتجاع و سرمایه، مدرنیست و آوانگارد، سولکار و ضد اسلامی، برابری طلب و آزادیخواه، دخالتگر در همه عرصه های جدال سیاسی و طبقاتی بعنوان یک نیروی سیاسی و آلترناتیو. چپی که این خصوصیات را ندارد لاقلاً در ایران بجای نمیرسد. بطور عمومی تر سیاست این چپ برای تأثیرگذاری در تحرک و اعتراض کارگران و توده مردم ناراضی، اولاً باید این باشد که خصوصاً در مورد ارتجاع اسلامی اند و زنان یک چپ و کارگری در مقابل راه حل های راست و بورژوائی دفاع کند. ثانیاً، قاطعانه و بدون ابهام برای سرنگونی انقلابی تلاش کند. ثالثاً، از موضع انتقاد ضد رژیم بیرون بیاید و به یک موضع فعال و دخالتگر برای رهبری جامعه برای سرنگونی انقلابی و استقرار آلترناتیو سوسیالیستی بکوشد. رابعاً، به الزامات این پروژه اعم از سازماندهی حزبی و توده ای و علنی و مخفی و نیمه علنی و نیمه مخفی و بسیج اردوی چپ جامعه برای یک رهائی سوسیالیستی بپردازد. اگر به سوسیالیسم تر بعنوان یک مجموعه عقاید و باور شریف و با آرزوئی که زمانی دور "جبرا" متحقق میشود نگاه نکنیم، بلکه سوسیالیسم را امری فوری و ضروری و یک راه حل واقعی بدانیم، انوقت باید به انقلاب کارگری چشم دوخت و برای آن تلاش کرد.

دیدگاه سوم: علت پراکندگی اپوزیسیون سرنگونی طلب چیست، و چگونه می توان پلانفرم مشترکی ایجاد کرد؟

سبایش دانشور: اپوزیسیون سرنگونی طلب از سنتهای سیاسی و طبقاتی مختلف می آید. سرنگونی طلبان امروز در سیاست ایران متنوع و رنگارنگ اند. راست برو غربی و سلطنت طلبان یک بخش این اپوزیسیون سرنگونی طلب هستند که سیاست شان عمدتاً به کودتا و بند و بست از بالا منتهی است. قوه پرستان متفرقه بخشی دیگر هستند که چشم انتظار حمله نظامی به ایران و ایفای نقش بعنوان سربازان ناتو هستند. مجاهدین بخشی دیگرند که در ردیف همین دو گروه می گنجد و تازه اسلام را انهم در یک جامعه اسلام زده که هر روز اسلام را پس میزند میخواهند احیا کنند. بیروزی استراتژی عمومی این گروهها در گرو حمله نظامی به ایران، تشدید تحریمهای اقتصادی و شرکت در پروژه های آلترناتیو سازی به سبک عراق و افغانستان و لیبی است. اتحاد با این نیروها هیچ منفعتی برای آینده ایران، برای یک آینده نسبتاً آزاد و ایمن برای مردم ندارد. این نیروها در حال حاضر با باز شدن فضای دیپلماتیک جمهوری اسلامی و دول غربی احساس انزوا و دیرسیون سیاسی میکنند و امیدشان برگشت "گزینه نظامی" روی میز وزارت خارجه و پنتاگون است.

بخش دیگر سرنگونی طلبان نیروهائی هستند که میخواهند جمهوری اسلامی را به طرق انقلابی و با اتکا به نیروی مردم کارگر و زحمتکش بریز بکشند. همکاری و هم جهتی با این نیروها هم مطلوب است و هم ضروری. امروز بحث کردن از یک اتحاد وسیع سیاسی و حزبی یعنی غیر سیاسی است. ممکن است که در آینده احزاب جدیدی از میان گروهنیهای مختلف شکل بگیرد. اما نکته اساسی امروز اینست که فضای سیاست ایران را بستر سرنگونی طلبی و انقلابی تسخیر کند. این یعنی یک مبارزه فعال و بیوقفه با کل نیروهائی که نقطه سازش هائی را در مبارزه و تلاش مردم علیه حکومت اسلامی تعریف میکنند. شکست این نقطه سازش ها و خاکریزهای جمهوری اسلامی برای هر قدم پیشروی ضروری است. همینطور منزوی کردن نیروهائی که یک سناریوی سیاه و نسخه جنگ داخلی برای ایران را می پیچند. عراقیزه و لیبیائی کردن ایران هدف این نیروهاست. مردم ایران علیرغم ضدیت شان با جمهوری اسلامی، اگر قرار باشد به سرنوشته مردم در دمشق و بغداد و کابل دچار شوند، و نیروئی برای سرنگونی انقلابی در صحنه نباشد، ناچاراً به رژیم اسلامی رضایت میدهند.

ایجاد یک "پلانفرم مشترک" تنها میتواند سیاسی باشد و نه محصول مباحث کشدار فرقه ای برای رسیدن به یک تخمیر فکری. ایجاد یک پلانفرم مشترک تنها میتواند به استقلال هر گروهیندی سیاسی و بسیج امکانات و نیرو در خدمت تبدیل سرنگونی خواهی انقلابی به بستر اصلی سیاست ایران باشد. ایجاد یک پلانفرم مشترک تنها میتواند به معنی اجتماعی چپ باشد و خود را در مقابل جمهوری اسلامی و انواع پروژه های دست راستی تعریف کند و عملاً این تمایز سیاسی و اجتماعی را نشان دهد. ایجاد یک پلانفرم مشترک تنها میتواند مبتنی بر همکاری و هم جهتی آزادانه و در عین حال سیاستی انتقادی نیروهای ذینفع باشد. دوران "همه با هم" گذشته است. سیاست "همه با هم" نه مطلوب است و نه توجه کنسی را جلب میکند. مسئله امروز اولاً تأمین یک رهبری سیاسی و انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و جلوگیری از آلترناتیو سیاسی و اجتماعی کارگری و سوسیالیستی است و ثانیاً امکان دادن به جامعه برای یک انتخاب سیاسی میان چپ و راست جامعه.

هر کمونیست و سوسیالیست یا رو زمین باید روشن باشد که از امروز تا استقرار یک قدرت کارگری کدام ایستگاه های سیاسی اصلی وجود دارند و چگونه باید در هر مقطع نیروی سرنگونی و انقلاب کارگری را بسیج و متحد کرد. مناسبانه درک غیر سیاسی، فرقه ای و سکناریستی، بدهکار به سقوط سرمایه داری دولتی شرق و متکوب زیر فشار تبلیغات ضد کمونیستی، درکی که از سیاست معنی روشننگری و آگاهگری صرف دارد و نه آکتور تغییر جامعه و قوانین و مناسبات اجتماعی، اینها باعث میشوند که نیروی واقعی انقلابیگری و سوسیالیسم آزاد نشود. اگر در بر همین پاشنه بچرخد، بار دیگر اسلامپا و انواع راست متفرقه سرنوشته چند دهه دیگر سیاست و تاریخ در ایران را رقم خواهند زد. برای برون رفت کارهای زیادی لازم است و نیاز به تصمیمات شجاعانه و قبول مسئولیت دارد.

دیدگاه سوم: با توجه به توافق زنو، آیا خامنه ای در حال تسلیم و خوردن جام زهر است، یا به دنبال وقت کشی برای رسیدن به اهداف فوق سزای است؟

سبایش دانشور: بسیاری از صاحب نظران واقعه توافق زنو را با "تسلیم"، "تکرار ترکمانچای"، "عقب نشینی"، "خوردن جام زهر" و غیره تئین کردند. میگویند این توافق علیه "دافع ملی" است و غیره. کلاً چند دسته تحلیل وجود دارند: یکی از موضع ناسیونالیسم و انتقاد به جمهوری اسلامی که "منافع ایران" را در نظر نگرفته است، یکی از موضع واقعی و تفسیر مفاد توافق و اینکه چی داده شده و چی گرفته شده و کدام طرف باخته یا برده است. یکی از موضع آغاز دوران جدید در سیاست خارجی ایران و رفتن بسمت عادل شدن مناسبات جمهوری اسلامی و آمریکا.



من و حزب ما، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، در اظهار نظرهای قبل از اعلام این توافق، تاکید کردیم که توافق بین جمهوری اسلامی و پنج باصافه یک برسر پرونده هسته ای و کاهش درجه ای از تحریمها ممکن است. اما این به معنای "عادی شدن" مناسبات جمهوری اسلامی و آمریکا نخواهد بود. ما همواره برخلاف عده ای که مستقیماً و غیر مستقیماً از سیاست تحریم تجاری دفاع کردند، مخالف شدید تحریم تجاری و پایان دادن به آن بودیم. توضیح دادیم که تحریم تجاری تنها مردم را به فقر و فلاکت بیشتر میکشاند و به جمهوری اسلامی کمترین ضربه ای نمیزند. بحث "تحریم هدفمند" را دفاع خجول از سیاست ارتجاعی تحریمها دانستیم. تحریم اقتصادی خود یک سلاح کشتار جمعی است. تحریم اگر واقعا رژیم اسلامی را میخواهد هدف قرار دهد، تنها میتواند تحریم اطلاعاتی و امنیتی و نظامی و انتقال وسایل جاسوسی از مردم باشد. و نه نان و غذا و کالاهایی که به بسنن کارخانجات و بیکاری و فلاکت بیشتر مردم منجر میشود. دفاع از سیاست تحریم اقتصادی یک سیاست غیر مسئولانه و ضد اجتماعی است.

همینطور ما تاکید کردیم که نه فقط توافق برسر پرونده هسته ای، بلکه بهبود مناسبات جمهوری اسلامی با دولت آمریکا، با مخالفت ما بعنوان یک جریان ملیتات سرنگونی طلب و انقلابی و ضد اسلام روبرو نمیشود. برای یک نیروی انقلابی که اصل حفظ جامعه مهم است، برای نیروی که میدانست استیصال مردم زمینه رشد ارتجاع و باند سپاهی است، برای نیروی که میدانست توهم و انتظار حمله به ایران و "ناجی" ای که می آید و "ایران را آزاد میکند" از چاله افتادن به چاه است، برای نیروی ضد اسلام سیاسی که میدانست توافق جمهوری اسلامی با "شیطان بزرگ" و پائین آمدن و یا نیمه افزایش شدن پرچم ضد آمریکائی بنفع مبارزه سکولاریستی و ضد اسلامی است، دلیلی برای مخالفت با این توافق و یا هورا کشیدن برای آن وجود ندارد. به نظر من حکومتی که یک رکن ایدئولوژیک و اساسی و هویت ضد آمریکائی اش را پائین میکشد، در یک جامعه غربی و ضد اسلامی طعمه بهتری برای شکار است. مخالفت ما آنجا آغاز میشود که مباحث حول این توافق به توهم و سیاست انتظار در جامعه برای بقای جمهوری اسلامی دامن زند. امری که مستقل از این توافقات یک رکن سیاست کمونیستی ما بوده است.

مشخصاً و تا به سوال شما برمیگردد، هم جمهوری اسلامی و هم دولت آمریکا به این توافق نیاز داشتند. جمهوری اسلامی در وحشت از انفجار داخلی بود و اوضاع اسلام سیاسی در منطقه و متحدین جمهوری اسلامی نیاز به چنین توافقی را ضروری کرده بود. آمریکا در موقعیتی نبود که وارد یک جنگ دیگر شود و به جمهوری اسلامی برای توافق برسر مسائل منطقه نیاز داشت. این توافقات شبیه توافقات دوره خاتمی است و برای رژیم اسلامی وقت میخورد. برای غرب هم محدودیتهای واقعی از جمله عدم امکان یک تهاجم نظامی و اختلاف بین قدرتهای سرمایه داری باعث میشود که بقول خودشان "به دیپلماسی شانس بدهند". این توافقات در همین سطح معنی دارد و میتواند زیر فشار محدودیتهای طرفین مجدداً عقب رانده شود. جمهوری اسلامی با این توافقات به هیچ جریختن سیاسی - ایدئولوژیک دست نزده است و اتفاقاً تشدید سرکوب و اعدامها صرفاً میخواهد به جامعه بگوید که این توافقات را نه بعنوان ضعف جمهوری بلکه باید بعنوان "اقتدار" آن تلقی کرد. اینکه دنبال برنامه "فوق سری" هستند یا نه، من ارزیابی ایزکیوی ندارم. فکر میکنم سرزنشست جمهوری اسلامی کشوری و اپرانی نیست و بازیگران جهانی و منطقه ای دیگری هم دارد. چه کسی میدانند، شاید همین تقابلها و رقابتهای جهانی و منطقه ای جمهوری اسلامی را به بمب اتمی هم مسلح کند. بطور کلی، یک ایران هسته ای ضرورتاً با مخالفت غرب روبرو نمیشود، همانطور که پاکستان و هند و اسرائیل نشده است. مسئله وجود حکومتی است که یک پیک ای اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است. در هر حال کشمکش دول غربی با جمهوری اسلامی از پرونده هسته ای شروع نشده و با خاتمه این پرونده نیز پایان نخواهد یافت. مذاکرات هم به بهانه و از مجرای پرونده هسته ای است اما طرفین اهداف بلند مدت و توافقی برسر مسائل پایه ای تر و قدیم تر را دنبال میکنند.

ما در قبالت این توافقات نه موضع ناسیونالیستی داریم و نه موضع داور و مفسر. ما بعنوان کمونیست و انقلابی پلانفرم قدیمی خودمان را داریم که نه قبل از این توافقات و نه بعد از آن توسط طرفین این جدال نمایندگی نشده و نمیشود. نفس اینکه موقتا خطر چند منبهم روی سر مردم ایران کنار رفته است، نفس اینکه بهانه "تحریم هستیم" در دست جمهوری اسلامی و کارفرمایان که به بلای جان کارگر و مردم مجبور تبدیل شده بود کم شده است، نفس اینکه مردم ناراضی و نفس اینکه مردم ناراضی از خود راسا باید بپذیرند که حال این رژیم بکنند، اینها برای ما باید مهمتر باشد. جمهوری اسلامی ضد آمریکائی و دوست آمریکا از نظر ما یک رژیم ارتجاعی و ضد کارگری است و باید به طرق انقلابی سرنگون شود.

مازیار رازی: تفسیری از مانیفست کمونیست کارل مارکس - بخش اول

این بخش پایانه با این جمله معروف آغاز می شود که "تاریخ تمام جوامع تاریخ مبارزه طبقاتی است". همین جمله ساده، خط بطلانی می کشد بر تمامی گرایشانی که با نام مارکس و مارکسیزم، مروج و مبلغ نظریات سازش طبقاتی در تاریخ بوده اند. برای نمونه بسیاری از جریانها "چپ" در ایران که بر اساس تهرای «مرحله» انقلاب، یعنی مرحله اول: انقلاب «دمکراتیک» و «مرحله دوم: انقلاب سوسیالیستی، سازش طبقاتی (سازش با بخشی از بورژوازی «ملی» در مقابل امپریالیزم) را تبلیغ و به مورد اجرا قرار داده اند. اینها نظریاتشان و عملکردهایشان اساساً با نظریات کارل مارکس در مانیفست کمونیزم خوانایی نداشته و در واقع در نقطه مقابل قرار گرفته است.

مارکس سپس توضیح می دهد که جامعه ی مدرن بورژوازی به تضادهای طبقاتی خاتمه نداده است بلکه صرفاً آن را ساده تر کرده است. او می گوید: «عصر ما، عصر بورژوازی، اما، دارای ویژگی بارز و خاص خود است: تضامین طبقاتی ساده تر شده اند. کل جامعه هرچه بیشتر به دو اردوگاه بزرگ متضام تقسیم می شود... بورژوازی و پرولتاریا». مابقی این بخش به تشریح تاریخی انکشاف این دو طبقه اختصاص یافته است.

در این جمله، نکته ای ویژه ای در تعریف مارکس از «طبقه» به چشم می خورد که توسط بسیاری از گرایشها «چپ» نادیده گرفته شده است. نزد مارکس طبقه صرفاً یک معنای عینی (ایزکیوی) ندارد. طبقات در رابطه با موقعیت شان در تولید اجتماعی تعریف می شوند. اما، در مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی، طبقات و لایه های اجتماعی نیز می توانند در دو طرف این مبارزه قرار گیرند- به قول مارکس، به یکی از این دو "اردوگاه بزرگ" می پیوندند. بنابراین، جنبش پرولتری به جنبش کارگران صنعتی خلاصه نمی شود، همان طور که طبقه ی بورژوا به صاحبان کارخانه کاهش نمی یابد. تعریف عینی طبقه باید با جنبه های ذهنی و سیاسی مبارزه ی طبقاتی تکمیل شود.

این نکته اساسی در مانیفست وجه تمایز بسیاری از گرایشها آنارشوییستی و شبه آنارشوییستی در درون جنبش کارگری با مارکسیزم انقلابی است

بورژواها و پرولتاریا - دو طبقه

مارکس براساس روش علمی ماتریالیستی خود به بررسی تاریخ رشد دو طبقه ی مدرن «بورژوا» و «پرولتاریا» می پردازد. بررسی مشخص رشد بورژوازی اروپایی به او نشان می دهد که این طبقه ی جدید خود محصول به گفته او «یک مسیر طولانی تحولات و سلسله ای از انقلابات در وجه تولید و مبادله» است. از میان رعایای قرون وسطا، شهرنشینان آزاد شده ی نخستین شهرها برخاستند که پیشه وری و صنعتگری و تجارت کار عمده ی آنها را تشکیل می داد. بورژوازی اروپایی از میان این عناصر پدیدار شد. مارکس در مانیفست می نویسد: «بورژوازی در زمان تسلط اشرافیت فئودالی خود طبقه ای ستمدیده بود و در کمون های قرون وسطایی [منظور شهرهای فئودالی آن دوره است] سازمانی نیز و خودگردان داشت، در جایی (مثلاً در ایتالیا و آلمان) جمهوری مستقل شهری تشکیل داد، و در جایی دیگر (مثلاً در فرانسه) طبقه ی سومی بود که به سلطنت مالیات می پرداخت، و بعدها، در دوران تولید کارگاهی، در خدمت دستگاه نیمه فئودالی و با سلطنت مطلقه حکم زونه ای را داشت در برابر نجبا.

مبادله ی میان شهر و ده (مبادله ی محصولات صنعتی با محصولات کشاورزی) وسیله ای برای انباشت سرمایه شد. این شرایط کم و بیش برای چندین قرن ادامه داشت تا این که افزایش عظیم مبادلات بین المللی به یک بازه تحرکی کیفی به این طبقه ی جدید بخشید. به تدریج دستگاه فئودالی در هم شکست و میلیونهای صنعتی جایگزین اشراف و فئودال ها شدند. مارکس در مانیفست می نویسد: «بورژوازی، پس از استقرار صنعت جدید و بازار جهانی، سرانجام توانسته است حاکمیت مطلق سیاسی را به دست آورد. قوه ی اجراییه ی دولت جدید چیزی نیست جز کمیته ای برای اداره ی امور مشترک کل بورژوازی.»

بورژواها و پرولتاریا - جوامع شرق و غرب

برای درک دلایل رشد کند و یا حتی عدم رشد بورژوازی در کشورهای غیر اروپایی نیز باید به همین شیوه ی تحلیل مشخص تاریخی دست زد. مثلاً، مارکس چرا اشاره می کند که در اروپا منشاء، این طبقه جدید در شهرنشینان "آزاد" قرون وسطی بود؟ زیرا که در بسیاری جاهای دیگر اگر چه شهرنشین وجود داشت، اما، این شهرها در واقع صرفاً مراکز اداری و نظامی دولت های ماقبل سرمایه داری بودند و نه شهرهای مستقل. در این شهرها پیشه ور و صنعتگر وجود داشت، اما، اغلب فقط براساس سفارش تولید می کردند و در واقع نوعی مستخدم دولت بودند. مبادله ی قابل ملاحظه ای میان شهر و ده صورت نمی گرفت و اغلب مناطق روستائی تقریباً خودکفا بودند.

مثلاً در چارچوب نظام اجتماعی حاکم بر کشورهای نظیر ایران (آنچه مارکس وجه تولید آسیایی می نامد)، ما در قرون وسطا و نه چنین شهرنشینان آزادی داشتیم و نه طبقه های طبقه ی مستقل پیشه ور صنعتگر. و یا اگر کشف و گسترش راه های دریایی به افزایش حجم مبادلات تجار اروپایی جوشی عظیم بخشید، همین راه ها اهمیت راه های زمینی تجاری را تقلیل داد و در نتیجه حجم تجارت خارجی کشورهای نظیر ایران به شدت کاهش یافت. همان عواملی که باعث تقویت عناصر انقلابی بورژوازی در کشورهای اروپائی شد در ایران استبداد آسیائی را تقویت کرد.

مارکس سپس اشاره می کند که بورژوازی در اول پیدایش خود طبقه ای انقلابی بود. نه به این دلیل که حرف های ضدفئودالی می زد، بلکه به خاطر این که در عمل مناسبات کهن فئودالی را نابود کرد، رابطه ی بردگی طبیعی انسان به طبقات برتر را به زیر سنواال کشید. به برداشت رومانتیک از خانواده پایان داد و هاله ی مقدس مذهب را کنار زد. جریانها «چپ»ی که با کوچک ترین چشمک بورژوازی در ایران (یا بخشی از آن) بدان لقب «انقلابی» اعطاء می کنند، باید توضیح دهند کدام یک از اقدامات فوق را بورژوازی ایران عملاً انجام داده است؟ آیا بورژوازی تکالیف بورژوا دمکراتیک نظیر اصلاحات ارضی و مسأله ی ملی را حل کرده است؟ و یا قادر به حل استقرار میکراسی در ایران است؟

به علاوه، مارکس می گوید: «بورژوازی نمی تواند بدون دگرگون کردن دائمی و دامنه ی ملی را از تولید و در نتیجه دگرگون کردن روابط تولیدی، و نوام یا آنها، دگرگون کردن تمام روابط اجتماعی، به حیات خود ادامه دهد. برعکس، حفظ شیوه های کهنه ی تولید... نخستین شرط ادامه ی حیات همه ی طبقات صنعتی پیشین بود». این تحولات دائمی، دوران بورژوازی را از تمام ادوار پیشین متمایز می کند. تمام روابط پایدار و منجمد سنتی، با تعصبات و اعتقادات کهن و مقدس خود، از میان می روند و تمام روابطی که به نازکی به وجود آمده اند پیش از آن که قوام بگیرند، گهنه می شوند. آن چه محکم است تضعیف می شود، آن چه مقدس است به کفر می انجامد، و بشر عقابت مجبور می شود با دوره جمع با شرایط واقعی زندگی خود و روابط خود با هم نوحش روبرو شود.

ادامه دارد



تنگنا

فروغ فرخزاد

تنها صداست که می ماند

چرا توقف کنم، چرا؟
برنده ها به ستوی جانب آبی رفته اند
افق عمودی است
افق عمودی است و حرکت : فواره وار
و در حدود بینش
سیاره های نورانی میچرخند
زمین در ارتفاع به تکرار میرسد
و جاهای هوایی
به نقب های رابطه تبدیل میشوند
و روز وسعتی است
که در مخیله ی تنگ کرم روزنامه نمیگنجد
چرا توقف کنم؟
راه از میان مورگ های حیات می گذرد
کیفیت محیط کشتی زهدان ماه
سلول های فاسد را خواهد کشت
و در فضای شیمیایی بعد از طلوع
تنها صداست
صدا که ذوب ذره های زمان خواهد شد .
چرا توقف کنم؟

چه می تواند باشد مرداب
چه می تواند باشد جز جای تخم ریزی
حشرات فاسد
افکار سردخانه را جنازه های باد کرده رقم
می زنند .
نامرد ، در سیاهی
فقدان مردیش را پنهان کرده است
و سوسک
وقتی که سوسک سخن می گوید .
چرا توقف کنم؟
همکاری حروف سربی بیهوده ست .
همکاری حروف سربی
اندیشه ی حقیر را نجات خواهد داد .
من از لاله ی درختانم
تنفس هوای مانده ملولم میکند
برنده ای که مرده بود به من پند داد که
پرواز را بخاطر
بسپارم

نهایت تمامی نیروها پیوستن است ،
پیوستن
به اصل روشن خورشید
و ریختن به شعور نور
طبیعی است
که آسیاب های بادی میبوسند
چرا توقف کنم؟
من خوشه های نارس گندم را
به زیر پستان میگیرم
و شیر می دهم
صدا ، صدا ، تنها صدا
صدای خواهش شفاف آب به جاری شدن
صدای ریزش نور ستاره بر جدار مادگی
خاک
صدای انعقاد نطفه ی معنی
و بسط ذهن مشترک عشق
صدا ، صدا ، صدا ، تنها صداست که
میماند

در سرزمین قد کوتاهان
معیارهای سنجش
همیشه بر مدار صفر سفر کرده اند
چرا توقف کنم؟
من از عناصر چهارگانه اطاعت میکنم
و کار تدوین نظامنامه نیست

مرا به زوزه ی دراز توحش
درعضو جنسی حیوان چکار
مرا به حرکت حقیر کرم در خلاء گوشتی
چکار
مرا تبار خونی گل ها به زیستن متعهد
کرده است
تبار خونی گل ها میدانید ؟

علی میرفطروس

آخرین شعر

« نه !

مرگ است این

که به هیأت قَدِیسان
برشپا شاد باور مردم

پارو کشیده است . . . »

این را خروس های روشن بیداری

- خون کاکلای شعله ور عشق

گفتند

- « نه !

این ،

منشورهای منتشر آفتاب نیست
کتیبه کهنه تاریکی ست -

که ترس و

تازیانه و

تسلیم را

تفسیر می کند.

آوازهای سبز چکاوک نیست

این زوزه های پوزه «تازی» هاست

کزفصل های کتابسوزان

وزشهرهای تهاجم و تاراج

می آیند . . . »

این را سرودهای سوخته

در باران

می گویند.

* * *

خلیفه!

خلیفه!

خلیفه!

چشم و چراغ تو روشن باد !

اخلافِ لاف تو

- اینک -

در خرقة های توبه و تزویر

با مُشتی از استدلال های لال

« حلاج » دیگری را

خلیفه!

خلیفه!

چشم و چراغ تو روشن باد ! !

* * *

در عمق این فریب مُسَلِّم

درگردبادِ دین و دغا

باید

ازشعله و

شقایق و

شمشیر

رنگین کمانی برافرازم . . .

مرداد ماه ۱۳۵۷ تهران





”ماهي سياه کوچولو گفت
مي خواهم بروم بيمنم آخر
جويبار كجاست. مي داني
مادر ، من ماه هاست تو اين
فكرم كه آخر جويبار كجاست
و هنوز كه هنوز است ،
نتوانسته ام چيزي سر در
بياورم. از ديشب تا حالا
چشم به هم نگذاشته ام و
همه اش فكر کرده ام. آخرش
هم تصميم گرفتم خودم بروم
آخر جويبار را پيدا كنم. دلم
مي خواهد بدانم جاهاي ديگر
»چه خبرهاي هست“

برگرفته از : ماهی سیاه کوچولو

”من در دادگاهی كه نه قانونی بودن و نه صلاحیت آن را قبول
ندارم، از خود دفاع نمی كنم . هر چه شما بر من بیشتر بتازید
من بیشتر بر خود می بالم، چرا كه هر چه از شما دورتر باشم
به مردم نزدیكترم و هر چه كینه شما به من و عقايدم شدیدتر
باشد لطف و حمایت توده مردم از من قوی تر است ،
حتی اگر مرا به گور بسپارید كه خواهید سپرد مردم از جسد
پرچم و سرود می سازند.“

خسرو گل سرخی

غلامحسین ساعدی

”كار ما اين است كه بشوريمش. يك يا دو
سطل آب مي پاشيم رويش. وبعد چند تگه
پنبه ميگذاريم روي چشم هايش و محكم
مي بنديم كه ديگر نتواند ببيند.“

با يك خط چشم هاي مرد را بست و بعد رو
به ما كرد و گفت:؛ فکش را هم بايد
ببنديم:؛ پارچه اي را از زير فك رد مي كنيم
و بالاي كله اش گره مي زنيم. چشم ها كه
بسته شد دهان هم بايد بسته شود كه
ديگر حرف نزنند:؛

فك پايين را به كله دوخت و گفت:؛ شست
پاها را به هم مي بنديم كه راه رفتن تمام
شد“

برگرفته از : كلاس درس





چندیست که نگاه به تغییر رژیم در ایران دچار بازنگری شده است، بخصوص پس از آغاز "ترمش فهرمانانه" جمهوری اسلامی. برخی از فعالین سیاسی دلسردانه به این نتیجه رسیده اند که ابوزیسیون خارج از کشور ضعیف و ناتوان شده، و رژیم، قدرتش از آنست که محاسبه می شده است، به نظر این هموطنان، سرنگونی تمامیت نظام امریست غیر ممکن، و هرگونه فعالیتی می بایست در راستا و هماهنگی با مبارزات رهبری شده در داخل کشور باشد.

همکاران دیدگاه سوم، سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی را با حضور ملموس آزادیخواهان در صحنه برای سمت و سو دادن خیزش های خودجوش مردمی امکان پذیر می دانند؛ اما سرنگونی را تنها برای سرنگونی نمی خواهند.

اهداف عالیله آزادیخواهان، تنها با گذار از خودآگاهی عمومی، ارتقاء فرهنگ مبارزاتی، و تحمل دیدگاه مخالف امکان پذیر است. به باور ما، گفتمان سازنده و فعال، آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات، از اصول پایه یک جامعه سالم هستند؛ و بدون باور عملی به آزادی های فردی و شهروندی، بدون باور عملی به عدالت اجتماعی و بدون باور عملی به تحمل دگراندیشان، امر سرنگونی، به تنهایی یک فعل رفورمیستی است که به استبداد در شکلی متفاوت می انجامد.

به نظر ما، ابوزیسیون خارج از کشور با یک برنامه مشخص و هماهنگ، می تواند فراتر از یک گروه فشار مداخله گر باشد. سرنگونی، بدون در نظر گرفتن نقش آفرینی ملیون لائیک و نیروهای چپ و سکولار در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، اگر هم موفق شود، نمی تواند تضمین کننده ایرانی آباد و آزاد بشود. حضور و همبستگی تلاشگران برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی، نه تنها خواست های تهیدستان و آسیب دیدگان جامعه را برجسته می کند، بلکه نوید دهنده کثرتگرایی و تعامل در ایران فردا است.

دیدگاه سوم بر حضور فعال رسانه ها، در ارائه نقطه نظرات تحلیلیگران، دگراندیشان، و پژوهشگران سیاسی-فلسفی، تأکید دارد، ما بر این باوریم که با احترام متقابل، و با مناعت و سعه صدر، می توان هر نظر و دیدگاهی را شنید، مورد بررسی قرار داد، و با توجه به اصول و باورهای خدشه ناپذیر فردی و گروهی، دیدگاه های غیرواقعی، انحرافی، و مسموم را به چالش کشاند. نقش آفرینی رکن چهارم در زدودن جو نومیدی، در معرفی فعالتهای نیروهای دگرگر در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، در ایجاد کانال تماس بین شخصیتها و نهادهای سیاسی، و ارائه برنامه های پیشنهادی احزاب و تلاشگران سیاسی-مدنی غیر قابل کتمان است.

رسانه های وابسته به رژیم اسلامی، در یک طرح از پیش برنامه ریزی شده، سعی دارند بر این باور که هرگونه فعالیتی بی نتیجه و باطل است، دامن بزنند. دیدگاه سوم از نقاط ضعف جنبش آگاه است و آن را نادیده نمی گیرد، اما تلاش رژیم برای ایجاد جو نومیدانه را دلیلی بر وجود نقاط مثبت و تعیین کننده جنبش سرنگونی طلبانه ارزیابی می کند.

همکاران دیدگاه سوم، طبیعتا در کلیه امور هم نظر نیستند، و در برخی از موارد تحلیل کاملا متفاوت دارند، اما این اختلاف دیدگاهی را گرامی داشته و همکاری با یکدیگر را بخشی از اندیشه حاکم بر ماهنامه می دانند؛ اندیشه و دیدگاه همگرایی، همسویی، و اتحاد برای سرنگونی.

امید است انتشار ماهنامه دیدگاه سوم برای حداقل یک زمانبندی شش ماهه، بتواند زمینه ساز تشکیل گروه تماس مابین نهادهای سیاسی و شخصیت های آزادیخواه، و ابزار برای تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان بشود. ما از کلیه شخصیتها، تلاشگران برای نهادینه شدن حقوق سیاسی-مدنی، و نهاد های سیاسی دعوت می کنیم تا ماهنامه دیدگاه سوم را بعنوان ابزاری برای بیان خواسته های خود پذیرفته و با همکاری مثبت و مستقیم با ما، زمینه را برای برداشتن گامهای مثبت در آینده فراهم آورند.

**دیدگاه سوم را از طریق ایمیل
به داخل ایران ارسال کنید.**

